جملات مدیریتی

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان



بسم الله الرحمن الرحیم

جملات مدیریتی

نویسنده:

www.modiryar.com

ناشر چاپی:

www.modiryar.com

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

جملات مدیریتی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: جملات مدیریتی/ www.modiryar.com

ناشر: www.modiryar.com

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه , رایانه

موضوع:مدیریت

رنگین کمان

رنگین کمان پاداش کسانی است که تا آخرین قطره زیر باران می مانند.

بچه

مثل بچه "...صاف وساده"

کارمند تازه وارد

اسفند ۱۳۸۷ ، ۱۸:۴۳ کارمند تازه وارد ... scoffing

طنز مدیریتی

عنوان کارمند تازه وارد متن کامل لطیفه مردی به استخدام یک شرکت بزرگ چندملیتی درآمد. در اولین روز کار خود، با کافه تریا تماس گرفت و فریاد زد: «یک فنجان قهوه برای من بیاورید.»

صدایی از آن طرف پاسخ داد: «شماره داخلی را اشتباه گرفته ای. می دانی تو با کی داری حرف می زنی؟»

کارمند تازه وارد گفت: «نه»

صدای آن طرف گفت: «من مدیر اجرایی شرکت هستم، احمق.»

مرد تازه وارد با لحنی حق به جانب گفت: «و تو میدانی با کی حرف میزنی، بیچاره.»

مدیر اجرایی گفت: «نه»

کارمند تازه وارد گفت: «خوبه» و سریع گوشی را گذاشت. کلیدواژه مدیر ؛ کارمند ؛ روابط سازمانی ؛ فرهنگ سازمانی ؛ اشتباهات کارمندان تازه وارد ؛ آموزش اولیه کارکنان ؛ آموزش بدو ورود ؛ فرایند اجتماعی کردن

*راهکار مدیریت

مدیریت

مهمترین فعالیت بشری است.

اهمیت و ارزش کار

کیم وو چونگ

گفته ها و جملات حکیمانه و پند آموز از دانشمندان، متفکران و بزرگان دنیای خرد و اندیشه، آنان که سخنی از راههای رفته دارند تا ما را در ساختن راهی نوین، راهنما باشند. آنکه رهپوی زندگی باشد؛ رهنمای خود را خواهد یافت. با توجه به اینکه سال جاری با عنوان سال همت مضاعف و کار مضاعف نام گذاری شده است می خواهم سخنانی در مورد اهمیت و ارزش

کار از کیم وو چونگ رئیس هیئت مدیره و مؤسس تشکیلات « دیوو » و صاحب کتاب سنگفرش هر خیابان از طلاست که به حق یکی از مصادیق عملی و عینی همت مضاعف و کار مضاعف را برای استفاده رهپویان تحول به شرح ذیل بیان نمایم:اگر می‌خواهید در اوج بمانید، باید به همان اندازه سخت‌تر کار کنید.اگر کسی به راستی از شایستگی خود، بهره گرفته و سخت کار کند، همه چیز امکان‌پذیر است.هر کاری را باید کسی انجام دهد که شایستگی آن را دارد.هرچه که می‌خواهید انجام دهید، مجسم کنید که انجام داده‌اید و سپس از خرد خود بهره بگیرید؛ خواهید دید که می‌توانید آن کار را انجام دهید.مردمی که منفی‌باف و ترسو هستند و به آسانی، همه چیز را رها می‌کنند، هرگز کار مهمی انجام نخواهند داد.امکانات در هر حیطه‌ی کاری، پنهان هستند و این شما هستید که باید آنها را کشف کنید.ناامیدی و شکست حتی در نوآورانه‌ترین کارها به وجود می‌آید، ولی مهم این است که اراده کنید و پایان کار خود را در نظر بیاورید، مهم نیست آن کار چه باشد.فرصت‌های بالقوه، نامحدود هستند، ولی شما بدون کار سخت نمی‌توانید آنها را ببینید.اگر خود را باور داشته باشید، هر کاری، شدنی‌ست.هر کاری را با اراده انجام دهید.عرق ریختن هنگام کار، بسیار بهتر از عرق ریختن در باشگاه است.کار به ستوه آورنده و خسته کننده، برای تندرستی، زیان‌آور است. ولی کاری که از آن لذت می‌برید، انرژی بیشتری به شما می‌دهد.کسی که سخت کار می‌کند، به هیچ ورزش دیگری نیاز ندارد.نود و نه درصد نبوغ [=هوش سرشار]، بستگی به تلاش دارد و برای نابغه شدن در رشته‌ی خودتان، باید خود را غرق در کار کنید.بکوشید در زمینه‌ی کار خود بهترین باشید؛ هرچه می‌خواهد باشد.برای گریز از پشیمانی، فقط یک راه وجود دارد و آن، نهایت تلاش در هر کاری‌ست که انجام می‌دهید.تلاش‌های تردیدآمیز، هرگز هیچ‌کس را به اوج نرسانده است.اگر گمان می‌کنید که نمی‌توانید کاری را انجام دهید، اگر گمان می‌کنید که شایستگی های انجام کاری را ندارید، پس بدانید که هرگز نمی‌توانید کار مهمی انجام دهید.آنانی که می‌خواهند بهترین باشند، باید همه‌ی تلاش خود را بکنند.تا زمانی که همه‌ی تلاش خود را بکار می گیرید، هرگز برای شکست، سرزنش نمی‌شوید.زمان مناسب برای انجام کاری، هنگامی‌ست که هیچ‌کس آن کار را نمی‌کند، یا کسان دیگر هنوز آغاز نکرده‌اند و یا از انجام آن بازایستاده‌اند.همه‌ی ما باید کاری را بکنیم که باید بکنیم.دشواری‌ها زمانی ایجاد می‌شوند که کاری را که باید بکنید، نمی‌کنید.نشانه‌ی نادانی، آن است که بدون اینکه تلاشی کرده باشیم، امری را غیر ممکن بدانیم.جهان، بزرگ و چشم‌براه شماست و کارهای بسیاری هست که می‌توانید انجام دهید. باید جاهایی را پیدا کنید که دست هیچ‌کس به آنها نرسیده و کارهایی را بکنید که هیچ‌کس تاکنون انجام نداده است.هر کس که خود را وقف کارش کرده، هرگز شکست نخورده است.اگر تنها یک درصد شانس کامیابی در یک پروژه وجود داشته باشد، یک دارنده‌ی کسب و کار راستین، آن یک درصد را به چشم جرقه‌ای می‌نگرد تا آتشی با آن روشن کند.رؤیاها، در بیشتر موارد، انسان‌ساز هستند. آنها منش، کار و حتی سرنوشت انسان را مهار

می‌کننـد.هنگامی که به جایی پُر از ریسک و خطر وارد می‌شویـد، به دقت، همه‌ی جوانب کار را در نظر می‌گیریـد؛ پس به راستی، دیگر ریسکی در کار نیست. http://jalilkhani.blogfa.com/

نگین تخریب

، ۲۲ آبان ۱۳۹۰، ۱۰:۱۳

نگین تخریب

نویسنده:مجید جعفر آبادی

خلاصه کتاب: سمانه غمخوار: در پاییز سال ۱۳۴۱ مصادف با روز اول ماه رجب در شـهر کوچک کاشمر، شهر شهید آزاده آیه الله سیـد حسن مدرس، کودکی به دنیا آمد که نام علیرضا را بر او نهادند. « علیرضا عاصـمی پسـر بزرگ خانواده دردامان پدر و مادری مؤمن نهال زنـدگیش بارورگشت. درشـش سالگی به مـدرسه رفت و از آنجا که پـدرش معلم بود ودر درس و اخلاق فرزنـد بسیار حساس و اهل دقت، در مدارسـی تحصیل کرد که مقید به آداب اسلامی‌بودند، در یک سال، چهار بار مدرسه علی را عوض کردند تا در مـدرسه‌ای از هر جهت مناسب ثبت نام نمایـد و والـدینش از درس و اخلاق او آسوده خاطر باشـند. دوسـتان دوران مـدرسه او پس از سالهـا هنوز وی را باتحرک و جنب و جوش و لبخنـدی نمکین برلب به خاطر می‌آورنـد، دانش آموزی که بیش از سن خود می‌فهمید و فعالیت داشت.

نشـر سـتاره هانگین تخریبنویسـنده:مجید جعفر آبادیویراستار:مجتبی سالارینوبت چاپ:هفتم ۱۳۸۵شمارگان: ۳۰۰۰ نسخهلیتوگرافی: ستاره هاناشـر: نشـر سـتاره هابه مرور، علی با بهره گیری از جلسات مذهبی که در منزلشان برگزار می‌شد، با معارف دینی و تا حدی اوضاع سیاسـی و اجتماعی آشـنا گردیـد. در سالهای پیش از انقلاب، علاوه بر جلسات هفتگی پرسـش و پاسـخ در خصوص مسائل اعتقادی، جلسه‌ای کاملا محرمانه و با افراد محدود درمنزل پدری ایشان برگزار می‌شد.در آن سالها « آیت الله مشـکینی» و « آیت الله ربانی شیرازی » هم به کاشـمر تبعید شده بودند که درخدمت آنها بودیم و به خاطر این که ماشـین خود را در اختیار ایشان گذاشـته بودیم، بـاز به شـهربانی احضـار شـدیم».در مهر ماه سال ۱۳۵۷ بـه همت علی و دوستان، اولین راهپیمـایی دانش آمـوزی در کاشـمر برگزار شد که خود سر آغاز حرکتهای مردمی‌در این شهر گردید.با پیروزی انقلاب اسلامی‌عرصه دیگری در مقابل او گشوده شد و فعالیتهـا را در قالب انجمن اسلامی‌دبیرسـتان، فراگیری آموزش نظامی‌و گشت زنی شـبانه در شـهر ادامه داد. او خوب می‌دانست که باید از همه آنچه به دست آمده پاسداری کرد و اگر هوشـیاری وتلاش نباشد طوفانها، دسـتاوردهای انقلاب اسلامی‌را از بین خواهد برد. همزمان با تأسـیس جهاد سازندگی به امر امام راحل (ره) علی، برخی از اوقات خود را نیز صـرف حضور در بخش فرهنگی و نمـایش فیلم در روسـتاهای اطراف نمود. با این همه خود علی معتقـد بود که کار چنـدانی برای انقلاب نکرده است.« دوران انقلاب متاسـفانه بـه علـت کمی‌سـنی کـه داشـتیم وبه علت این که داخـل اجتمـاع نبـودیم چیزی حالیمـان نبـود و نتوانسـتیم آن خـدمتی که می‌بـایست به انقلاب بکنیم و آن بـار مسؤولیت را احسـاس نمی‌کردیم. تا مـدتی بعـد تعـدادی از برادران حزب اللهی و فعال، ما را متوجه مسوولیتمان کردند و کم کم در جلساتی شرکت کردیم تا انقلاب پیروز شد. نقشی به آن صورت توی انقلاب نداشتیم. فقط کارهـای مختصـری که پخش اعلامیه بود و اذیت کردن یک سـری آدمهای منافق یا شاه دوست. در سال دوم نظری داخل مدرسـه انجمن اسـلامی‌را به یـاری برادران شـکل دادیم. آنجـا مسؤول گروره هنری بودم».از همـان سالهـا اخلاق و رفتار علی دلنشـین بود، خصوصـاً درمقابـل والـدین خود : « خیلی احـترام پـدر و مـادر را داشت، هر کلمه‌ای که می‌گفتنـد او اجرا می‌کرد؛ بس که مظلوم و نجیب بود، احترام زیادی را هم به خود جلب می‌کرد».[۵]بچه بسیجیبا شروع رسمی‌جنگ تحمیلی در آخرین روز شهریور ۵۹ شور و نشاط خاصـی در وجود علی برای دفاع از حریم انقلاب شـعله ور بود، یک هفته بعد سـپاه کاشمر اعلام نمود که آماده اعزام نیرو به

جبهه هاست. غروب هفتم مهر دو اتوبوس در مقابل رابط عمومی‌سپاه آماده حرکت شده بود.علی که حس و حال حضور در کلاس درس را در آن روزهای بحرانی از دست داده بود، از ساعتها قبل اطراف اتوبوسها می‌چرخید ولی مسؤول اعزام، همان حرف قبلی را تکرار می‌کرد که « فقط ۱۸ سال به بالا را می‌بریم» سن علی کمتر بود و هر چه اصرار می‌کرد فایده‌ای نداشت گاهی که از سن او ایراد نمی‌گرفتند جثه کوچکش را بهانه می‌کردند، حدود ۲۰۰نفر ثبت نام کرده بودند ولی فقط نصف آنها شرایط لازم را داشتند و هیچ کدام از افراد ردشده هم سماجت علی را نداشتند، او عشق و علاقه اش این بود که با همین کاروان راهی شود و همین طور هم شد : « ما اولین گروهی بودیم که پس از جنگ اعزام شدیم؛ دو اتوبوس شب در جلوی روابط عمومی‌سپاه کاشمر ایستاده بودند. تعداد ۹۶ نفر از برادران بسیجی در داخل محوطه سپاه آماده رفتن به جبهه بودند ولی من هر چه اصرار کردم که من را هم ببرند، قبول نکردند. هر چه گریه کردم کسی نبود که به من جواب مثبت بدهد، همه می‌گفتند که تو کوچک هستی، آن موقع من ۱۷ سال داشتم و می‌گفتند از ۱۸ سال به بالا اعزام می‌کنیم اتوبوسها آماده رفتن شدند. بچه‌ها سوار شدند و من هنوز گریه می‌کردم، ولی جواب رد می‌شنیدم در آخرین لحظه ها که ما شین ها در حال حرکت بودند. من سوار اتوبوس شدم وسطهای راه خودم را به مسؤول بچه‌ها معرفی کردم. گفت تو اینجا چه کارمی‌کنی؟گفتم حالا که آمدم دیگر، گفت :باید برگردی، گفتم :دلم را نشکن و با اصرار زیاد و پافشاری، برادر جواد را راضی کردم، که اسم من را هم نفر نود و هفتم بنویسد و لیست را بست».[۶]آن شب، نقطه آغاز مرحله جدید زندگی علی بود و آنقدر درجبهه ها ماند تا مزد جهاد خود را گرفت. او حتی از همین یک هفته تاخیر در حضور در جبهه خود را مقصر می‌دانست.کاروان اعزامی، نیمه شب به مشهد رسید، شهر کاملاً در خاموشی به سرمی‌برد اتوبوسها وارد ستاد بسیج در خیابان نخریسی شدند و از صبح فردای آن شب، آموزش شروع شد.یک هفته طول کشید تا نوبت اعزام نیروهای کاشمر برسد. از نفرات اولیه تنها ۵۰ نفر باقی مانده بودند. این عده همراه بقیه نیروهای استان در حالی که هر کدام یک اسلحه (ام یک) گرفته بودند، راهی اهواز شدند.« در مسیر راه خیلی خوشحال بودیم که به زودی به خط مقدم جبهه می‌رسیم، به اهواز که رسیدیم، شهر خالی از مردم بود؛ فقط منافقین مانده بودند که گرای نیروهای اعزامی را می‌دادند تاعراقی ها که نزدیک « نورد اهواز » بودند، با خمپاره محل آنها را بزنند. با این وضعیت، شب بعد در تاریکی مطلق چند اتوبوس به خارج شهر رفتیم و پس از چند جابجایی در یک هفته، در مدرسه شهید جلالی در حصیرآباد مستقر شدیم در این یک هفته، خوردیم و خوابیدیم وخبری از خط نبود، بچه‌ها که به امید جبهه از منزل خارج شده بودند پس از گذشت یک ماه هنوز رنگ جبهه را ندیده بودند. صبح ها پس از صبحانه، منتظر ظهر بودیم، که نهار بخوریم، و پس از نهار، منتظر شب که شام بخوریم، از بیکاری، بعضی ها فوتبال، بعضی والیبال و عده‌ای هم سه به سه قطار بازی می‌کردند، غافل از اینکه توطئه بنی‌صدر همین خسته کردن بسیج است. حالا بچه‌ها یک ماه بود که از خانه هایشان دور شده بودند و خستگی و بیکاری،باعث شد تعداد ما هر روز کمتر شود به حدی که کاشمری‌ها به ۱۸ نفر رسیده بودند، یک روز ما را با وعده پیوستن به گروه چمران به اردوگاه درب خزینه بردند آنجا چادرهایی بود و نیروهای خراسانی «ام یک » و قمی‌ها « برنو » داشتند. آب اردوگاه بسیار شور بود که موقع وضو چشمانمان به شدت می‌سوخت غذا بسیار کم بود که به ۱۸ نفر گروه ما فقط دوکاسه آن هم خرما پلو می‌دادند در این مدت، یک وعده غذای کافی نخوردیم.کم کم داشتیم متوجه می‌شدیم که هدف این خائن ها چیست؟ ماهم که تعدادمان به شش نفر رسیده بود، هم قسم شدیم که هر چه اذیتمان کردند، از این جا نرویم تا این که به جبهه اعزام شویم. یک روز خبر دار شدیم که سپاه خراسان در اهواز اقدام تشکیل یک ستاد کرده است. لذا من و یکی از برادران رفتیم و ستاد را پیدار کردیم و با برادر رستمی ۱۱] که آن زمان فرمانده آنجا بود، صحبت کردیم خیلی ناراحت شد و گفت بچه‌های ما در جبهه ها از کمبود نیرو هر شب ۴تا ۶ ساعت نگهبانی می‌دهند و این خائن ها این همه نیرو را در آنجا خوابانده‌اند. بروید بقیه برادرانتان را هم بیاورید. رفتیم بچه‌ها را بیاوریم، مانع شدند و همان «ام یک»ها را هم ما از ما گرفتند و دست خالی به ستاد رفتیم. در ستاد هم مجهز به «ام یک» شدیم ولی از شانس بد ما هنوز جبهه نصیبمان نشده بود و گفتند باید بروید در پلیس راه

سربندر یک هفته باشید و سپس به جبهه بروید. ما هم که هم قسم شده بودیم که تا جبهه با هم باشیم. به آنجا هم رفتیم. مدت یک هفته در آنجا نگهبانی دادیم. پلیسها هم بودند ولی وقتی دیدند ما هستیم، آنها نگهبانی نمی‌دادند....» [۱۲] بالاخره پس از هفته‌های مدید و ملال آور و همراه با بیگاری و تحمل سختی‌ها و بی اعتنایی ها، علی و ۶ نفر از نیروهای با قی مانده کاشمر راهی خط سوسنگرد شدند. در آن زمان سوسنگرد برای دومین بار از اشغال ازاد شده بود : «خط مقدم، همان جاده سوسنگرد اهواز بود، وارد خط که شدیم، تمام ذهنیات ما اشتباه از کار در آمد ما از جبهه و جنگ و سنگر چیز دیگری در ذهنمان بود، فکر می‌کردیم سنگر جایی است یا سوراخی است در زمین که باید داخل آن بنشینیم و مواظب باشیم ببینیم کی عراقی سرش را از سنگرش بیرون می‌اورد و ما شلیک کنیم، ولی وقتی که وارد شدیم نه تنها سنگرها آن طور نبود، بلکه اصلاً عراقی دیده نمی‌شد فقط می‌گفتند آن روبرو ۷ کیلومتر آن طرفتر عراقی ها هستند از خاکریز که خبری نبود، بگذرد از هیچ چیز خبری نبود، همه مان با «ام یک » بودیم‌به جز پنج پاسدار که در گروهان « ژ۳» داشتند، سنگرها همچون قبرهایی بی سقف بود، اگر هم سقفی داشت، خار بود، برای اولین دفعه بودکه خمپاره‌ای در نزدیکی‌های ما به زمین خورد و تازه متوجه شدیم که نخیر جنگ، جنگ نامردی است و از دور یکدیگر را می‌کوبند، کم کم داشتیم متوجه می‌شدیم که جنگ یعنی چه آموزش هایی که دیده ایم، هیچ به دردمان نمی‌خورد و هم اکنون هم من بر این اعتقادم که جنگ را باید در جنگ آموخت».صبح یکی از روزها با بچه‌ها تصمیم گرفتیم حدود ۲ کیلومتر جلوتر برویم وسنگر بکنیم، زیرا از این فاصله هیچ نمی‌دیدیم، حتی اگر جنگ تمام می‌شد و عراق عقب نشینی می‌کرد، شاید ما هنوز همان جا نگهبانی می‌دادیم.صبح ساعت ۱۰ رفتیم جلو سنگر کندیم ارتش هم وقتی دید ما جلوهستیم، آمد و در کنار ما مستقر شد. گروهان ما ۳۵ نفر بودیم، زیرا گردان در آن وقت ۱۰۰ نفر بود. از نکات جالب توجه و بعضا شبیه به امور غیر قابل باور در آن روزها، امکانات و تجهیزات برادران رزمنده بوده است» « گروهان ما یک لندور قراضه داشت که هم آمبولانس بود و هم ماشین تدارکات و هم ماشین غذا، یک روز که پنچر شده بود، نه آب داشتیم و نه غذا چون خاکریز نداشتیم و در وسط دشت بودیم، هر روز چند تا از برادران از تیر مستقیم کالیبر عراقی ها در امان نبودند. عباس سر توالت نشسته بود که پایش تیر خورد. به مسؤولین می‌گفتیم بولدوزر برای زدن خاکریز بدهید، می‌گفتند طرحی داریم که لودرها وبولدوزرها روی آن کار می‌کنند و ما هم حرفی برای زدن نداشتیم.در گروهان ۳۵ نفره ما فقط یک فانوس وجود داشت، آن هم در سنگر فرماندهی که مثلاً بهترین سنگر بود که ظرفیت ۳ نفر دراز کش را داشت، بچه‌ها شیشه مربا را نفت می‌کردند و بند اسلحه هم به عنوان فتیله آن که خیلی هم دود داشت که بعد از مدتی یک شیشه دیگر روی آن گذاشتند که دود نکند، برانکار حمل مجروح اصلا نداشتیم، درهای منازل روستائیان که روستاها را خالی کرده بودند مثل روستاهای جلالیه را تبدیل به برانکار کرده بودیم...در آن ایام علی به خاطر توان بالا و استعدادی که از خود نشان داده بود فرمانده گروهان شده بود، روحیاتش به گونه‌ای بود که مرتب در تلاش برای یادگیری فنون مختلف نظامی از قبیل دیده بانی آشنایی با موشک تاو و رانندگی تانک بود، او خاطره جالبی از آشنایی با دیده‌بانی دارد :«یک روز که از جلوی سنگرهای خودی می‌گذشتم، متوجه دیده بان خمپاره ارتش شدم با وجود اینکه هیچ چیز از عراقی‌ها به جز شبحی از دور پیدا نبود، ولی دیده بان مرتب دستور می‌داد خمپاره بزنند، هر روز هم پس شلیک ۵۰-۴۰ گلوله به سنگر برمی‌گشت. به فکر افتادم دیده بانی یاد بگیرم، چون فرمانده گروهان بودم، پیش سروان مسؤول خمپاره رفتم و گفتم چون هر روز با دیده بان شما یک محافظ هم می‌رود این محافظ را ازبرادران بسیج بگیرید، او هم که از خدا می‌خواست سربازانش جلونروند، قبول کرد وگفت فردا صبح یکی از بچه‌ها را بفرست. فردا صبح خودم با این سرباز جلو رفتم، ولی چون من با او بودم، خجالت کشید آنجا بنشیند، لذا کمی‌جلوتر آمد فردای آن روز می‌خواست جای دیروز بنشیند من مانع شدم، گفتم :از اینجا چه می‌بینی که اینقدر گلوله‌های بیت المال را هدر می‌دهی؟ اسلحه را ازضامن خارج کردم و گفتم :جلومی‌روی یا شلیک کنم؟ خلاصه جلو رفت ولی زود بر گشت فردا به سروان گفتم که من می‌توانم دیده بانی کنم اگر خواستید من بجای آن سرباز می‌روم. اول باورش نمی‌شد، ولی وقتی چند سؤال

کرد متوجه شد که بلد هستم صبح به اتفاق یکی از برادران گروه چمران جلو رفتیم ولی آن روز بعدر از شلیک، ۲۰ گلوله، دیگر نزدند، روز بعد هم شاید ۵ گلوله هم بر اساس گرای ما نزدند، برای دفعه بعد تصمیم گرفتیم با استفاده از تاریکی بیشتر جلو برویم، به فاصله ۵۰۰ متری عراقی ها که رسیدیم، باران شدیدی شروع شد، صبح شده بود ولی مه غلیظی تشکیل شده بود، از داخل شیار که به اتفاق برادر افشار از نیروهای نا منظم می‌رفتیم، کاملا خیس وگلی شده بودیم، خیلی مشکل بودو سخت، ولی از این که چند لحظه دیگر در نزدیک ترین فاصله آنها هستیم، سختی ها را تحمل می کردیم تا به آخرین نقطه رسیدیم باران هنوزمی‌بارید و با لباسهای خیس می‌لرزیدیم و ایستاده بودیم تا هوا صاف شود. هوا صاف شد ولی باران می‌آمد شروع کردم به دیده بانی و از آن فاصله نزدیک با چشم بدون دوربین بهتر می‌شد دید. گرا گرفتیم وبا بیسیم به عقب گفتم. ولی بر خلاف انتظار، ناگهان از بیسیم این جمله را شنیدیم، «ای بابا شما هم حال دارید توی این هوا رفته اید، من که حال ندارم از سنگر بیایم بیرون و شلیک کنم». این جمله چنان تیری زهر آگین بر قلبمان فرو نشست. بعد هم بیسیم ها را خاموش کردند، ما هم دو پا از دو دست دراز تر برگشتیم و لباسها را پهن کردیم فردا صبح دوباره رفتیم جلو به حدی که توانستیم ماشین غذا و آمبولانس و ۲۰ مزدور را به هلاکت برسانیم و برگشتیم، البته روز از داخل بیسیم به ما خیلی فحش دادند که مگر شما جانتان را دوست ندارید؟ چرا آن قدر جلو رفتید؟ بعداً تشویق نامه‌ای به من دادند که آن را پاره کردم مسائل دیگر پیش آمد که من را از دیده بانی اخراج کردند اگر چه مدتها این دوستان در جبهه سوسنگرد مستقر شده بودند تخریبچیدر همان ماههای اول جنگ که علی در جبهه سوسنگرد بود، با ادوات مختلف جنگی آشنا شد. اما اولین برخورد او با مین و علاقه‌ای که به تخریب پیدا کرد، از زبان خودش شنیدنی است.« داخل سنگر بودم که یکی آمد و گفت: علی !در ۲۰۰ متری ما جعبه‌های سفیدی است که در سبز دارد، عکس تاج هم روی آن است، یک مقدار خاک روی آنها ریخته‌اند و اگر نزدیک آنها بشویم، منفجر می‌شود، از سنگر بیرون آمدیم، مقداری جلو رفتیم، ولی از ترس نزدیک نشدیم، رفتیم به ارتشی ها گفتیم. گفتند اسم اینها مین[۲۰] است شما هم طرف آن نروید، گفتیم خوب اگر این طوری است، بدهید ببریم جلوی عراقی ها بگذاریم، چرا جلوی سنگرهای خودمان گذشته اید؟ شهید هلالی خیلی ناراحت بود که چرا اینها را به مانمی‌دهند؟ من مسؤول بچه‌ها بودم، دوباره با ارتشی ها صحبت کردم. جناب سروان به من گفت، :بچه بسیجی اینها دو سال دوره دارد، آمدم به بچه‌ها گفتم. باز هلالی اعتراض کرد که چرا خودشان نمی‌برند جلوی عراقی ها؟ آنقدر آنروز به سنگر ارتش رفتیم و برگشتیم که قرار شد مین ها را از جلوی خودمان بردارند. البته فقط تعدادی از آنها را از جلوی سنگرهای ما برداشتند. فردا صبح ساعت ۱۰دو تا تویوتا از اهواز آمده بودند، از خط ما که رد شدند تا بچه‌ها خواستند جلویشان را بگیرند، که یک دفعه صدای انفجار آمد و بچه‌های سپاه روی مین رفتند. دست و پای قطع شده و پیکرهای متلاشی آنها مرا تحریک کرد که دنبال آموزش مین بروم».مدتی بعد در دوره های آموزشی جنگ مین که توسط «علی خیاط ویس»[۲۱] در گلف[۲۲] اهواز برگزار می‌شد، شرکت کرد.پس از گذشت حدود یک سال از جنگ که بسیج مردمی‌شکل گرفته بود و مانع بزرگی مثل بنی صدر به عنوان فرماندهی نیروهای مسلح از سر راه برداشته شد ه بود، ابتکار عمل در دست رزمندگان اسلام افتاد و طرح ریزی برای بیرون راندن دشمن از مناطق تحت اشغال سرلوحه کار قرار گرفت. متقابلاً نیروهای دشمن برای در امان ماندن از حملات، به استقرار در پشت موانع (میدان مین و سیم خاردار) اقدام نمودند.هر مین درواقع حکم یک سرباز را برای دشمن داشت، مضافا این که از مزیت استتار هم برخوردار بود. اولین موانع دشمن در تپه‌های الله اکبر در یک میدان مین با عرض بسیار کم و یک رشته سیم خاردار خلاصه می‌شد.[۲۴] درهمان ایام، نیروهای اولین سازمان تخریب که توسط شهید چمران در قالب نیروهای چریکی در اهواز تشکیل شده بود، به راحتی این میادین ساده را خنثی می کردند.درنیمه دوم سال ۶۰ دشمن با بهره گیری از تجارب خود واطلاع از روش رزم سپاه اسلام، عمق میادین را چند برابر کرد، به حدی که در عملیات طریق القدس (آذر ۶۰) عرض میدان به حدود ۱۰۰ متر رسید. پس از این عملیات و معبر زنی نیروهای تخریب که در آن ایام به« گروه مین» معروف بودند، موانع بیشتر شد و عبور از

میادین، تبدیل به یک مسأله جدی شد، بر این اساس، گروههای تخریب برای عملیات بعدی (فتح المبین، فروردین ۶۱) به فرماندهی شهید خیاط ویس سازماندهی شدند که حدود ۴۰ معبر دراین عملیات زده شد. از آن مقطع به بعد، با توجه به نوع تخصصها و حجم گسترده نیاز جبهه ها، در هر یک از یگانهای سپاه، گردان تخریب تشکیل شد که عناصر عمده آن از نیروهای بسیج بودند.به مرور زمان موانع دشمن، بیشتر و پیچیده تر شد به حدی که کمیت موانع به سالهای آخر جنگ نسبت به اوایل جنگ، رشد ۵۰۰ درصدی داشت. علاوه بر مین کاری با عمق بیش از ۱۰۰۰ متر، سنگرهای متعدد کمین با تیربار ضد هوایی، بشکه‌های اتش زا و کانالهای متعدد از دیگر موانع دشمن بودند. [۲۵]برای نمونه در علمیات والفجر مقدماتی، رزمندگان اسلام از سمت جبهه خودی تا خاکریز دشمن با این موانع روبرو بودند : میادین قدیم مین، سیم خاردار حلقوی، کمین، سیم خاردار، سیم خاردار وکانال، میدان مین، خط اول دشمن وکانال کشاورزی.حجم زیاد موانع در این عملیات باعث شد برخی از نفرات تخریب از ابتدای غروب کار را شروع کنند و در هنگام طلوع خورشید به خاکریز دشمن برسند! بر اساس آمار در طول ۸ سال جنگ بیش از ۷۰۰۰ معبر توسط گردانهای تخریب ایجاد گردیده.پس از ایجاد معبر در ساعات اولیه عملیات، نیروهای تخریب وظیفه عریض کردن معابر برای عبور ادوات زرهی و مهندسی را برعهده داشتند. وظیفه دیگری که از عملیات خیبر به بعد در حد وسیع بر عهده تخریب گذارده شد، انهدام راه ها و پل ها برای جلوگیری از پاتک‌های سنگین دشمن در روزهای بعد از عملیات بود.[۲۶]ازدیگر اموری که تعدادی از نیروهای تخریب د رآن فعا لتر بودند حضور در خطوط عملیاتی یا مناطق مسکونی برای خنثی سازی بمبهای عمل نکرده دشمن بود. در این عرصه، علی عاصمیا زجمله نیروهای کار آزموده بود که گاهی به این مهم در خاطراتش اشاره می کند : « قبل از راهپیمایی روز قدس سال ۶۳ دهها هواپیما ایلام را بمباران کردند، تعدادی از بمبها عمل نکرده بود که برادران ما در ۳ هفته تمام شهر را پاك سازی کردند، حدود ۵۰ بمب از ۱۰۰ تا ۵۰۰ کیلویی خنثی شدند».از جمله فعالیتهای تخریب، پاك سازی کامل میادین مین بعد از هر عملیات بود که داستان پاکسازی های کیلومتری جنوب شنیدنی است: « اوایل سال ۶۱ که با عملیات فتح المبین و بیت المقدس کیلومترها از خاك ما آزاد شد، سریعاً پاك سازی منطقه هویزه را شروع کردیم، به قول معروف، داغ داغ کار انجام شد، اتفاقاً هوا هم خیلی گرم شده بود. [۲۷]» « پاکسازی،علاوه بر روحیه بالا، نوعی شم و درك برای شناسایی میدان و علاوه بر همه اینها سازماندهی درست نیرو در سطح میدان نیاز دارد که با دقت بالا ـ و آرامش، کار انجام شود، اینها را علی کاملا با خود داشت.کاری که او ونیروهایش درآن گرمای فوق العاده جنوب کردند هم خیرو برکت و امید برای مردم بومی‌منطقه داشت، که زندگی را با آرامش از سر بگیرند و هم این که نیروهای تخریب از بیکاری در بین دو عملیات خلاص می‌شدند ».[۲۸] « مدتی که در هویزه بودیم، ساعت ۵/۴ صبح از مقرمان که در هویزه بود، حرکت می کردیم، حدود ۸۰ کیلومتر تامیدان راه بود که اول، کار می کردیم بعد صبحانه می‌خوردیم.گرمای هوا خیلی وحشتناك بود و عملاً از ساعت ۱۰ به بعد کاری نمی‌شد کرد. آماری که علی در یکی از مصاحبه ها ذکر کرده بود، حکایت از خنثی سازی حدود یک میلیون و هفتصد هزار مین در دمدت دو سال درمناطق بستان، سوسنگرد، هویزه و خرمشهر دارد. نکته قابل توجه این که بسیاری از میادین به مرور زمان پوشیده از رمل یا بوته‌های بلند شده بودند که کار پاك سازی را مشکل کرده بود وبعضاً برای دیدن مین چاره‌ای جز آتش زدن انبوهی از بوته ها نبود. در طول مدت پا کسازی اتفاقات جالبی رخ می‌داد : حسن صادق آبادی با تجربه‌ای که در تخریب داشت، علاوه بر پاك سازی، در شناسایی میادین هم به علی کمک می‌کرد، وی خاطرات جالبی از آن ایام دارد: آنقدر حجم کار بالا بود که خیلی از چیزها شاید آن موقع برای ما نمود نداشت، مثلا هوا به شدت گرم بود، به حدی که بدنه مین گوشکوبی داغ بود و دست ما برای برداشتن آن اذیت می‌شد، ولی وقفه‌ای در کار نمی‌دادیم، در یک مقطعی که کار خیلی سریع و فشرده شد و درمدت یک هفته ۱۰ کیلومتر میدان مین را پاکسازی کردیم که عمق آن هم ۷ ردیف مین بود؛ آن هم در بیابان برهوت که نه جاده‌ای برای عبور ماشین بود، نه آمبولانس در آن مقطع داشتیم ونه امدادگر، زمانی بود که نیروها همه مرخصی رفته بودند، و ۶ـ ۵ سرگروه ماندند و خودشان کار

سرعتی را شروع کردند.مدتی بعد که به بستان رفتیم، گاهی تا ۳ متر روی مین را رمل پوشانده بود، پیدا کردن مین خیلی مشکل وخسته کننده ولی علی مقید بود که حتماً مین گم شده را پیدا کند و گاهی تا سه متر با بیل رمل را جابه جا می کردیم یک بار مین ام ۱۹ زیر پای من قرار گرفت، سوزن آن هم زد، ولی عمل نکرد». مقام جانبازیعملیات طریق اقدس (بستان) در آذر ماه ۶۰ اولین عملیاتی بود که علی هم به عنوان نیروی تخریب در آن شرکت کرد :«از چند شب پیش از عملیات، من و علی یکی از معبرها را باز کردیم. من جلو بودم، علی پشت سر من، سه چهار نوار مانده به خاکریز عراق، روی دو زانو از جا بلند شدم، سرباز عراقی هم بالای خاکریز زل زده بود به میدان ولی من را ندید. کار که تمام شد با علی برگشتیم بیرون و خبر آماده شدن معبر را به «مرتضی تیموری»[۳۷]دادیم، قبول نکرد و گفت :بروید دستتان را به خاکریز دشمن بزنید و مطمئن شوید. گفتم دست زدیم.قبول نکرد که علی را فرستادم رفت ودست زد شب عملیات برای اطمینان دوباره علی وارد میدان شد و معبر را چک کرد، من از شدت خستگی بیرون میدان چرتی زدم که وقتی بیدار شدم خبر مجروحیت علی را شنیدم».بعدها علی وقایع آن شب را برای دوستان تعریف کرد : «برای نیروهای تخریب ارتش مشکل پیش آمده بود، من تنها ماندم، زمان هم خیلی کم بود گریه ام گرفته بود که خدایا چه کنم؟ درگوشه‌ای قرآن را باز کردم و گفتم :خدایا خودت هدایتم کن، این آیه آمدکه «ما آتش رابر ابراهیم سرد کردیم، گریه‌ام سخت تر شد مثل این که باید تنها وارد میدان می‌شدم کار را شروع کردم. می‌خواستم معبر را عریض کنم تا تانکها بتوانند وارد شوند، نیمه‌های کار بود که متوجه شدم تانکها در حال حرکت هستند. دویدم و هر چه فریاد می‌کردم، صدایم را نمی‌شنیدند، یک لحظه یکی از تانکها روی مین رفت از شدت انفجار، شنی تانک متلاشی شد و به صورت ترکش در آمد. آنقدر انفجار شدید بود که مثل توپی گلوله شدم و بیهوش افتادم، بر اثر باران شدید به هوش آمدم، خودم راکمی‌حرکت دادم تا مین دیگری را خنثی کنم ولی درد اجازه نمی‌داد صدای خرد شدن استخوانهای دستم را می‌شنیدم. دو نفر برانکار آوردند مرا حمل کنند ، یک خمپاره نزدیک ما فرود آمد، این دو نفر مجروح شدند، من هم یک ترکش خوردم، باز بیهوش شدم، بعد از مدتی که به هوش آمدم دستم را کمی‌بلند کردم که تیری به دستم خورد. بعد از چند ساعت مرا به عقب بردند که از آنجا به اهواز و شیراز منتقل شدم».آثار این مجروحیت تا لحظه شهادت همراه علی بود، به حدی که به خاطر آسیب دیدگی استخوانهای پشت او، راه رفتن وی شکل خاصی داشت و اثر قطع عصب هم در چند انگشت او مشهود بود، گاهی که علی با اصرار دوستان اشاره مختصری به این حادثه می‌کرد، لبخندی می‌زد و می‌گفت : « در یکی از جلسات، فردی با اشاره به علمیات بستان، مجروحیت شدید یکی از برادان تخریب را ذکر کرد و این که با این جراحات این برادر حتما به شهادت رسیده، که من خود را به او معرفی کردم».« وقتی پدر و مادر و دایی ما برای دیدن علی به بیمارستان شیراز رفتند، علی آنقدر ضعیف شده بود که که اول او را نشناختند، و دو ماه کامل در شیراز و مشهد بستری بود، بعد هم به منزل آمد، بعدها که یک دستگاه مین یاب آورده بود، روی بدن خودش کشیدیم، به خاطر ترکشهای زیادی که در بدن داشت، دستگاه مرتب بوق می‌زد».[۳۸] امام « نسبت به امام بلکه روحانیت اعتقاد و تعبد خاصی داشت، یک بار صحبت از شهادت شد، متواضعانه گفت : « این فقاهت است که خط سرخ شهادت را مشخص می‌کند»[۴۶] دریکی از نامه‌های خود به خانواده، امام رابه تعبیراتی چون عزیزتر از جان، استواتر از کوه وخروشانتر از دریا یاد کرده بو. دربحبوحه عملیات بدر که جریان حمله با مشکل مواجه شده بود، علی با شوق خاصی خبر به جمع نیروها آورد که امام پیامی‌حسینی داده اند.[۴۷]« خیلی آرزوی دیدار امام راداشت ولی مشغله کاری که جبهه به او اجازه نمی‌داد تا این که در ماه مبارک رمضان سال ۶۵ به افطاری امام دعوت شد و نماز را هم پشت سر امام خواند، بعد از آن بارها می‌گفت که اگر در عمرم یک نماز مقبول داشته باشم همان نماز است که اگر لقمه خیلی حلال خورده باشم، همان لقمه سفره امام بوده است»[۴۸]علی با استفاده از فرصتهایی که گهگاه به دست می‌آورد دیپلم خود را در سال ۶۱ گرفت و در سال ۶۳ درمرکز تربیت معلم شهید باهنر تهران پذیرفته شد، ولی طاقت دوری از جبهه را نداشت، خواهر او می گوید : « به او می گفتم : علی جان ! تو در جنوب و غرب وخلیج فارس هستی، این همه زحمت وتلاش تو را

خسته نمی‌کند؟ گفت : « خسته می‌شوم اما جور کسانی را می‌کشم که به جبهه نمی‌آیند و درخانه هایشان نق می‌زنند، اگر آنهایی که توانایی دارند بیایند که این اندازه جبهه به من نمی‌رسد».مرخصی که می‌آمد، چند روز بیشتر نمی‌ماند، گاهی هنوز به کاشمر نرسیده از باختران، تهران یا اهواز تماس می‌گرفتند که زود بیا، یک بار هنوز وارد کاشمر نشده بود که از باختران اوراخواستند، مادرم خیلی ناراحت شد که آخر بی انصافها من هم مادرم، دوست دارم علی عزیزم را ببینم، اگر چند روزی هم اینجا بود، یا مهمانهای زیادی برای دیدن علی می‌آمدند و یا در مجالس عمومی‌ومدارس وبنیاد و جهاد برای جذب نیرو سخنرانی می‌کرد...تحصیل درتربیت معلم را رها کرد و معتقد بود اگر کسی به من می‌گفت مامخالف رفتن به جبهه نیستیم ولی معلمی‌هم خودش یک خدمت است می‌گویم این از مخالفت هم بدتر است چون حالت منافقانه دارد، خودمان را گول نزنیم، امام می‌گوید مسأله اصلی جنگ است ولی ما فکر خدمتهای دیگر می‌کنیم.اولین شبی که در تربیت معلم خوابید، صبح به کاشمر تلفن زد که سخت ترین شب عمرم دیشب بود که راحت روی تخت خوابیدم ولی دوستانم زیر خمپاره ها بودند، همان روز عازم شد و تعدادی استاد و دانشجو را هم با خود به جبهه برد».یکی از دوستان علی نقل می‌کند که پس از دو ترم تحصیلی در دانشگاه خبردار شدم، که علی و نیروهای او برای عملیات برون مرزی عازم غرب هستند وماهیت عملیات هم به گونه ای است که نیروی ۳ ماه کمتر به درد آنها نمی‌خورد. از امیر گلپیرا[۵۰] خواستم از علی سؤال کند که فلانی بیشتر از ۵۰روز تعطیلی دانشگاهی ندارد، ایا او را می‌پذیرد؟ امیر پیغام را رسانده بود، علی با عصبانیت گفته بود که درس توی سر او بخورد، چرا جنگ را مساله اصلی نمی‌داند؟ عباس[۵۱] که شهید شد بعد از هفتم او علی عازم جبهه شد، همه اقوام به جز خانواده او را منع کردند که حالا بعد از عباس لازم نیست به جبهه برگردی. جواب علی این بود که مگر رفتن به جبهه کوپنی است که عباس رفت و تمام شد، هر کسی وظیفه ای دارد».علی عاشق جبهه بود حتی اگر در حال عملیات هم نباشد « به هر کس که می‌توانست به جبهه خدمت کند، پیشنهاد می‌کرد که شما بیایید من امکانات را برای شما جور می‌کنم، همه می‌دانند که علی از هفته اول جنگ به جبهه آمد و دیگر برنگشت.یک هفته قبل از شهادتش، شب ساعت ۱۱ باهم صحبت می‌کردیم و چون خبر رسیده بود که عملیاتی در جنوب در پیش است، پیشنهاد کردم یک هفته به تهران برویم وبعد به جنوب، پرسید برای چه برویم؟ بعد جمله ای گفت که هرگز از یادم نمی‌رود :« من بیکار ماندن در جبهه را بر رئیس جمهور بودن پشت جبهه ترجیح می‌دهم».[۵۲]یک بار پدر علی نام او را برای حج عمره نوشت وتاریخ اعزام هم مشخص شد، ولی هر چه به علی اصرار کردند، پاسخش این بود که تا جبهه ها نیاز به نیرو دارد، من مکه نمی‌روم، اگر جنگ تمام شد وزنده بودم، شاید بروم، دوبار هم از طرف قرارگاه او را برای سفر سوریه معرفی کردند، ولی اعتنا نکرد.برای او حیات و عبادت وشور و نشاط، همه و همه در جبهه بود و اگر از بحبوحه جنگ و عرصه خطر به دور می‌افتاد، غم و غصه او را فرا می‌گرفت.«در عملیات والفجر ۸ چند بار برای علی حادثه پیش آمد که نتوانست در خط مقدم حاضر شود، دفعه اخر که پیش ما آمد، در راه به خاطر بمباران شدید، خود را در باتلاق انداخته بود و سر و صورت وبدن او گلی شده بود، بر خلاف همیشه لبخند نزد، مرا صدا زد و در گوشه ای با صدای بغض آلود به من گفت که آیه «من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا[۵۳]؛ برای من مصداق پیدا کرده چون اجازه و توفیق حضور در خط را ندارم. علی، زندگی سخت را در این می‌دید که در خط مقدم حاضر نشده است.[۵۴] موارد دیگری از روحیه بسیجی علی و اصرار او بر شرکت اعضای خانواده وحتی زنها در قضیه جنگ درخاطر نزدیکان او مانده است : « علی وعباس مدتها با هم جبهه بودند و حدود ۲ ماه بود که به کاشمر نیامدند، در یکی از روزها علی تنها آمد، گفتیم، :چرا عباس را نیاوردی؟ گفت :اتفاقاً دوست داشت بیاید، ولی نخواستم که در آن واحد دونیرو از جبهه اسلام کم شود... می‌گفت :خواهرم اگر کسی در مورد جنگ ایرادی گرفت و نق زد، بگو شما که برای انقلاب زحمت نکشیدید ولی آنها که زحمت کشیده اند، راضی هستند، شما در خانه بنشینید و نق بزنید..یک دفعه با ما تماس گرفت و توصیه کرد که شورتهای پلاستیکی آماده کنیم تا رزمنده ها از آسیب شیمیایی در امان بمانند، ما هم با ۷-۸ تا خانم در کاشمر کار را شروع کردیم.یا در

عملیات فتح یک، جوراب پشمی‌و شال ودستکش سفارش داد...بعد از شهادت عباس که همرزمان او با سه اتوبوس به کاشمر آمدند[۵۵] به من اصرار کرد که برای اینها سخنرانی کن تا احساس کنند که مردم پشت جبهه چه روحیه ای دارند...حتی ۱۰ روز قبل از شهادتش نامه ای برای ما نوشت که در آخر آن باز دعوت به حضور در جنگ کرده بود، نوشته بود که اگر کسی غرض و مرضی نداشته باشد، با توجه به سخنان امام درمورد اعزام به جبهه باید حتماً متحول شود، بگویید خودشان رابه تغافل نزنند، نگویند ما مقلد فلانی هستیم، انشاء الله در آنهایی که مسلمان بودن را در نماز خواندن خلاصه می‌کنند اثر بگذارد».[۵۶] در اولین نامه به خانواده پس از شهادت برادرش عباس هم چنین نوشته است : «نامه ای از طرف قرار گاه خاتم الانبیاء نوشتم آقای قریشی، خباز و عرفانیان» را برای مهندسی ، رزمی‌قرارگاه کربلا در خواست کردم، چون در نظر دارم برای برادرانی که به تخریب می‌آیند، همراه با کارهای جبهه، کلاس درس هم بگذاریم و در رابطه با تخریب یا درس دادن و اصول اعتقادات نیز می‌توانند فعالیت داشته باشند...آقا بزرگ وزهرا و هادی و مهدی و مصطفی و مرتضی را سلام برسانید، آنها را زود بزرگ کنید تا به جبهه بیایند مخصوصاً داداش کوچولوی ما عباس آقای تخریبچی را».[۵۷]ویژگیهای جنگی اگر چه اطلاعات وعملکرد علی در زمینه جنگ مین و انفجارات کم نظیر بود و بسیاری از تخریبچی های زبده از شاگردان او بودند و یا این که اطلاعاتشان را در کنار او تکمیل کرده بودند، ولی علی در رشته های دیگر رزمی‌نیز مهارت خاصی داشت، کارکردن با انواع سلاحهای سنگین و سبک، دیده بانی، دفاع شخصی، نقشه خوانی و ... با همه این اوصاف، او تنها یک شخص مطلع از فنون نظامی‌نبود، بلکه نیرویی کاملاً رزمی‌و علمیاتی و درعین حال برخوردار از خصلتهای فرماندهی مانند روحیه سازماندهی و تسلط برکار در بحبوبه درگیریها و فشارهای عملیاتی بود. پس از چند سال فرماندهی گردان تخریب، درسال آخر قبل از شهادت، عضو شورای فرماندهی و مسؤول تخریب تیپ ویژه پاسداران شد.« علی وتوانایی های او را خیلی از فرماندهان سپاه و حتی ارتش می‌شناختند و یک بار در سال ۶۳ به طور جدی به او فرماندهی یا قائم مقامی‌لشکر ۵ نصر خراسان پیشنهاد شد، چون حقیقتاً توان این کار را داشت، منتها دغدغه علی این بود که اگر استعداد و قابلیت تخریب درانجام عملیات و پدافند را خوب تفهیم کنم، به هدفم رسیده ام، او به طور جد معتقد بود که از نیروهای تخریب بخوبی می‌توان درحفظ نتایج عملیات استفاده کرد، بارها می‌گفت : « مین در واقع سربازی است که خواب ندارد، اگر مین کاری به عنوان یک اصل جا بیفتد، نیاز به پدافند با نیروی انسانی نیست...در تسلط او برکار همین بس که در سال ۶۴ در دوره دافوس سپاه برای تدریس جنگ مین و انفجارات از او دعوت کردند که اتفاقاً کلاسهای او خیلی هم پر طرفدار شده بود...»[۵۸]او دایره المعارف کاملی از جنگ بود که آخرین دانسته هایش مربوط به خنثی سازی انواع بمب های چند تنی بود. به محض این که شهر بمباران می‌شود، بازار ماهم گرم می‌شود و در شهر به دنبال بمبهای عمل نکرده می‌گردیم تا خنثی کنیم، جدیداً منافقین هم بسیج شده اند و این بمبهای خوشه ای عمل نکرده را جمع می‌کنند یا از مردم می‌خرند. چهار تا بمب بزرگ تاکنون خنثی کرده ایم که حدود ۷ الی ۹ متر داخل زمین بود، یکی از آنها را وزن کردیم، حدود ۴۰۰ کیلو بود، نمی‌دانید وقتی اینها را خنثی می‌کنیم، مردم چقدر خوشحال می‌شوند و دعا می‌کنند.»[۵۹]اعتقاد علی این بود که در جبهه باید عملیات کرد و درغیر این صورت یا آموزش داد یا آموزش دید. لذا با تمام وجود در صدد انتقال تجربیات و دانسته های رزمی‌به نیروها بود.« تقریباً همه کسانی که علی را دیده اند، یکی از ویژگیهایی که از او ذکر می‌کنند این است که اگر یک چیز کوچک هم بلد بود، سعی داشت آن را به دیگران هم آموزش دهد، دائم در تلاش برای یادگیری ویاد دادن و از بیکاری و اتلاف وقت بی زار بود.در تابستان سال ۶۴ برای پاکسازی میدانهای مین منطقه پاوه و جوانرود رفته بودیم و من مسؤولیت یک منطقه را داشتم، علی گاهی به ما سر می‌زد، یک بار از او خواستم که بیشتر بماند، خصوصاً که مناظر طبیعی منطقه دیدن داشت. صریحاً به من گفت که اگر کار هست بمانم والا وقت برای چیزهای دیگر ندارم»[۶۰]«حسن صادق آبادی از نوجوانانی بود که بعد از عملیات والفجر مقدماتی از تخریب لشکر ۲۷ محمد رسول الله به قرار گاه آمد و شنیده بود که نیروهای علی هیچ وقت بی کار نیستند، از همان روزهای اول، علی استعداد او را فهمید

وبه او مسؤولیت واگذار کرد، که معبر زنی در شب عملیات از آن جمله بود و نهایتاً در معبری در عملیات خیبر دست او قطع شد که با همان وضع باز به اردوگاه برگشت.در جریان انهـدام جاده ای در فاو به نیروهای تخریب که متشکل از بچه‌های اردوگاه ویکی از لشگرها بودند، اعلام شد که عقب بروند تا یکی از نیروهای اردوگاه مدار بندی کند، بعداً بچه‌های لشگر اظهار کردند که یک نفر که یـک دست بیشتر نـداشت، فتیله هـا را بست ومـدار را خیلی منظم و مرتب آمـاده کرد، که آن فرد، همین صادق آبادی بود.برای خود من دراوایل کار که سن کمی‌داشـتم، یکی دوبار پیش آمد که از طرف علی مسوول شـناسایی میدان مین شدم، در حالی که از همه کم تجربه تر و جدیـد تر بودم.در جریان پاکسازی میادین بسـتان، عـده‌ای به علی گفتنـد که محمد توان این کار را ندارد، ولی علی من را فرستاد و کار هم انجام شد».[۶۳]« ۶ـ ۵ ماه بود که به اردوگاه آمده بودم و نیروی تازه کار به حساب می‌آمدم، در یکی از روزهای خرداد سال ۶۳ علی طبق عـادتی که داشت و برای کارهـا به نیرو مراجعه می‌کرد نه این که نیرو را به اتاق یا سـنگر خود دعوت کنـد، به طرفم آمـد و اول لبخنـدی زد و بعـد خواست که وسایلم را جمع کنم و با «خـدا مراد زارع»[۶۴] به تهران بروم برای دیدن آموزش انفجارات، تا این راگفت جا خوردم که چرا من؟ این همه نیروی قدیمی‌هست، ولی اصـرار کرد و ما به تهران رفتیم و در پادگـان خاتم الانبیاء آموزش دیـدیم، یک ماه بعـد هم همین آموزشـها در اردوگاه توسط حسن صادق آبادی برگزار شـد.رشـد دادن نیروهـا از خصـلتهای علی بود، فراموش نمی‌کنم که پیش از علمیـات بـدر، «مصـطفی جعفرپوریان»[۶۵] که آن موقع ۱۹ سال بیشتر نداشت با حالت خاصـی به من گفت که این برادر علی دست از سر من برنمی‌دارد، وقتی برای جلسات به قرارگاه می‌رود، من را هم با خود می‌برد و به فرماندهان هم معرفی می‌کند، که این برادر مصـطفی امید آینده گردان ماست».[۶۶]اعتقادات او معتقد بود که جبهه به ما نیاز نـدارد، ما نیازمنـد حضور در جبهه هستیم و بهترین کارها در جبهه، سـخت ترین آنهاست و در همه حال، اصل و اساس کار، رضایت الهی است.«باید از خدا بخواهیم لحظه‌ای ما را به خودمان وانگذارد، اگر کسـی تنها می‌شود، اگر آبرویی ریخته می‌شود، این مـا هستیم که بایـد خـط اصـلی را فراموش نکنیم و فقـط رضـای خـدا برایمـان مطرح باشـد، بگـذار هر کسـی نـاراحت می‌شود، بشود ولی خـدا راضـی باشد، تحمل مصایب و مشـکلات سـخت است ولی در راه خدا از عسل هم شـیرینتر است اری برای کسـی که در اتش درد و غم می‌سوزد، سوختن، حیات اوست».[۶۷] «مهمترین چیزی که ایشان چه در زنـدگی و چه درمحل کار به آن اهمیت می‌داد، رضای خدا بود، اکثراً این جمله را تکرار می‌کرد :«الهی رضا برضائك وتسلیماً لامرك » این یکی از وصیتهای او هم بود که این جمله را بالای قبرش بنویسـند».[۶۸] از نظر او، تخریب حقیقتی دارد که عبـارت است از تخریب تمام مظاهر شـرک، نفاق و ظلم، و مهمتر از معبرزنی و پاک سازی، تخریب نفس ودرون است و اگر معبری هم باز می‌شود، باور کنیم که دست خدا در کـار است.«محسن اسـماعیلی» که بیش از دیگران بخصـوص در روزهـای آخر بـا علی هم صـحبت بـود، از روحیـات او می‌گویـد : «روزهای آخر، یک روز بعـد از نماز صبح، درحالی که قرآن می‌خوانـد از او سؤال کردم که شـما همین طوری قرآن می‌خوانیـد یا آیات خاصـی را انتخاب می‌کنیـد؟جواب داد که هر وقت بخواهم قرآن را باز کنم، نیت می‌کنم و در پی این هسـتم که چه آیاتی بر اسـاس این نیت می‌آیـد. نیت امروز من این بـود که خـدایا! من از اول جنـگ، درس و خـانه را رهـا کردم و برای رضـای توبه جبهه آمـدم، می‌خواهی بـا من چه معامله‌ای بکنی؟ این آیات آمـد که کسانی که در راه ما مجاهـدت کننـدو از شـهرشان هجرت نماینـد، برای آنها اجری عظیم است».جنگ در نظر علی از نعمتهای الهی بود که ثمره آن پیونـد دو گروه زاهدان شب و شیران روز بود.«در این جنگ چیزی را به دست آوردیم که نـداشتیم وآن وجود دو خصـلت در یک شـخص بود، نه شـیران روز به تنهایی و نه زاهدان شب، بلکه شـیران روز وزاهدان شب. در همه جای جبهه ها از این نیروها پیدا می‌کنید...وقتی وارد اردوگاه می‌شویم از بچه‌ها سؤال می‌کنیم که ایثـار چیست؟ می‌گوینـد ایثـار اصـلاً وجود نـدارد، ایثـار یعنی گذشـتن از چیزی که در ملکیت خودت است، امـا مـا از خودمـان چیزی نـداریم، آیـا خودمان را انـداختن روی مین و راه برای دیگران باز کردن ایثار است؟ این دست مال من نبود که قطع شد.از او می‌پرسیم شـهادت را تعریف کن می‌گوید : شهادت یک وظیفه است. خداوند وقتی می‌فرماید بهترین افراد شهید می‌شوند

خوب مگر طی کردن این مراحل وظیفه ما نیست؟ مگر نبایـد صداقت، اخلاص، ایمان و شـجاعت داشت؟ وقتی این مراحل طی شد، انسان به شهادت می‌رسد».[۶۹]بارها از زبان او شنیده شد که اخلاص درکارها رمز پیروزی است و اگر در عملیاتی با مشکل مواجه می‌شـویم، علت آن را بایـد درکمبـود معنویت جسـتجو کرد نه کمیت سـلاح و تعـداد نیرو . علت این که مـا نمی‌توانیم برویم جلو و مانعهـای جزئی جلوی مـا را می‌گیرد، چیست؟ فکر می‌کنم فقـط در کمبود برنـامه ایمـان و اعتقادمـان باشـد، یادم هست در سال ۵۹ درجلسه ای بعـد از این که مطرح کردنـد هر کس مشـکلاتش را بگویـد، خب قاعـدتاً اگر ما بودیم، می‌گفتیم چهار تا دوشـیکا کم داریم، نیرو کم داریم، واین مـال زمـانی بود که بچه‌هـا بـا «ام یـک» حمله می‌کردنـد واقعاً باور نکردنی بود زمانی که کل نیروهای حمله کننده ۹۰ نفر بودند ۳۰ سپاهی و ۶۰ بسیجی که ۱۱۲ «پی ام پی» و خودرو را زدنـد ۴۰۰ عراقی را کشتند و ۶۰اسیر گرفتند و فقط ۳ شهید دادند . وقتی اولین مسؤول لب به سخن گشود، گفت : هیچ چی کم نداریم جز یک چیز ان هم ایمان.وقتی می‌خواهیم عملیات کنیم، چقـدر روی کیفیت نیرو کار می‌کنیم؟ و این که چقـدر توکل به خدا داریم؟ فکر ما این است که هر تیپ چقدر باید نیرو داشـته باشـد؟ در حالی که خـدا در قرآن از ما (ان تنصـرو الله) خواسته است حرکت از ما باشـد تا برکت باشد، ولی اگر غش داشـته باشـیم ریا کردیم وخلوص نبود، دیگر نبایـد انتظار کمک داشت.مساله کانال و سـیم خاردار چیزی نیست که این قـدر شـهید می‌دهیم تـا پیروز شویم، ولی مسأله این است که فلانی جبهه را به عنوان یک شـغل انتخاب کرده، دیگری جبهه را به خاطر این که وقتی برگشت، بگویند فلانی هم جبهه رفته».[۷۰]در جمع تعدادی از طلبه های مدرسه عالی شهید مطهری، قبل از عملیات بدر، علی ضمن تشـریح اهمیت کار تخریب در عملیات آتی به این نکته اشاره کرد که هر چه نیرو بیایـد، مأموریت وجود دارد ولی آنچه مایه دلگرمی‌است این وعده قرآن است که هر نفر شـما به قدر چندین نیروی دشمن کارآیی دارد. «روزی از او سؤال کردم که علی جان کسـی هست که اگر روزی نباشـد، جنگ بخوابـد؟ گفت :بحمـدالله هیچ کس، جنگ ما جز به خدا به احدی بسـتگی ندارد، گفتم: همه کشورها پشتیبان عراق هستند و ایران تنهاست، خندید و گفت :خدا بزرگتر است یا آمریکا؟ خدای ما همان خدای موسی است که فرعونیان را غرق کرد، البته به شـرطی که ما مثل پیروان موسـی باشیم».خستگی ناپذیر از امام صادق (ع) نقل شده، که :«اگر نیت قوی باشـد، بـدن احسـاس ضـعف نمی‌کنـد» و علی حقیقتـا این گونه بود در بسیاری از مواقع در زمـان انجام ماموریتها درماشـین به خواب می‌رفت تا کمبود استراحت را جبران نماید، مرور خاطراتش مصداق این نیت قوی و تحمل وسیع است: « یک شنبه ۱۱/۲/۶۲ در بروجرد جلسه‌ای بود بین مسؤولین مهندسـی ارتش و سپاه شـنبه ساعت ۱۰ شب از قرار گـاه خـاتم راه افتـادیم، و من و صادق و حسن سه نفری با تویوتا عازم شدیم با تمام سختی راه وبدی جاده ساعت ۴ صبح رسیدیم نماز صبح را در سپاه خواندیم وخوابیدیم. ساعت ۷ بیـدار شـدیم که جلسه ساعت ۸ بود ظهر یکشـنبه به سـمت اهواز حرکت کردیم و سـاعت ۵/۸ شب رسـیدیم، چون رمقی نداشـتم، با شـعار :اول وجود، بعد سـجود موافق بودم، شام را خوردیم و نماز خواندم و از خسـتگی خوابم برد. صبح زود به سـمت خط مقـدم پاسـگاه رشـیدیه حرکت کردیم، از مهندسـی اهواز تـا آنجـا دو ساعت راه بود. ظهر به سـمت هویزه حرکت کردیم، ۳۰ کیلومتر دیگر طی کردیم، به بسـتان رسیدیم.۱۶/۲/۶۲ صبح به سـمت خرمشـهر برای بازدید مقر بچه‌ها رفتیم، تا غروب آنجا بودیم بعد به اهوار برگشتیم، در راه خوابم برد که با صدای ناگهانی ترمز از جا پریدم، دیدم الاغی خیلی باوقار در وسط جاده قدم می‌زند. صـادق اگر چه ماشـین را کنترل کرده بود ولی الاـغ بـا آیینه برخورد کرد و آینه شـکست، ماشـین از جـاده خارج و یک طرفه شـده بود...شنبه ۱۷/۲ به قصـد انفجار تنگه سـعده از مهندسـی خارج شـدیم، شب حـدود ۲۰۰ کیلومـتر راه تـا اهواز برگشتیم، در ماشـین خوابم برد، در اهواز بیـدار شـدم، پس از شـام که تخم مرغ و خیـار شور بود، نماز خوانـدم و خوابیـدم ...یکشـنبه ۱۸/۲ ساعت ۵/۳ بعـدازظهر به سـمت سوسـنگرد حرکت کردیم و از آنجا به سـمت خط رفتیم، شب در جنگل امغر خوابیـدیم، رفتیم به چادر برادران تخریب تیپ امام حسن (ع). داخل چادر از دست پشه نمی‌شـد خوابید آمدیم بیرون، ناگهان یکی داد و فریاد کنان می‌دوید، عقرب نیشـش زده بود، اینجـا هم از ترس عقربهـا نمی‌شـد خوابیـد ناچـار شـدیم رفتیم روی اسـبابهای ماشـین، با همه گرما خود را لای پتو

پیچیدیم. ولی نمی‌دانم از کجا پشه‌ها راهی پیدا می‌کردند و می‌آمدند زیر پتو و با ما کشتی می‌گرفتند نگذاشتند ما بخوابیم.۵ دقیقه می‌خوابیدیم ۱۰ دقیقه دست و پا را می‌خاراندیم، ساعت ۱۲ بیدار شدیم، تصمیم گرفتیم برگردیم ولی دیدیم هر جا برویم همین است، تا صبح دست و پایمان مثل آبله بالا زده بود و سرخ شده بود، صبح که آفتاب زد، پست نگهبانی پشه ها تمام شد وتحویل مگسها دادند، یکی از برادران می‌گفت :نصف شب در سنگری بودم، دیدم صدای گریه می‌آید، فکر کردم نماز شب می‌خواند، سرم را از پتو بیرون آوردم یک دفعه پشه ها حمله کردند. بعد دیدم دوستم از دست پشه ها چاره‌ای جز گریه ندارد و در کشتی با پشه شکست خورده است...عبادت علاقه زیادی به دعای «اللهم طهر قلبی من النفاق وعملی من الریا و لسانی من الکذب و عینی من الخیانه» داشت و اکثراً در قنوت نمازها[۷۲] آن را می‌خواند، اهل تلاوت قرآن خصوصاً در تعقیب نماز صبح بود، همسرش این صحنه‌ها را بخوبی به یاد دارد : «قرآن زیاد می‌خواند، به ما هم توصیه می‌کرد، روی معنای آن هم خیلی تاکید داشت، مدتی با من مسابقه حفظ قرآن گذاشته بود. بعد از نماز صبح همیشه قرآن می‌خواند،گاهی بعد از نماز و قرآن به سرکارش می‌رفت و صبحانه نمی‌خورد. یک بار گفتم :خب قرآن را وقت دیگر بخوان تا به صبحانه برسی، گفت :قرآن صبح لذت دارد. خوب است روز را با قرآن شروع کنیم».یافتن علی در کنج خلوت معنوی کار آسانی نبود ولی گاهی عده‌ای با نگاه خود این لحظات تنهایی علی را صید کرده بودند.«یک شب خیلی خسته بودیم، تا ساعت ۱۱ در هویزه بودیم، کاری در اهواز داشتیم که حتماً باید به اهواز می‌آمدیم. ساعت ۵/۱ نصف رسیدیم، واقعاً خسته شده بودیم. تا رسیدیم، من یک پتو برداشتم وخوابیدم، با این که نه رانندگی کرده بودم ونه فشاری روی من بود. ولی دیدم علی که خسته تر از من بود، رفته بود وضو گرفت و نماز شب را شروع کرد. ترسیده بود بخوابد و بیدار نشود». [۷۳]«اهل نماز شب بود، چند روز قبل از شهادتشان که در باختران بودیم، نیمه های شب که بچه گریه می‌کرد بلند شدم، دیدم گوشه اتاق که تاریک بود گردنشان را کج کرده و راز و نیاز می‌کنند».[۷۴]اخلاق « طوری با نیروها برخورد می‌کرد که هر کس احساس می‌کرد نزدیکترین فرد به علی است. جاذبه عجیبی داشت.بی جهت نبود که ایام عملیات با اشاره او همه بچه‌ها عازم منطقه می‌شدند،از دانش آموز و دانشجو گرفته تا افراد متاهل، که نمونه آن حاج آقا صالحی[۷۷] با پنج اولاد بود.اولین بار که علی را در تهران دیدم و قرار شد که اعزام شوم، آن چنان مرا تحویل گرفت که گویی یکسال است که رفاقت صمیمی‌داریم».[۷۸]« قبل از عملیات خیبر از نیروهای تازه وارد بودم و افراد را نمی‌شناختم، یک دفعه عقب استیشن نشسته بودیم و جایی می‌رفتیم، راننده، سرعت را زیاد کرده یا خلاصه کاری کرده که تکان شدیدی خوردیم، بلافاصله به راننده اعتراض کردم، ولی او چیزی نگفت، به اردوگاه که برگشتیم، راننده را به « صادق هلالات » نشان دادم و این که خواست حالگیری کند، اما حالش را گرفتم.صادق گفت که علی اهل این چیزها نیست، اینجا بود که فهمیدم به برادر علی تیکه انداخته‌ام ! تا چند روز خودم را به او نشان ندادم تا این که یک روز علی به طرفم آمد، دستم را گرفت و گفت که آن روز تقصیر من بود، من باید عذرخواهی کنم».[۷۹]هنوز هم پس از سالها، صدای دلنشین و از سر صداقت و اخلاص و نگاه مهربان علی، در ذهن و دل برخی از نیروها مانده و همان شیرینی را دارد : «دو ـ سه ماه بود که در اردوگاه بودم و مأموریت به من نرسیده بود، ظهر یک جمعه که از نماز جمعه برگشته بودیم و من شهردار[۸۰] هم بودم، در نماز خانه اردوگاه، برادر علی کنارم نشست وگفت که اگر علاقه داری، وسایلت را جمع کن که یک ساعت دیگر، راهی غرب هستیم.برای من به عنوان یک نیروی جدید گردان خیلی جالب بود که فرمانده آن مرا صدا نکرد و خودش به سراغم آمد.در مسیر راه وقت غروب، علی به بچه‌ها گفت برای شام جلوی یک رستوران نگه می‌دارم، وقت شام که شد ماشین را جلوی یک رستوران نگه داشت و در کنار ماشین کنسروهای ماهی را باز کردیم و خوردیم».[۸۱] «حدود پنج ماه بود که از پیش علی به تهران آمده بودم، وقتی که برگشتم تا چشم علی به من افتاد، با یک حالت خاص و جملاتی که خیلی به دلم نشست، گفت :«اسرافیل! خیلی دلم برایت تنگ شده بود، این جمله را ممکن است ما بارها از افراد بشنویم، ولی از زبان علی لطف دیگری داشت و تا علی را کسی ندیده باشد، آن را درک نمی‌کند.علی با صحبتهای خود، افراد را جذب می‌کرد، بلکه از این

بالا-تر، یک شب در جمع دوستان، یکی از وضع گردان گله کرد و اظهار داشت که قصد دارد انتقالی خود را بگیرد.ما پیشنهاد کردیم که با علی هم مشورت کند، تا این را گفتیم، جواب داد که پیش علی نمی‌روم، چون او با حرفهایش جادو می کند، اتفاقاً به خاطر علی از گردان انتقالی نگرفت»او هیچ گاه خود را جدا از نیروها نمی‌دانست و اگر جلسه یا مأموریت خاصی نداشت، حتماً در کنار نیروها بود و در معمولی‌ترین کارها مثل بازی فوتبال هم با آنان همراهی می کرد، همین باعث شده بود که برخی افراد فرمانده تخریب را نشناسند.«در روزهای اول که اردوگاه بنا شده بود، گروهی از تلویزیون برای ساخت برنامه‌ای آمده بودند، یکی از روزها فردی از گروه آنها جلوی تویوتا نشسته بود، علی هم عقب ماشین، مدتی که گذشت، آن شخص، از راننده سؤال کرد که فرمانده شما چرا نمی‌آیند که حرکت کنیم؟ راننده گفت که فرمانده ما قبل از شما آمده است».[۸۲]علی علاوه بر آن که فرمانده نیروها بود، خود را در قبال انها مسوول هم می‌دانست لذا هیچ احساس برتری یی نسبت به نیروها نداشت.«درعملیات فتح ۱ در داخل عراق، شبی که درخانه یکی از کردها می‌خوابند، هوا خیلی سرد و پتو هم کم بوده است، علی با علم به اینکه اگر بین بچه‌ها باشد حتماً یک پتو به او خواهند داد، به پشت بام می‌رود و تا ساعتها در سرما و برف قدم می‌زند.هنگام برگشت هم هلی کوپتری برای برگرداندن فرماندهان به منطقه رفته بود، ولی علی که سرما هم خورده بود، سوار نشده بود، گفته بود این عزیزان در سرما و سنگلاخ وبرف پیاده بروند و من سوار شوم، وقتی هم که به ایران برگشتند، تقدیر نامه قرارگاه را پاره کرد، و سکه طلا را پس داد و فقط کتاب اهدایی را برداشت».[۸۵]علی در عین حال که به بیت المال بسیار اهمیت می‌داد و اگر پولی هم از قرارگاه به گردان داده می‌شد، در خرج آن بسیار محتاط بود و معمولاً- آخر سال مقدار زیادی اضافه می‌آورد، با تاسیس قرض الحسنه در گردان و کمکهایی که از پدرش می گرفت، مشکلات مالی نیروها را هم حل می کرد، در یک نوبت که به منزل یکی از شهدای گردان در یکی از روستاها رفتیم و علی از وضع نامساعد مالی آنها مطلع شد، دستور داد سریعاً یک یخچال ومقداری وسایل زندگی برای منزل شهید بردیم».جالب این که با وجود صندوق قرض الحسنه در گردان، گاهی علی با وجود داشتن زن و فرزند، مشکل جدی مالی پیدا کرد، وکمتر کسی از ان خبردار می‌شد، یکی از نیروها تعریف کرد : «در سال ۶۴علی با دوربین من تعدادی عکس خانوادگی گرفت و بقیه فیلم هم در گردان مصرف شد، موقع ظهور فیلم، قرار شد که علی این کار را بکند، مدتها طول کشید. تا این که علت تأخیر را سؤال کردم با اکراه و خصوصی جواب داد، که پول ندارم، در حالی که در آن زمان هزینه آن حداکثر ۲۵۰ تومان بود».فکر خلاقطراحی جنگ افزارهای مورد نیاز در انجام عملیات از ویژگیهای دیگر علی بود، تهیه فرش برزنتی برای گستردن روی سیم خاردار، آتش بار آرپی جی، موشک برای انهدام دژ دشمن، سیم خاردار بر هیدرولیکی و تهیه انواع تله های انفجاری، از آن جمله‌اند، نیروهای اردوگاه به یاد دارند که بعضاً فرماندهان ارتش و سپاه از جمله امیر سپهبد صیاد شیرازی[۸۶] و امیر حسنی سعدی از نیروی زمینی ارتش، برای دیدن طرحهای او در اردوگاه حاضر می‌شدند.«وقتی به اردوگاه رفتم، به خاطر تجربه ای که در امور فنی داشتم، علی خیلی از طرحها را به من پیشنهاد می کرد. سوله‌ای را هم برای این کارها اختصاص داده بود. اوایل، برش دادن مینها برای آموزش بهتر آنها را مطرح کرد که انجام می‌دادم. بعدها در سال ۶۵ که قضایای عملیات برون مرزی مطرح شد، یک بار طرح ساخت بمب ساعتی مخصوصی را به من گفت که موتور ساعت آن را هم تهیه کرد، ولی به انجام نرسید، طرح دیگری در مورد نارنجک انداز داشت که نارنجک در یک محفظه‌ای روی اسلحه، نصب و با فشنگ گازی شلیک می‌شد، در مورد ضد هوایی ها هم خیلی فکر می کرد که هواپیماها نتوانند روی آنها قفل کنند و امکان شلیک به آن از بین برود.از جمله آخرین طرحهای او هم تهیه بمب های مثلثی شکل برای کار راحت تر روی تاسیسات نفتی بود که مقداری ورق آلومینیوم آورده بود و من خرجهای C۴ را با همان شکلی که در نظر داشت، برای نصب روی دکلها و ... آماده کردم».[۸۸]در کنار این طرحها، با مطالعه منابع متعدد مهندسی ارتش و جمع بندی تجربیات خود جزوات جنگ مین را آماده کرد که در نوع خود بی نظیر بود.[۸۹]از جمله ویژگیهای مجموعه تحت امر علی، برخورداری از بخش «اطلاعات رزمی» بود که نقطه شروع آن از ابتدای سال ۶۲

بود.«بخش زیادی از خطوط مرزی از نظر وجودمین پاك سازی شده بود، در یکی از جلسات مشترك سپاه و ارتش که توامان مسوولیت پاکسازی جنوب را بر عهده داشتند، صحبت از آمار فعالیت به میدان می‌آید.نیروهای ارتش به واسطه سالها آموزش کلاسیك به نقشه ها وکالکهای خود در مورد میادین مین استناد می‌کنند، ولی علی با وجود فعالیت بسیار گسترده تر، چیزی برای استناد در دست نداشت. همین امر باعث شد که جرقه اطلاعات رزمی‌در ذهن علی بزند و چند نفر مأمور تهیه نقشه میدان با ذکر مختصات کامل آن شدند.برای نیروها خیلی مساله واضح نبود و اهمیت آن را نمی‌دانستند، ولی علی توضیح داد که میدان، خودی باشد که تهیه نقشه بسیار ضروری است چون آرایش آن در موقع پاکسازی یا عبور باید در دست باشد، اگر میدان دشمن هم باشد برای پاکسازی باید ارایش میدان را بدانیم و حداقل فایده آن این است که بعدها به عنوان سندی در تاریخ جنگ خواهد ماند».[۹۰]«هیچ یگان تخریبی در سپاه، اطلاعات رزمی نداشت، بجز یگان علی، در مدت کوتاهی کلی کتاب و جزوه هم گرد اوری شد. یکی دیگر از کارهای آن، ضبط خاطرات نیروها از عملیات و پاکسازی‌ها بود که شاید در این ایام که سالها از جنگ می‌گذرد، آنقدر که در بخش مهندسی و خصوصا تخریب سپاه اسناد از این دست است، در بخشهای دیگر نباشد».[۹۱]«آنقدر این بخش از کار با کیفیت انجام می‌شد که در فاو شاهد بودم نیروهای ارتش از علی تعدادی نیرو برای ثبت میدان مین درخواست کردند».[۹۲]شجاعت برای اثبات شجاعت علی کافی بود که یک بار با او در عملیاتی شرکت کنی، او بارها می‌گفت که «وقت عملیات هر چه جلوتر می‌روم، بیشتر احساس ارامش و امنیت می‌کنم». علت آرامش او در این عرصه ها، ایمان او به درستی عمل و ادای تکلیف الهی و اعتقاد راسخ او به تاثیر آیات الهی و ادعیه و ائمه معصومین (ع) بود. او همواره بر حرز امام جواد (ع) به عنوان یکی از عوامل مصونیت در مقابل خطرها تأکید می‌کرد و آن را همراه خود داشت.«سال ۶۴ که نیروها برای عملیات محدود برون مرزی به قرارگاه رمضان در نقده مأمور شدند، برای سرکشی از انها از اهواز راهی نقده شدیم یکی دو ساعت قبل از غروب به باختران رسیدیم، اولین پلیس راه جلوی ما را گرفتند و تأکید کردند که تامین جاده وجود ندارد و حرکت به سمت نقده ممنوع است، علی گفت که ما می‌رویم و مسؤولیت آن هم با خودمان و راه افتاد. وقتی علت را پرسیدیم، اظهار داشت که به نیروها قول داده‌ام امشب به آنها سر بزنم و جلسه‌ای با مسؤولین قرارگاه دارم.علی با سرعت ۱۵۰ کیلومتر درجاده کوهستانی حرکت می‌کرد، اسلحه را هم به دست من داده بود که اگر چیز مشکوکی دیدم معطل نکنم من اضطراب داشتم، ولی علی آرام بود و به توکل به خدا اشاره می‌کرد الحمدالله اتفاقی نیفتاد و اول شب رسیدیم...یك بار دیگر درمهر سال ۶۳ به اتفاق علی، «خدامراد زارع، رضا بورقانی، جعفر قربانی و مرتضی صالحی، با یک تویوتای کالسکه‌ای راهی منطقه عملیات میمك شدیم چون به منطقه و موقعیت نیروها آشنا نبودیم، یک لحظه احساس کردیم که در مقر عراقیها هستیم و پرچمهای انها را هم که روی تانک‌ها بود می دیدیم شاید به خاطر آنکه آنها هم از این تویوتا ها داشتند جلب توجه نکرده بودیم راه برگشت نداشتیم، چون دور زدن ماشین بیشتر، جلب توجه می‌کرد. علی گفت : سریع کالکها را ریز ر یز کنید و بخورید، اگر اسیر شدیم بگویید که ما سربازیم، این هم فرمانده ماست، این حرفهارا می‌زد و به سمت جلومی‌رفتیم که به آخر مقر آنها رسیدیم، علی دائم آیه« وجعلنا من بین ایدیهم سدا» را می‌خواند، آخر مقر دو ـ سه ردیف مین و المر کاشته بودند که سریع رضا و خدامراد پیاده شدند و مسیر چرخ ماشین را پاك کردند، به محض اینکه از مقر خارج شدیم، عراقی ها متوجه شدند و تیراندازی شروع شد ولی به لطف خدا و سرعت خیلی زیادی که علی به ماشین داد، از تپه ماهورها رد شدیم و به سنگرهای خودی رسیدیم».[۹۳]« به اتفاق علی می‌خواستیم از دو آب به نوسود برویم، حرکت کردیم، ولی خبرنداشتیم که مسیر ما درتصرف ضد انقلاب است حدود ۵ کیلومتر که رفتیم، عده‌ای مسلح جلوی ما را گرفتند و عقب تویوتا سوار شدند، کاملا وضع منطقه دستمان آمد، علی قبول نکرد که برگردد و تأکید دائم بر توکل به خدا داشت ۱۰ کیلومتر جلوتر این عده پیاده شدند تا به مقرر بروند، از این جا به بعد، من عقب نشستم که با کلاش تا حدی بتوانم با حمله احتمالی مقابله کنم، به لطف خدا اتفاقی نیفتاد، وقتی به مقصد رسیدیم، باور نمی‌کردند که ما از این مسیر آمده‌ایم در طول

مسیر من دلهره داشتم ولی علی خیلی راحت بود».[۹۴] کـاک علی در اوایل سال ۶۵ شهادت ۴ نفر از نیروهـا که به منظور انهـدام جـاده‌ای در جزیره جنوبی مجنون اعزام شـده بودنـد، موجب تاثر شدیـد نیروهای گردان و علی گردیـد، اگر چه علی در آن ایام در اردوگاه نبود ولی پس از بازگشت، تاکید زیادی بر تجسس برای یافتن جنازه یوسف و محسن داشت.[۱۵۴]برای این عزیزان مراسم بزرگداشتی در مسجد فاطمیه تهران برگزار شد که علی سخنرانی مفصلی در مورد روحیات نیروهای تخریب و شهادت کرد.پس از آن خبر رسـید که علی قصـد اعزام به تیپ ویژه پاسـداران در بـاختران را دارد، که جمع زیادی از نیروها او را همراهی کردنـد.«تیپ تازه تأسیس بود که قصـد داشـتند تحت امر قرارگاه رمضان سلسـله عملیات برون مرزی انجام دهنـد، فرمانده تیپ یکبار صـحبت از نیروی خوب جنگی کرد، به او علی عاصـمی را معرفی کردم که بعـد با هم صـحبتی کرده بودنـد و علی راهی تیپ شد».[۱۵۵]عمده نیروهای زبده قدیمی‌تخریب دور علی جمع شدند که مقر آنها هم در « تنگه کنشت» در منطقه کوهستانی طاق بستان در باختران در نظر گرفته شـد. در همـان ابتـدای اسـتقرار تعـداد زیاد عقربهای محل توجه نیروها را جلب کرده بود.علی مجموعه‌ای از آموزشـها را برای نیروها در نظر گرفت. بخشـی از آن انفجارات، خصوصاً انهدام تأسیسات نفتی بود که حتی برای چند روز نیروها را از باختران تا فاو در جنوب خوزسـتان آورد تا آموزشـها واقعی تر باشد. بخشی دیگر حرکت براساس گرا و با استفاده از قطب نما در ارتفاعات بود که طراحی۳ مسیر برای گروههـای سه گانه و انتخاب مقصـد برای هر کـدام و انجام دادن چنـد انفجار در مقصـد به طور کامل توسط علی انجام شد که نیروها پس از نماز مغرب حرکت کردند و برای نماز صـبح به مقر برگشـتند.برنامه معمول هر روز صبح هم راهپیمـایی و کوهپیمـایی چنـدین کیلومتری در اطراف بود، تقریباً چنـد روز پیش از ورود به خاک عراق، راهپیمایی ویژه‌ای برگزار شد که نکات قابل توجهی داشت : «غروب یکی از روزهای شـهریور از نقطه رهایی شروع به راهپیمایی کردیم، تصور نمی‌کردم که تفاوت چندانی با راهپیمایی های روز های گذشته داشته باشد چند ساعت اول را هم به راحتی پشت سرگذاشتیم و حدود ساعت ۱۲ شب مسیر حرکت از میان قبرستان زباله شهر باختران می‌گذشت که از بوی خوش آن! مدتها بهره‌مند شدیم ! از آن منطقه روح افزا که دور شـدیم، چشم هـا کم کم سـنگین و پاهـا و دسـتها کم قوت شدنـد، شایـد سـاعتی راه می‌رفتیم و علی اجـازه فقط پنـج دقیقه اسـتراحت می‌داد. اولین نشـانه صـبح که هویـدا شـد، علی فرمـان توقـف جهت اقـامه نمـاز داد که گمـان کنم بـا تیمم بـود و البته به جمـاعت.صـبحانه مقـداری نان و خرما و آب بود. گرمای آفتاب که روی صورتمان نشـست، تازه موقع بالا رفتن از ارتفاعات بسیار بلند بود که اگر از آنها می‌گذشتیم، سـرازیری آن طرف خود به خود ما را به نقطه الحاق می‌رساند، دیگر رمقی نداشتیم و گاهی پا که روی سـنگی می‌گذاشتیم، با رغبت تا چند متر پایین تر اسـکی می‌کردیم.گرسـنگی و تشـنگی را هم به این خستگی اضافه کنید، اما در همان حال به علی که نگاه می‌کردم، آرام ولی متین و بدون وقفه بالا می‌آمد، در حالی که او ترکشـها و آسـیبهای متعددی از سالهـای جنگ بر بـدن داشت، گاهی او جلوتر می‌رفت و ما از عقب.نهایتاً بعـد از ۲۴ ساعت به مقر رسـید علی از فرط خسـتگی در گـوشه سـوله افتـاد آیـا علی بـا ان بـدن اصـلا نیـازی بـه ایـن راهپیمـایی داشت؟ اگر او بـا نیروهـا همراه نمی‌شـد، کسـی از او خرده می‌گرفت؟ در آن ۲۴ ساعت حدوداً یک دور شهر باختران را از جاده و بیابان وکوه، طی کرده بودیم»[۱۵۶]جالب اینکه در آن ایام با وجود خسـتگی زیادی که به نیروها عارض می‌شد، عقربهای محل، امکان استراحت با خیال آسوده را هم از آنها سـلب کرده بود، گاهی اتفاقات جالبی هم رخ می‌داد : «سوله کوچکی در کنار محل استقرار بچه‌ها بود که به خاطر نگهداری آب میوه و ...خیلی در نظر بچه‌ها عزیز بود! یکی از شـبها علی به تنهایی در آنجا خوابیده بود، محسن گردان صرحی[۱۵۷] هم برای تهجد به این محل رفته بود. محسن در حین نمـاز متوجه عقربی در نزدیکی علی می‌شود که چنـد بار با حرکت پا سعی می‌کنـد آن را دور کنـد، در همین گیرودار، عقرب از علی دور می‌شود ولی پـای محسن را نیش می‌زنـد که کـارش به درمانگـاه کشـیده می‌شود».[۱۵۸]در همین ایام تعـداد محـدودی از نیروها برای شـناسایی کیلومترها مسیر عملیات برون مرزی، روانه داخل عراق شدنـد. «ابتدا به سـردشت آمدم و عقبه ای برای تیپ ویژه پاسداران درست کردیم و از همان نقطه مزری وارد عراق شدیم، از نیروهای تخریب در این محور، فقط من

بودم، کل منطقه کردستان عراق در اصطلاح خودشان به چهارمال بند تقسیم شده بود، که کار من به همراه ۱۰۰۰ نفر از کردهای عراق که همکار من شده بودند در حدود ۱۰۰ قاطر کرایه کرده بودیم کرایه کرده بودیم که مهمات را حمل کنند، دائماً ترددهای چند کیلومتری داشتیم، که البته عمده آن در شب انجام می‌شد، در مال بند ۴ یک قرارگاه درست کرده بودیم، و یک گروهان هم مسؤولیت حفاظت ما را برعهده داشت. به نحوی هم هر روز گزارش کار را به ایران منتقل می کردیم.بعد از مدتی به ایران برگشتیم، که نیروهای تخریب به فرماندهی علی عازم عملیات فتح ۱ بودند. قرار شد برای آنها در مسجد پادگان سردشت صحبت مختصری بکنم تا به حال و هوای داخل عراق و مسائل نظامی و سیاسی کردهای عراق آشنا شوند، البته شناسایی هایی که گروه ما کرده بود، مقدماتی برای عملیات فتح ۴ شد و شناسایی فتح ۱ توسط دوستان دیگر انجا شد».[۱۵۹]علی به عنوان فرمانده یکی از گردانهای عملیات فتح ۱ (که باراصلی عملیات هم بر عهده آنها بود) خاطرات شیرینی از کیلومترها پیشروی در خا ک دشمن نقل کرده است. «از یک سال ونیم پیش بود که تصمیم به نفوذ درخاک عراق گرفته شد. کرکوک، گلوگاه دشمن بود، آنها به اقتصاد خود می‌بالیدند و ثروتی هم جز نفت نداشتند، پالایشگاه نفت عراقی ها در شمال است. از صبح تا شب هم انجا گشت هوایی داشتند، دو تا دور کرکوک، سایتهای موشکی مستقر بود و جاسوسهایشان هم جلوتر از خط پدافندی، در شهر ها و روستاها پخش بودند.ما تجربه عملیات برون مرزی نداشتیم و بچه‌ها هم آموزشهای پارتیزانی ندیده بودند. شناسایی های ما از چهارماه پیش‌تر شروع شده بود. در همان ایام وقتی هواپیمای ما را در خاک عراق زدند و خلبان بیرون پرید، نیروهای بسیجی او را تحویل گرفتند و پناه دادند که موجب بهت و حیرت خلبان شده بود، بعد هم خلبان را راهی ایران کردند.بعد از شناسایی، حمل مهمات به منطقه کرکوک شروع شد، آن هم نه تفنگ و فشنگ، بلکه خمپاره۱۲۰ و ادوات پرحجم شما تصور کنید چه مشکلاتی وجود داشت؟ هر قاطر حداکثر ۶ گلوله حمل می کرد، تعدادی از قاطرها هم فقط آذوقه حمل می کردند، مسیر نیروها هم از میان روستا ها بود، راه عبور هم فقط یکی نبود و برخی از مسیرها گاهی ۱۰۰ کیلومتر باهم فاصله داشت.در یکی از محورها باید از دریاچه ای عبور می‌کردیم که چندین برابر هور وسعت و عمق و سرعت داشت و کمترین عرض آن یک ساعت راه با قایق موتوری بود. مسیر دیگر رودخانه ای با عمق ۵/۱ متر بود، ما که نمی‌توانستیم پل بزنیم، کل مسیر هم ۴۰۰ کیلومتر بود، البته از روی نقشه هوایی ۱۵۰ کیلومتر بود، ولی در روی زمین حدود ۳ برابر می‌شد، قرار بود از ۴۵ روستا عبور کنیم، آن هم با کلی آدم. قبلاً به نیروها گفته بودیم که کسی فارسی حرف نزند، در مسیر اولین روستا که مسیر کمونیستها بود، خود را کمونیست ترکیه معرفی کردیم، دو تا دو تا وارد خانه ها شدیم، صاحبخانه تا ما را دید، گفت که قیافه شما داد می‌زند ایرانی هستید، بعد هم گفت که شما اصلاً اخلاق و رفتارتان به کمونیستها نمی‌خورد، انها به زور وارد خانه اهالی می‌شوند ومردم را اذیت می کنند، ولی شما... در برگشت، آنها پذیرایی مفصلی از بچه‌ها کردند، به حدی که ساعت ۳ نصف شب برای ما بوقلمون سرخ کردند.در یکی از روستاها پیر مردی که فارسی بلد بود، می گفت که ۱۵ سال است که اینجا هستم، گفتیم موقع برگشت با ما به ایران بیا، آب و هوایی عوض کن، گفت امام گفته تا صدام هست، جنگ هم هست، اگر صدام رفت، من می‌آیم.در ۳ کیلومتری سلیمانیه، وارد منزل یک روستایی شدیم، روی دیوار عکس یک افسر عراقی با سبیلهای کلفت بود. ترسیدیم، به بچه‌ها گفتیم آماده فرار باشید. قرارشد بعد از شام فرار کنیم صاحبخانه متوجه شد و گفت این عکس برادرم است که الحمد الله خدا را صد هزار مرتبه شکر به دست ایرانی‌ها اسیر شد ! ساعت ۲ بعد ازظهر به جاده آسفالته اصلی سلیمانیه رسیدیم، دیدیم اگر ۱۵۰ قاطر و ۶ تراکتور همراه از جاده عبور کنند، ترافیک سنگینی ایجاد می‌شود و لو می‌رویم، سر و ته جاده را بستیم و به سرعت عبور کردیم.هنوز ۱۵ روز به عملیات مانده بود، در منطقه‌ای استقرار پیدا کردیم که کلی پایگاه کمونیست و مجاهد و حزب کارگر و ... وجود داشت.یکی از مسیرهای عبوری از داخل یک پادگان می گذشت، پول زیادی به راهنما دادیم که یک ربع آنجا را تخلیه کند که همین کار را کرد و ما رد شدیم.گاهی در طول مسیر، منافقین گزارش ما را به عراق می‌دادند، یکی از آنها به یکی از بچه‌های ما گفته بود: ادا در نیار بچه تهرونی [۱۶۰] گاهی سه شبانه

روز غـذای کـافی نمی‌خوریم.عراق، از کلیـات عملیـات اطلاع پیـدا کرده بود ولی جزئیات را نمی‌دانست، محافظین کرکوک را هم زیـاد کرده بود و اعلام شـده بود که جایزه اسارت هر ایرانی ۲۵۰۰۰۰۰ تومان.وضع طوری شـده بود که تقریباً یقین کردیم برگشتی در کـار نیست مـدام دعا و توسل و درخواست از خـدا داشتیم و وقتی به قرآن تفأل زدیم، دسـتور به توکل آمـد.تعـدادی ماشـین در جاده سلیمانیه مصادره و حرکت کردیم و در روستایی در ۵ کیلومتری کرکوک مستقر شدیم. اهالی آنجا همه طرفدار صدام بودند، لذا با نیروها کل روسـتا را محاصـره کردیم و اجازه ندادیم کسی از منازل خارج شود.هلی کوپتر ها دائماً پرواز می‌کردند تا ردی از نیروهـای مـا به دست آورنـد.در طـول این چنـد هفته، نه نمـاز جمـاعت داشـتیم، نه صوت قرآن و آن چه به گوش می‌رسـید، بیشـتر موسیقی و آواز بود، ولی درعین حال مردم علاقمند به انقلاب بودند و حتی در خواست می‌کردند که دفعه بعد روحانی با خودتان بیاورید.در موعد عملیات قرار شد ۴ هدف را با دو قبضه مینی کاتیوشا و خمپاره بزنیم، هدفهای ما هم سایت موشکی و مقر منافقین بود که اتفاقاً همـان شب گرد همـایی داشـتند، یـک هـدف دیگر، مقر آموزش قوای خاص عراق بود...به ایران که بر می‌گشتیم، از روی قاطر پای مصنوعی یکی از برادران افتاد. کردها خیلی تعجب کرده بودند که این همه راه چطور آمده است؟ قدر ایران را بیشتر دانستیم وقتی به اینجا رسـیدیم»[۱۶۱] اما خاطرات دوسـتانی که باعلی در این عملیات بودنـد، در مورد فرمانـده خود بسیار شـنیدنی است : «پیش از ورود مـا به عراق، مقـداری مهمـات و مـواد غـذایی از طریق کردهـا و محلهـای از پیش تعیین شـده منتقـل شـد مواد منفجره وتعـدادی نارنجـک در لابلای گونی‌هـای سیب زمینی و پیـاز جاسـازی شـد و از طریق یـک خط به صورت قاچـاق منتقل گردید، هنگام عصـر، علی اعلام حرکت کرد که از آخرین نقطه مرزی که روستایی به نا «بیتوش» درسردشت بود، حرکت کردیم و شب به ارتفاع بلنـدی رسـیدیم، آن شب بیسـکویت و کنسـرو لوبیا شام ما بود، هوا بسـیار سـرد بود و تا نیمه‌های شب باید منتظر می ماندیم علی یک راه ابتکاری خوب جلوی ما گذاشت، به این ترتیب که تعداد زیادی از گونی های پارچه‌ای روی زمین را به عنوان پتو به ما پیشـنهاد کرد، که پاها را در یک گونی و سر تا کمر در یک گونی دیگر می‌کردیم، چرت مختصـری زدیم، نیمه‌های شب علی ما را بیـدار کرد، به دو گروه تقسیم شـدیم. گروه اول که تعـداد بیشتری بودند بلافاصـله راه افتادند و بقیه قرار شد که به اتفاق تعدادی از کردهای عراقی که متخصـص هدایت قاطر بودند، حرکت کنند، بردن قاطرها واقعاً مهارت می‌خواست والا از اوج کوهها به دره ها سقوط می‌کردند.علی سفارش کرده بود که وقتی آنها را در کنار روخانه مرزی دیدیم، حرکت کنیم. آنها را در حال نماز کنار رود دیـدیم که جمع ۴ نفره مـا، حرکت را آغـاز کرد. به روخـانه که رسـیدیم، در حین عبور، تعـدادی از قاطرهـا با بار پتو در قسـمت عمیق رفتنـد که پس از بیرون آمـدن به خاطر سـنگینی پتوها افتادنـد و ما مجبور شدیم بارها راباز کرده و در زیر آفتاب بهن کنیم. یکی از قاطرها را هم آب برد.مسـیر بعـدی سینه کش عظیمی‌بود که هم نفس مارا گرفت و هم سه قاطر را به ته دره فرسـتاد، ساعتها طول کشید تا به روستایی زیویی رسیدیم و کردها با آب گوجه و پیاز از ما پذیرایی کردند.رئیس ـآنها به نام «کاک عمران» خبر داد که «کاک علی» و نیروها باعنتر[۱۶۲] به سـمت «الاق لو» درمسیر سلیمانیه حرکت کردند و ما باید پیاده به دنبال آنها برویم، مسیررا ادامه دادیم. هر دوساعت به محوطه‌ای می‌رسیدیم و بلد ما عوض می‌شد، آنها تازه نفس بودند و ما دائم در مسیر، تا غروب راه رفتیم.یـادم هست که «جعفر هلالات[۱۶۳]» دیگر نای حرکت نـداشت، بالاخره به «الاق لو» رسـیدیم، باز اینجا گفتنـد که «کاک علی» به سـمت بـاغ «سـمر» قرار گـاه طالبانی رفته است.احساس کردیم که نقشه ای برایمان کشـیده انـد و در اولین شب اسـتقرار در خـاک عراق و دور از دوسـتان، وحشت کرده بودیم جعفر می‌گفت که اسـلحه هـا را آمـاده کنیـد، ماتاکیـد کردیم که حتماً بایـد به کـاک علی برسـیم، بعـد از تمـاس با بی سیم قرار شـد به خانه کدخـدا برویم. که من و سه نفر ایرانی همراه به منزلش رفتیم و نخود پخته میل کردیم، یک ساعت بیشتر نمانده بود که تویوتا لندکروزی آمد و ما را به سـمت «کاک علی» برد. در کوره راه‌ها با سرعت و مهارت می‌رفت و با یک نوار آهنگ ایرانی از ما پذیرایی می‌کرد. یک ساعت در راه بودیم که به دوعنتر رسیدیم، علی را در زیر نور شـناختیم که خسته بر روی یکی از انها نشسته بود و معلوم شد که سواره رفتن آنها با پیاده رفتن ما چندان تفاوتی نداشته است.ما

زودتر به «یاغ سمر» در اتاقی که به ما دادند، گرمترین و نرمترین جا را برداشتیم، برای نماز صبح که برخاستیم علی را ندیدیم، نگران در پی او رفتیم که او را در گوشه‌ای از محوطه درازکش بر روی چند بلوک سیمانی با دو کتانی در زیر سر پیدا کردیم.او به خاطر کمبود جا و راحتی بچه‌ها تمام شب را در سرما گذرانده بود، براستی که فنون غافلگیری را بخوبی بلد بود شبی دیگر پس از ۲۰ ساعت پیاده روی، به روستایی رسیدیم که مسجد کوچک ولی سردی داشت. شام هم نداشتیم، کردها درب منازل را می‌زدند و اعلام «توزیع» می‌کردند، یعنی اهل خانه باید میهمانان کردهای اتحادیه میهنی را پذیرا باشند، هرچند نفر داخل یک خانه رفتیم که گرمای آن در قیاس با مسجد دلچسب بود، ساعت ۳ نیمه شب بود، اهل منزل از خواب بیدار شده بودند و کمی هم از ما می‌ترسیدند، هنوز نیم ساعت نشده بود که علی آمد و اعلام کرد که همگی به مسجد برگردیم، چرا که دل او رضایت به این مردم آزاری نمی‌داد. فقط درخواست کرد که مقداری غذا بدهند که آنهاهم نان و پیاز دادند. تعداد بسیار کمی‌هم پتو رسید که اصلاً کفایت نمی‌کرد، علی تا یک ساعت تلاش نمود که از هر پارچه در دسترس، بستری برای بچه‌ها فراهم کند، خود او هم زیلویی روی دوش انداخت و تا صبح نگهبانی داد.ما یقین داشتیم که دشمن باتمام قوا در تعقیب ماست، لذاتوقف ما خیلی کم بود.نیمه شب در نزدیکی مرز به جایی رسیدیم که روی تکه چوبی نوشته شده بود «هوتیل کوردستان» علی تا این را دید، اظهار کرد که اینجا ۵ ستاره اس و وارد شدیم.هر کدام یک تشک لاغر ابری نیم متری با یک پتوی پاره گرفتیم تا چرتی بزنیم، محسن گردن صراحی خواب ما را به هم زد و به خاطر ماه گرفتگی، همه را به نماز آیات دعوت کرد.بعد از ان هم به توصیه علی قرار شد به نوبت نگهبانی بدهیم. او اظهار کرد که اول من بیدار می‌مانم چون اگر خوابم ببرد بیدار شدنم مشکل است خوابیدن ما همان و بیدار شدن در وقت صبح همان همه از هم پرسیدند چرا مرا برای نگهبانی بیدار نکردی؟ معلوم شد که علی تا صبح به تنهایی نگهبانی داده است.صبحانه به اتفاق خوردیم البته به قسمت خاویار و راه افتادیم، تا بعد از ظهر در راه بودیم و هیچ غذایی نخورده بودیم. علی پیشاپیش می‌رفت، متین اما آرام و لنگان، راه رفتنی خاص با آن بدن مجروح که گفتنی نیست باید دیده باشید.تا این جا حدود ۳۰۰ کیلومتر راه آمده بودیم اما گلوله ای نداشتیم هر جا علی بود همه چیز بود گرسنگی طاقت همه را برده بود علی تصریح کرد تا اولین قرارگاه مرزی خبری از غذا نیست مگر خداوند تفضلی کند.به دوراهی رسیده بودیم ودر تشخیص راه درست، دچار اشتباه شدیم علی یکی از راهها را نشان داد و براه افتادیم هنوز دراول مسیر بودیم علی به زمین اشاره کرد روی خاک سفت کوهستان مقدار زیادی پسته ریخته بود ظاهراً اکرادی که قاچاق از ایران به عراق برده بودند بار پسته شان سوراخ شده بود و به هر حال سد جوع شد و شکم چند رزمنده از قارو قور افتاد.در وسط رودخانه مرزی بودیم که هواپیماها و هلی کوپترهای عراقی برای لحظاتی منطقه را مورد حمله ویژه با کالیبر قرار دادند بالاخره به ایران رسیدم همه به خاک افتادیم و آنرا غرق بوسه کردیم ادامه مسیر، سربالایی تندی بود که به توصیه علی و برای مصونیت در برابر هلی برن احتمالی دشمن، بدون توقف آن را طی کردیم. نهایتاً هنگام شب به پایگاه داخلی مرز رسیدیم، غذای گرمی‌به مادادند که خیلی چسبید، هر کدام به اندازه چند نفر خوردیم و سریع به سمت سردشت روانه شدیم، هدایایی به مادادند که عبارت بود از یک گونی محتوی یک پتو و یک رادیو و تقدیرنامه با اشتیاق تمام به حمام رفتیم تا پس از حدود ۴۰ روز اب گرمی بر تن خسته خود بریزیم و کوهی از چرک را بشویم»[۱۶۴]پس از عملیات، بمباران شهرهای مسکونی بویژه شهرهایی که نقش پشتیبانی از جنگ را داشتند شدت گرفته بود، که باختران از جمله این اهداف بود، اولاً دشمن در عملیات فتح ۱ علاوه بر این که ضربه های مهم نظامی‌خورده بود، آبرو و حیثت ارتش بعث هم به لحاظ حضور رزمندگان اسلام درعمق ۳۰۰ کیلومتری خاک عراق به شدت خدشه دار شده بود، ثانیاً مرکز عملیات برون مرزی و پشتیانی های آن باختران قرار داشت و ثالثاً حمله به پالایشگاه این شهر، ضررهای اقتصادی به ایران وارد می‌نمود.بخش عمده بمباران ها به وسیله بمبهای خوشه ای بود که مزیت آن برای دشمن، گستردگی شعاع انفجارها و فراگیری خسارت و پراکندگی نقاط مورد اصابت بود، حال آنکه بمبهای عادی تنها در یک نقطه عمل می‌نمود.نیروها علی عاصمی در خنثی سازی بمبهای خوشه ای عمل نکرده در سطح

شهر، بسیار خبره شده بودند و پس از هر بمباران سریعاً حرکت می‌کردند.«در یکی از روزها همزمان با نیروهای تخریب، عده‌ای از کارشناسان بمب ارتش هم در محل حاضر شدند، قرار شد همه منتظر بمانند تا تیم عملیاتی ویژه ارتش تا دقایقی دیگر برسد.بمبهای خوشه‌ای در محوطه وسیعی پخش شده بودند و گاهی بچه‌های محلی از سر جهالت یا کنجکاوی، دستی به بمبها می‌زدند.آمدن گروه ویژه خیلی طول کشید علی به برادران ارتشی گفت که خود ما یک گروه متخصص داریم، خوب است کار را شروع کنیم تا آسیبی به کسی نرسد، از علی پرسیدند :مسؤول گروه شما کیست؟ علی با ا نگشت به احسان کشاوز[۱۶۵] (که آن زمان ۱۹سال بیشتر نداشت) اشاره کرد، ظاهراً برادر ارتشی کمی ناراحت شد و رفت، بلافاصله بچه‌ها دست به کار شدند و در ۴۵ دقیقه کل منطقه را پاکسازی کردند و به اندازه یک تویوتا بمب جمع کردند».[۱۶۶]درهمان ایام شایع شده بود که سازمان ناتو بمبهای جدیدی به عراق داده که قدرت تخریبی فوق العاده‌ای دارد، پس از مدتی این خبر رسماً تایید و در عمل هم مشاهده شد.اولین محموله این بمبها در باختران فرود آمد که برخی از آنها عمل نکرد.در خلال این ایام، عملیات فتح ۲ و ۳ هم در سلیمانیه و اربیل عراق انجام شد و همزمان مقدمات عملیات فتح ۴ مهیا شده بود.«برای عملیات فتح ۴ به علی عاصمی‌یک گردان رزمی‌سپرده بودند، و یکی از گروهانهای آن بچه‌های تخریب بودند، آذر ماه ۶۵ بود که به علی خبر رسید وضع سرما در منطقه مورد شناسایی به حد غیر قابل تحمل رسیده و بیش از یک متر برف روی زمین است و «داود پاک نژاد[۱۷۰]» هم از شدت سرما در شرف شهادت بوده است. علی نام منطقه را ذکر نکرد ولی صحبت از انهدام رصد خانه واسارت کارکنان فرانسوی بود. این عملیات به خاطر موانع موجود لغو گردید...»[۱۷۱] بی غسل و بی کفننوشته مختصری از او بجا مانده که بعد از شهادتش، دیگران مطلع شده اند : « یاد زمانی افتادم که مسجد سوسنگرد۱۰ یا ۱۲ نفر جمع می‌شدیم و زیر نور فانوس ، دعای توسل می‌خواندیم، یادم هست آخرین باری که دعا می‌خواندیم، با شهدا بودیم ولی آن روز، قدر آنها را نمی‌دانستیم و حالا ـ دیگر در بین ما نیستند و کمبودشان را حس می‌کنیم، آن شب « محمد زارع پور» بود، « مهدی زارع پور» بود، « مختاری» بود و خیلی دیگر که همه شهید شدند ولی فقط من مانده ام و دارم فسیل می‌شوم».[۱۷۵]علی ۳ ـ ۲ ماه آخر، حال و هوای دیگری داشت و این را بسیاری از کسانی که با او بودند، احساس می‌کردند.چند روز بعد که به غرب رفتیم، یکی از دوستان از تهران آمد و گفت خیلی نگران علی هستم چون خواب دیده ام که علی وارد جماران شده و همه درها به روی او باز شده تا به امام رسید، امام او را بوسید و پرسید که این بار هم طرح جدید داری؟ علی گفت :طرح هایم تمام شده، آمده ام دعا برای شهادتم بکنید، خواب را که برای علی تعریف کردیم خندید، بعد هم آن را برای همسرش تعریف کرده بود...آن روزها علی بارها صحبت از شهادت می‌کرد، در عین حال دلش شورمی‌زد که تجربیاتش منتقل نشود دائماً درخواست می‌کرد که بچه‌ها را برای آموزش جمع کنید...یکی دیگر از نیروها هم حکایت دیگری از روزهای آخر دارد : نیروها به اردوگاه شهدای تخریب در اهواز رسیدند و به نیروهای دیگر که حال و هوای عملیاتی بزرگ در جنوب را داشتند ملحق شدند، ولی همه منتظر رسیدن علی به اردوگاه بودند.«غروب بود که آخرین نیروهای باختران قصد آمدن به جنوب را داشتند و من برای آخرین دیدار به منزل علی رفتم خداحافظی کردم و برگشتم اعلام شد که چند دقیقه دیرتر حرکت می‌کنیم. باز به منزل علی برگشتم و نمی‌خواستم از او دل بکنم، در که باز شد علی مشغول نماز مغرب شده بود و رسول هم کنار او نشسته بود حالت و نماز او طور دیگری بود. جوری که وقتی نمازش تمام شد، تحت تأثیر نماز نمی‌توانست حرف بزند، گفتم :حال شما خیلی عجیب است. گفت، حال نماز است طوری شده بود که هیچکدام حرف نمی‌زدیم علی گفت :خوب است بانگاه حرف بزنیم. از آن خانه و از علی دل نمی‌کندم اشک در چشمان هر دومان جمع شده بود».[۱۷۷]اردوگاه تخریب با آن همه نیرو، آموزش‌های انفجار و غواصی و اخباری که درمورد عملیات آتی می‌رسید، شور و حال خاصی داشت، همان شور و حال قبل از خیبر و بدر و... منتها آن موقع علی هم بود و این بار همه چشم انتظار او و همراهان او :«احسان کشاروز، داوود پاک نژاد و محسن گردن صراحی».صبح روز چهاردهم دی ماه، «صادق هلالات» و «محسن چاووشی» خبر شهادت این ۴ نفر را آوردند. اردوگاه، ساکت و ارام شده بود، کسی

با کسی حرف نمی‌زد، عده‌ای در سوله‌ها و عده‌ای در بیابان گریه می‌کردند.از بلندگوی نمازخانه صدای قرآن بلند شد، ایات سوره توبه : «یـا ایهاالـذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثا قلتم الی الارض ارضـیتم بالحیوه الـدنیا من الاخره فما متاع الحیوه الـدنیا فی الاخره الاقلیل».[۱۷۸]که این خلاـصه همه پیامهـایی بود که علی در طور ۵ سـال حضور در جبهه داد.بعـد از نماز مغرب و عشـاء «صـلواتیان بسم‌الله را که گفت، نمـاز خـانه اردوگـاه نـاله و شـیون بچه‌هـای تخریب پرشـد.او می‌گفت که امروز وقـتی خبر را شنیـدم، نا خودآگاه واقه کربلا به ذهنم آمد که اهل مدینه چشم انتظار ورود امام و خاندان ایشان بودند که قاصدی از راه رسـید «یا اهـل یـثرب لامقـام لکـم» مـا هـم در اینجـا چشـم انتظـار علی و دیگر برادران بـودیم، کـه خـبر آوردنـد از علی چیزی نمانـده است.[۱۷۹]شاید آن روزها اگر حال و هوای عملیات کربلای ۵ در گردان نبود، داغ علی بر دل بچه‌ها خیلی سنگین تر خیمه می‌زد، بچه‌هایی که حرف دلشان شایـد این بود که اگر کسـی علی را بشـناسد و ادعا کند که بیشتر از آنها او را دوست دارد، دق کنند، اما لحظات شـهادت آنها :« شنبه ۱۳/۱۰/۶۵ ساعت ۳ بعـد از ظهر شـهید شدند، صبـح که از منزل خارج شد به من گفت دیشب خوابی دیـدم که اگر تعریف کنم، نـاراحت می‌شوی، هر چه اصـرار کردم نگفت ».[۱۸۰]از قرار معلوم محسن و داوود و احسـان هم همـان شب خوابی دیده بودند، صبح شـنبه به طور خاصـی به هم نگاه می‌کردند و می‌خندیدند، علی که از راه می‌رسد، داوود و احسان را مـامور خنثی کردن بمب مورد نظر می‌کنـد، خودش به سـتاد می‌رود ولی بعـد از چنـد دقیقه بـا عجله خود را می‌رسانـد با آنها راهی می‌شـود، محسـن هم به نحـوی بـا آنهـا همراه می‌شـود، بیرون از شـهر بـاختران در چـاله‌ای که اطراف بمب حفر کرده بودنـد علی و محسن مشغول کار بودنـد که داوود ازنقطه دیگری بالای سـر این ها می‌آید واحسان هم خود را می‌رساند، راننده بیل مکانیکی که همراه جمع بود، اظهار می‌کرد : « تعجب کردم چرا اینها در یک لحظه دور هم جمع شدنـد و من تنها ماندم».بمب منفجر می‌گردد و از پیکر این چهـار عزیز هیـچ نمی‌مانـد.پیکر مطهرآنهـا از محل تحصیـل محسن (مـدرسه عالی شـهید مطهری) در روز دو شـنبه در تهران تشـییع شـد.«الهی رضا برضائک تسـلیماً لامرک»[۱۸۲]علی، پس از سالهـا مجاهـدت، تلاـش شـبانه روزی، تحمـل درد و رنج جسـمی و درونی، مزد جهـاد خـود را گرفـت و در کنـار برادر، شـهدای کاشـمر و شـهید آزاده آیـه‌الله مـدرس آرام گرفت.«بعـد از شهـادت، مرتب به خوابم می‌آیـد، آن اوایـل بیشتر بود، یـک بـار خواب دیـدم کف دسـتش را نشـان داد و گفت :دنیـا مثل حباب، ممکن است هر لحظه بشـکند، اصـلاً ارزش غصه خوردن را ندارد.بعد از چهلم، او را در خواب دیدم که لباسی با گلهای قرمز برایم خریده گفتم ای کاش گلهای سیاه داشت، گفت دیگر لباس سیاه نپوش.یکبار دیگر او را خواب دیدم گفتم مدتی است که شما را خواب نمی‌بینم، گفت :من همیشه هستم، تو مرا نمی‌بینی، بعـد رفت رسول را بغـل کرد و بوسـید، گفتم :خوش به حال شـما که در بهشـت هستیـد، بـه من گفت :مـواظب ریزه گناهانتـان باشـید که نمی‌گـذارد آدم به بهشت برسـد». [۱۸۳]نه فقـط رسـول او که برو بچه‌های تخریب، همه سایه‌ای تناور و پرثمر را از دست دادند.رحمت خدا بر او و درود و سـلام بر پدر و مادری که او را پروردند و تسلیت به آنانی که در عزای این مظهر شـرف، غصه دار شدند. خداوندا این دفتر و کتاب شـهادت را همچنان به روی مشتاقان باز و ما را هم از وصول به آن محروم مکن، ... و تو خود این چراغ پرفروغ را حافظ و نگهبان باش.[۱۸۴

مدیریت

Management" مـدیریت ؛" کار با و از طریق دیگران است.انـدیشه مـدیریت به روزگاری باز می‌گردد که مردمی که گروهی کـار می‌کردنـد نخستین بار کوشیدند تا به هـدفهای گروهی دست یابنـد. Management comprises directing and controlling a group of one or more people or entities for the purpose of coordinating and harmonizing that group towards accomplishing a goal

شکوه زنده بودن

دستانت را در دستان دنیا بفشار وگل لبخند را بر لبانت بنشان . چه باشکوه است زنده بودن. Shake hand with the world.And smile. it,s great to be alive

دنیا همه هیچ

و اهل آن هم همه هیچ ای هیچ! برای هیچ با هیچ مپیچ گاهی برخی جملات در عین کوتاهی مفاهیم قابل توجهی دارند.لطفاً بیت مزبور را دوباره بخونید شاید با من موافق باشید. A proverb (from the Latin proverbium) is a simple and concrete saying popularly known and repeated, which expresses a truth, based on common sense or the practical experience of humanity. They are often metaphorical. A proverb that describes a basic rule of conduct may also be known as a maxim. If a proverb is distinguished by particularly good phrasing, it may be known as an aphorism.Proverbs are often borrowed from similar languages and cultures, and sometimes come down to the present through more than one language. Both the Bible and medieval Latin have played a considerable role in distributing proverbs across Western Europe and even further.

بیداری

دکتر علی شریعتی: زنده بودن را به بیداری بگذرانیم که سال ها به اجبار خواهیم خفت. دنیا را نگه دارید می خواستم زندگی کنم، راهم را بستند ستایش کردم، گفتند خرافات است عاشق شدم، گفتند دروغ است گریستم ، گفتند بهانه است خندیدم، گفتند دیوانه است دنیا را نگه دارید، می خواهم پیاده شوم! دکتر علی شریعتی - دفتر های سبز نظر شهید بهشتی در مورد دکتر شریعتی زاییده درد و رنج و احساس دکتر شریعتی امتیازاتی مخصوص به خود داشت.نسبت به سن خود انسانی بسیار پر مطالعه و کتاب خوان بود. در زمینه ادب، فرهنگ و تمدن بشری، در زمینه مکتب های اجتماعی و جامعه شناسی نو و رابطه آن ها با میراث گذشته ، در زمینه تاریخ ودر زمینه اسلام ، اما نه در خطی که در حوزه های اسلامی در خط جهاد دنبال می شود، بلکه در خط یک انسان متولد شده در خانه مطالعات اسلامی، در خانه استاد شریعتی، در خانه ای که چشم فرزند به کتابخانه پدر گشوده شد و خود را با انبوهی از کتب قرآن، تفسیر، تاریخ، حدیث کتاب های دیگر مواجه دید و نزد پدر درس آموخت.او انسانی است که در درجه اول از نظر تحصیلات با فرهنگ نو بشری روبرو است؛ اما یک زمینه ذهنی و وجدانی دارد که به طور دائم او را به سوی خود می کشاند؛ زمینه اسلامی! اینست که در هر مطالعه ای در فرهنگ نو به سوالی در رابطه با فرهنگ اسلام و بینش اسلامی و مکتب اسلام برخورد می کند؛ این جمله را تکرار می کنم زیرا در شناخت دکتر بسیار موثر است. شهید دکتر بهشتی Dr. Ali Shariati

پیـــام کوتـــاه مدیریتی

managerial short messages۱- با عدالت رفتار کنید تا اعتماد متقابل در سازمان افزایش یابد. ۲- با کارکنان دوستانه رفتار کنید، بدون این که احترام متقابل را به خطر بیاندازید. ۳- کارکنان باید ،آموزشهای لازم را قبل ازاینکه نیاز

پیدا کنند، فراگیرند. ۴- آدم عاقل فرصت نیک را به بخت نیک مبدل می سازد. ۵- یکی از راه های ایجاد انگیزه در کارکنان، احترام گذاشتن به آن ها است. ۶- یک رهبر باید زیر دستانش را باور کند تا بیشترین کوشش آنان را آشکار سازد. ۷- برای مدیر خوب بودن، باید مهارت های یک پدر یا مادر خوب را در خود تقویت کنیم. ۸- کامیابی یا شکست هر سازمان را باید در عملکرد رهبر سازمان جستجو کرد. ۹- به رقیب، تحمل؛دوست، دل؛ ارباب رجوع، خدمات؛ همه،خیرخواهی؛اهدا کنید. ۱۰- اگر می خواهی هستی را بشناسی، خود را بشناس. ۱۱- اگر در نقش رهبر، از کارکنان خواهان کار با ارزش هستید، با آنان صادق باشید. ۱۲- یک مدیرباید تصمیم های سخت و استوار بگیرد. ۱۳- به مدیر جدید فرصت دهید تا کارایی خود را اثبات کند. ۱۴- کایزن (بهبود مستمر) سبب می شود تا چرخه ی بهبود تضمین گردد. ۱۵- همواره در کارها برای کمک به کارکنان زیر مجموعه خود و همکاران پیشقدم شوید. ۱۶- از این عبارت استفاده کنید :مرا در جریان امور قرار بده تاببینم چگونه کمک کنم. ۱۷- با هم بودن آغاز است. با هم ماندن پیشرفت است. باهم کار کردن موفقیت. ۱۸- مشورت کنید و افکار خود را با هم بسنجید تا از میان آن ها درستی زاییده شود. ۱۹- مشارکت دادن کارکنان در تصمیم گیری ها باعث افزایش روحیه آن ها می شود. ۲۰-موفقیت از آن کسانی است که ذهنیت موفق دارند. ۲۱- تمرکز فکری خود را از روی گذشته، به حال و آینده سوق دهید. ۲۲- چیزی که امروز نو است فردا روز کهنه به حساب می آید. ۲۳- بزرگی را به کسی نمی بخشند، خود باید آن را بدست آورید. ۲۴- دلایل شکست را ابتدا باید در خود جستجو کنیم. ۲۵- برنده : اشتباه کردم. بازنده : تقصیر من نبود. ۲۶- به زیر دستان خود آموزش دهید، به ایشان اعتماد کنید . ۲۷- سخن گفتن به موقع و سکوت نمودن به موقع نشانه عقل است. ۲۸- اگر دنبال فرصت ها بگردیم، چند برابر می شوند. ۲۹- آنگاه که از یادگیری بازماندید به رشد خود پایان داده اید. ۳۰- یک مدیر باید به هنگام آموزش کارکنان معیارهای سختی بکار گیرد. ۳۱- بدون داشتن کارکنان شایسته و آموزش دیده نمی توان کار ها را تفویض کرد. ۳۲- خشنودی شغلی و تعهد کارکنان در کار، امری حیاتی و بنیادی است. ۳۳- تمام تلاش های مدیریت در دوکلمه خلاصه می شود : رضایت مشتری . ۳۴- آن چه انجام می دهید، بنویسید. به آن چه می نویسید، عمل کنید. ۳۵- هر از گاهی بهتر است در دسترس کارمندان تان نباشید. ۳۶- اگرتلقین کنید نمی توانید، انجام ساده ترین کارها نیزازعهده ی شما خارج است. ۳۷- خوشبخت ترین موجود، کسی است که خوشبختی را در خانه خود جستجو کند. ۳۸- بهترین مردم، سودمند ترین آن ها به حال دیگران است. ۳۹- یک مدیر باید بتواند سریع تر از کارکنانش بیاندیشد و عمل کند. ۴۰- از مخالفت نهراسید، بادبادک هنگامی بالا می رود که با باد مخالف رو به رو شود. ۴۱- از کارمندانبخواهید با مشکلات شان و راه حل های پیشنهادی خود پیش شما بیایند. ۴۲- در میان بهم ریختگی به دنبال سادگی بگردید. ۴۳-کاغذها و وسایل بدون استفاده خود را مرتباً دور بریزید. ۴۴- هیچ سازمان یا شرکتی قادر نیست با مهارت های یک نفر رشد کند. ۴۵- قصد و مقصد هر تجارت، خلق و حفظ مشتری است. ۴۶- هرگز قدرت یک مشتری ناراضی را دست کم نگیرید. ۴۷- ایجاد اهداف مشترک، مصالحه از جمله روش های مدیریتی تعارض هستند. ۴۸- قبل از ایجاد تغییر، نظر کارکنان را جویا شوید. ۴۹- خرج کردن در آموزش نوعی سرمایه گذاری بلند مدت است. ۵۰- مخارج بیهوده را قطع کنیدو این طرز تفکر را برای وقت خود نیز به کار بگیرید. ۵۱- دشواری آینده در این است که با ان چه ما به آن عادت کرده ایم، تفاوت دارد. ۵۲- مغرور بودن به دانش خود، بدترین نوع جهالت است. ۵۳- مردم به ماهیگیری میپردازند وهیچگاه درک نمیکنند که پی چه ماهی ای هستند. ۵۴- فوریت زمان را دقیقاً با تاریخ و ساعت مشخص کنید. ۵۵- تفکر در عاقبت هر کار باعث رستگاری است. ۵۶- در برابر بحران واکنش نشان ندهید بلکه آن را اداره کنید. ۵۷- امروز تنها زمانی است که میتوان درآن کاری انجام دادویا نداد. ۵۸- همیشه حق با مشتری است. ۵۹- بزرگ ترین نعمت های زندگی ما، زمان و آزادی انتخاب هستند. ۶۰- یک مدیر باید چشم اندازی گسترده داشته باشد. ۶۱-برای تصمیم گیری، از کامل ترین، صحیح ترین و جدیدترین اطلاعات استفاده کنید. ۶۲- ناراضی ترین مشتریان، مهم ترین منبع عبرت و یادگیری برای انسان ها هستند. ۶۳- ازدست دادن مشتری در ثانیه ها اتفاق می افتد.

۶۴- فرد را به فعل او امتحان کنید نه به قول. ۶۵- پیشنهادهای کارکنان فرصتی با ارزش برای افزایش مهارت های فردی آن ها است. ۶۶- کوشش اولین وظیفه انسان است. ۶۷- هیچ کار بزرگی بدون اراده بزرگ میسر نشده است. ۶۸- زمانی که از دست رفت، هیچ گاه باز نمی گردد. ۶۹- وقت گذرانی را متوقف کنید. در این صورت بسیاری از بحران ها از بین خواهد رفت. ۷۰- لازمه ی ثمربخشی تصمیم های پیچیده مشارکت کارکنان است. ۷۱- انسان ضعیف هرگز نمی تواند رو راست باشد. ۷۲- باید درباره فراوانی به صورت نامحدود فکر کنیم. ۷۳- کسی که می خواهد درو کند، باید بکارد. ۷۴- کمیاب ترین منابع در هر سازمان، انسان های کارآمد هستند. ۷۵- هرگز درباره کسی قضاوت نکنید مگر آن که خود را به جای او بگذارید. ۷۶- انسان بزرگ از صفات خوب دیگران استفاده می کند. ۷۷- اشخاص نادان به وسیله جهالت خود نابود می شوند. ۷۸- بهترینها کسانند که تعریف کردید خجل شوند و بد گفتید، سکوت کنند. ۷۹- خوشبختی موجب آرامش روح و تندرستی جسم است. ۸۰- در جهان، یگانه مایه نیک بختی انسان، محبت اوست. ۸۱- هر لحظه از زمان را از آن خود گردان. ۸۲- خنده، معایب و مشکللات زندگی را کوچک و آلام روحی را محو می نماید. ۸۳- هرگز قبل از فکر کردن حرف نزن و کاری انجام مده. ۸۴- راز سعادت در این است که کاری را که به تو واگذار شده دوست بداری. ۸۵- به کسانی که با شما کار می کنند اطمینان دهید . ۸۶- از استفاده زیاد از کلمات غیر متداول و واژه های فنی و تخصصی پرهیز کنید. ۸۷- کسی که کمتر به فردا متکی باشد، فردایی شادتر خواهد داشت. ۸۸- به جای ایرادگیری، چاره اندیشی کنید. ۸۹- از آهسته رفتن نترس، از بی حرکت ایستادن بترس. ۹۰- افراد ارزشمند، در فربومایگان حسد به وجود می آورند و در گرانمایگان رقابت. ۹۱- نظم، اولین قانون طبیعت است. ۹۲- در صنعت با میکرومتر اندازه می گیرند، با گچ علامت می زنند و با تبر قطع می کنند. ۹۳- به چیزی کمتر از سازمان یا شرکت پیشتاز قانع نباشید. ۹۴- در شغلی که به تو محول نیست اندیشه و تدبیر مکن. ۹۵- وقتی را برای رسیدگی به درخواست های کارمندان در نظر بگیرید. ۹۶- دقایقی را به بررسی اهداف اختصاص دهید. ۹۷- اگر می توانید کاری را با تلفن انجام دهید، این کار را بکنید. ۹۸- کارمندی که کار خود را درست و به موقع انجام می دهد، تشویق و ستایش کنید. ۹۹- با کارمندان خود، درباره امور غیر عادی و علایق شخصی ان ها صحبت کنید. ۱۰۰- وقتی را برای رسیدگی به درخواست های کارمندان تان در نظر بگیرید. ۱۰۱- اعضای گروه ها باید حس کنند صاحب و مالك مشاغل خود هستند. ۱۰۲- کشتیها در لنگرگاه ایمنی بیشتری دارند اما کشتی رابرای ماندن در بندر نساخته اند. ۱۰۳- ازهر کار دیگری دست بکشید و فقط به آن چیزی بپردازید که قصد انجامش را دارید. ۱۰۴- اگر نتوانستید چیزی را در مدت سی ثانیه بیابید، آن را در جای نادرستی قرار داده اید. ۱۰۵- باید از برجسته ترین مدیریت تکنولوژی بهره گرفت. ۱۰۶- خشنود کردن مشتریان کافی نیست، سعی کنید آن ها را شیفته کار خود کنید. ۱۰۷- کیفیت، سودآوری را موجب می شود وانسان ها، کیفیت را به وجود می آورند. ۱۰۸- انسان مانند رودخانه است، هر چه عمیق تر باشد آرام تر است. ۱۰۹- برای زندگی فکر کنید ولی غصه نخورید. ۱۱۰- اراده، درخت با عظمتی است که تمدن و تکامل، شاخه های آن هستند. ۱۱۱- حقوق کارمندان را کارفرما نمی دهد، کارفرما فقط چگونگی پرداخت را تعیین می کند. ۱۱۲- حقوق کارمندان را مشتری ها می دهند. ۱۱۳- با تشکیل گروه های حل مسئله در سازمان، رشد آن را تسریع کنید. برای پیاده سازی موفق هر تکنیک مدیریت، بایبد پیش نیازهای آن را رعایت نمود. ۱۱۴- سازمان نوآور، خلاق و یادگیرنده ایجاد نمایید. ۱۱۵- دلایلی را که خود پیدا می کنیم، آسان تر می پذیریم. ۱۱۶- هیچ کس به اندازه قلب تان به شما وفادار نیست. ۱۱۷- فقط کسانی پیروز می شوند که عقیده دارند پیروز خواهند شد. ۱۱۸- راز موفقیت این است که بدانیم چطور می توان عقاید مردم را عوض کرد. ۱۱۹- با اعتماد به نفس می توان دنیا را فتح کرد. ۱۲۰- بهترین نسخه برای نادان ماندن فرد تا ابد این است که شخص به معلوماتش قانع باشد. ۱۲۱- زمانی که رشد متوقف شود، مُردن فرا می رسد. ۱۲۲- راز موفقیت، شناخت مشتری است. ۱۲۳- اگر نتوانید خود را به جای مشتری قرار دهید به درد طراحی آگهی تجاری نمیخورید. ۱۲۴- خلاقیت، نگاهی نو به واقعیت است. ۱۲۵- باید کارتان با دیگران فرق داشته باشد. ۱۲۶-

سرمایه ها به سرعت باز می گردد اگر راحترین فضارادر اختیار مشتریان قرار دهید. ۱۲۷- ایجاد شبکه های همکاری، سازمان را قدرتمند می کند. ۱۲۸- ارزشهای بنیادینی که خود به آنها اعتقاد دارید به دیگران نیز بشناسانید. ۱۲۹- کارهای بی ارزش هیچ سودی برای سازمان ندارد . ۱۳۰- مورد سنجش قرار گرفتن، بسیار آسان تر از سنجش کار دیگران است. ۱۳۱- خروجی کار هر کس به خوبی تمرین اوست. ۱۳۲- به جای سخت کوشی، هوشمندانه تر کار کنید. ۱۳۳- تجربه، معلم خوبی است ولی حق التعلیم بالایی دارد. ۱۳۴- کار مدیر، اداره کردن کارهایی است که به سایرین محول شده . ۱۳۵- ۵ چیز مدیر را تباه میکند: فریب دوستان، روی گردانیدن از علم و صاحبان، تحقیر دیگران، غرور و از پس هوای نفس رفتن. ۱۳۶- مثبت اندیشان نتیجه مثبت می گیرند چون از دشواری ها نمی هراسند. ۱۳۷- صبر و شکیبایی و سعه صدر و وسعت نظر از ویژگی های یک کارگزار است. ۱۳۸- بعضی چیزها وقتی راجع به آن ها حرف بزنید بهتر می شوند و بعضی چیزها وقتی در برابر آن ها سکوت شود. ۱۳۹- باید شروع به عمل کرد. اساس مدیریت، دقیقاً همین است. ۱۴۰- سعی کنید حقایق و دیدگاه ها را از هر انتقاد بیرون بکشید. ۱۴۱- بهبود کار و روش ها از آموزش شروع می شود و به آموزش ختم می شود. ۱۴۲- تجربه، نامی است که همه افراد بر روی اشتباه های خود می گذارند. ۱۴۳- هیچ چیز برای رهبران، بهتر از وجدان آسوده نیست. ۱۴۴- کارکنان سازمان باید قابلیت سر در گم نشدن در برابر مشکلات را داشته باشند. ۱۴۵- کسانی که دیر قول می دهند، خوش قول ترین مردم دنیا هستند. ۱۴۶- اندیشه کن، آنگاه سخن گوی تا از لغزش برکنار باشی ۱۴۷- سود جستن در تجارت مستلزم مراجعه دوباره مشتری است. ۱۴۸- دستیابی به سطح کیفیت بالاتر، لزوماً نیازمند صرف هزینه های بیشتر نیست. ۱۴۹- اگر نتوانیم اندازه گیری کنیم، نمی توانیم کنترل کنیم. ۱۵۰- پیامد هدف گذاری خوب، کارکرد خوب است. ۱۵۱- بزرگ بیاندیشید! بزرگ عمل کنید! ۱۵۲- انسانها هنگامی ارتباط واقعی برقرار می کنند که در سازمان احساس امنیت کنند. ۱۵۳- از ساده ترین راه های تقویت روح اعتماد در سازمان، مشارکت اطلاعاتی است. ۱۵۴- بدون آگاهی نمی توان مسوولانه عمل کرد. فرد آگاه ناچار به عمل مسوولانه است. ۱۵۵- مبادله نظرات همان چیزی است که می تواند همه را در حال فعالیت نگه دارد. ۱۵۶- انسان بالغ، یک اشتباه را دو بار تکرار نمی کند. ۱۵۷- در مذاکره به دنبال پیروزی هر دو طرف باشید. ۱۵۸- خودشناسی را پیشه خود ساز که مشکل ترین درس جهان است. ۱۵۹- خلاقیت ونوآوری راهگشای بهره وری است. ۱۶۰- کارکنان سازمان مهمترین سرمایه های سازمان هستند.

درباره ی خدا.

..On GOD غم مخورید ای عزیزان ناتوانم، زیرا قادری متعال در پشت و آن سوی این جهان مادی هست، قادری که همه عدل است و رحمت، شفقت است و عشق.(خلیل جبران) COMFORT YE, my beloved weak ones,for there is a Great power behind and beyond this world of Matter,a power that is all Justice, Mercy, Pity and Love.(Khalil Gibran)

زندگی در شکوه عشق

...Live In The Splendour Of Love من آمده ام تا در شکوه و روشنائی عشق و زیبائی زندگی کنم. من این جایم، زنده؛ مردم نمی توانند مرا از زندگیم تبعید کنند. (جبران خلیل) I came to live in the splendour of love and the light of beauty. Behold me then in life, people cannot separate me from my life.(jibran khalil)

غم های زندگی

روح من! برای من رفیقی است که مرا هنگام روزهای سخت و سنگین دلداری می دهد؛ و هنگام فزونی یافتن غم های زندگی تسکین می بخشد.(جبران خلیل جبران The afflictions of life: MY SPIRIT! is to me a companion who comforts me when the days grow heavy upon me، who consoles me when the afflictions of life multiply.Jibran,Khal

عشق چیست

؟ گفتم آتش است. گفت مگر دیده ای ؟ گفتم نه ، در آن سوخته ام

مردن

این مهمه وقتی یکی می میره کنارش باشی، چون ممکنه مهمترین حرف زندگیش رو بزن...آنتیگونه

عشق همانند مرگ

عشق همانند مرگ همه چیز را دگرگون می کند...جبران LOVE, like death, changes everything...jibran

پرواز

در نگاه کسانی که پرواز را نمی فهمند، هر چه بیشتر اوج بگیری کوچکتر می شوی!!!

فرمان برای مدیریت گروه ها

۱۰۱ order for groups management گردآوری: مهدی یاراحمدی خراسانی ۱ فراموش نکنید که هر یک ازاعضا می توانند چیزتازه ای به گروه اضافه کند. ۲ هنگام تعیین هدف های گروهی بسیار دقت کنید و همیشه آنها راجدی بگیرید. ۳ به خاطرداشته باشیدکه اعضا گروه باید یکدیگررا حمایت کنند. ۴ اهداف بلندمدت رابه پروژه های کوتاه مدت تقسیم کنید. ۵ برای تکمیل هریک ازپروژههای خود مهلت زمان مشخصی تعیین کنید. ۶ باتوجه به اهداف،هرچه سریعتر در مورد نوع گروه کاری مورد نیاز تصمیم بگیرید. ۷ سعی کنید روابط خوب وپایداری با اعضای سایر گروه های رسمی وغیررسمی برقرارکنید. ۸ یکی از مدیران ارشد را به عنوان حامی خود انتخاب کنید تا شما را در پیشبرد بهتر کارهای گروه کمک کند. ۹ به اعضای گروه یادآوری کنید که همه آنها جزی از گروه هستند و باید مشارکت فعال داشته باشند. ۱۰ برای جلوگیری از پراکنده کاری گروه اهدافی تعیین کنید که روشن و قابل حصول باشند. ۱۱ با برقراری روابط دوستانه میان اعضا، گروه کاری خود را تقویت کنید. ۱۲ همیشه رهبران گروه ها را بر اساس شایستگی های فردی آنها انتخاب کنید. نباید اجازه دهید که سایر مسائل در انتخاب شما تآثیر بگذارند. ۱۳ فردی را به عنوان رهبر گروه انتخاب کنید که دارای تعهد گروهی قوی است. ۱۴ همیشه در برابر کارها وخصلت های خوب افراد به آنها پاداش بدهید و هرگز نسبت به خطا ها بی توجه نباشید. ۱۵ به خاطر داشته باشید که همه اعضای گروه طرزفکر مشابه ندارند و یک جور فکر نمی کنند. ۱۶ هنگام انتخاب و جذب اعضاء جدید، توانایی بالقوه آنها برای رشد و پیشرفت را نیز مد نظر داشته باشید. ۱۷ اعضای گروه باید در ارتباط با کار شما از

تجربه کافی برخوردار باشند.نسبت به این مسائله بی توجه نباشید. ۱۸ اگر افراد در کار گروهی نقشی ندارند آنها را کنار بگذارید. ۱۹ به دنبال افرادی بگردید که از مهارت های فردی خوبی برخوردارند و انها را در توسعه و بهبود این مهارت ها یاری کنید. ۲۰ اهداف گروه باید برای اعضای آن چالش برانگیزباشند. درعین حال مهلت لازم برای رسیدن به آنها را واقع بینانه تعیین کنید. ۲۱ هنگام تعین اهداف گروهی هدف های فردی اعضای گروه را مد نظرداشته باشید. ۲۲ اجازه ندهید شکست بخشی ازپروژه موفقیت کل آن راتحت الشعا ع قرار دهد. ۲۳ همیشه از تکنولوژی اطلاعاتی مناسب استفاده کنید تا نیازهای شما به طورکامل ودقیق برآورده شود. ۲۴ با مشاوران خارج ازسازمان مانند اعضای گروه خود برخورد کنید. ۲۵ حامی گروه را درجریان پیشرفت کارها قراردهید. ۲۶ فقط در صورتی کاری را شخصاً انجام دهید که مطمئن هستید کسی غیر خود شما نمی تواند آن را انجام دهد. اعضای گروه را تشویق کنید که به صورت دو یا چند نفری با هم کار کنند. ۲۷ کارهای غیر ضروری را کنار بگذارید و انجام آنها را به اعضای گروه محول نکنید. ۲۸ برای تصمیم گیری به گروه آزادی عمل بدهید. ۲۹ اعضای گروه را به مشارکت و همکاری مثبت و سازنده تشویق کنید. ۳۰ برای موفقیت های گروهی ارزش قائل شوید و ضمن تقدیر و تشکر،آنها را در بین سایرین تبلیغ کنید. ۳۱ روشی پیدا کنید که به کمک آن بتوانید به راحتی پیشرفت روزانه گروه را مورد بررسی قرار دهید. ۳۲ اعضای گروه را تشویق کنید که به صورت دو یا چند نفری با هم کار کنند. ۳۳ افرادی که ذاتاً استعداد و توانایی رهبری دارند را به توسعه مهارت های رهبری تشویق کنید. ۳۴ هرگز نظرات افراد را بی دلیل رد نکنید.صادقانه صحبت کنید و به آنها بگویید که چرا نظراتشان را نپذیرفته اید. ۳۵ اطمینان حاصل کنید که گروه کاری شما حتماً با مشتریانش ارتباط مستمر داشته باشد. ۳۶ با اعتماد به نفس کامل و با قاطعیت تمام به اعضای گروه نشان دهید که شما رهبر گروه هستید، ولی هرگز حالت پرخاشگرانه و تهاجمی به خود نگیرید. ۳۷ با خود فکر کنید که چطور می توانید در اولین برخورد با اعضای گروه تأثیر مطلوبی از خود به جای بگذارید، در عین حال در انجام این کار مبالغه نکنید. ۳۸ نظر خواهی از افراد دوشرط دارد:از نظرات و پیشنهادات آنها استقبال و در صورت مقتضی حتماً به آنها عمل کنید. ۳۹ گروه تحت نظا رت خود را در جهت تغییر رفتارهای بازدارنده گروهی یاری دهید. ۴۰ به دنبال شیوه هایی باشید که به کمک آنها بتوانید از تعارض های موجود در جهت سازندگی استفاده کنید. ۴۱ فراموش نکنید که همه افراد به کمی تفریح و سرگرمی در طول ساعات کاری نیاز دارند. ۴۲ زمانی که پروژه ای از مسیر اصلی خود خارج می شود باید علت ها را به صورت کامل و آشکار مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید. ۴۳ اگر می خواهید افراد به راحتی به شما دسترسی داشته باشید. سیاست درهای باز را پیشه کنید. ۴۴ زمانی که افراد که افراد مشکلاتی را برای شما مطرح می کنند از آنها بخواهید که راه حل خود را نیز پیشنهاد کنند. ۴۵ از جلسات رسمی و غیر رسمی برای بحث و گفت و گو در مورد پیشرفت کار گروه استفاده کنید. ۴۶ بهترین راه خنثی کردن تعارض ها،پرداختن به واقعیت ها و دوری جستن از برخورد های احساسی است. ۴۷ برای برقراری بهتر ارتباط لازم است که اعضای گروه نزدیک به هم کار کنند. ۴۸ در سازمان خود محلی را برای ملاقات ها و گفت و گوهای غیر رسمی افراد در نظر بگیرید. ۴۹ اعضای گروه را به برقراری ارتباطات باز و شفاف با یکدیگر تشویق کنید. ۵۰ برای استفاده از تکنولوژی مورد نیاز خود سرمایه گذاری کنید و همیشه آن را به روز نگه دارید. ۵۱ در هریک از جلسات گروه یک نفر از اعضا را به عنوان رییس جلسه انتخاب کنید تا همه آنها به مشارکت فعال در جلسات تشویق شوند. ۵۲ تا آنجا که ممکن است اختیار و مسئولیت کارها را به سایر اعضای گروه واگذار کنید. ۵۳ قبل از تشکیل جلسه،دستور جلسه را در اختیار اعضای گروه قرار دهید تا بتوانند سر فرصت خود را برای حضور در جلسه آماده کنند. ۵۴ از کلیه روابطی که ممکن است برای کار گروه مفید باشند نهایت استفاده را به عمل آورید. ۵۵ کلیه ارتباطات گروه با داخل و خارج سازمان را به طور مستمر حفظ کنید. ۵۶ ترتیبی دهید که همه اعضای گروه از خبر های خوبی که به آنها مربوط می شود اطلاع پیدا کنند. ۵۷ در صورت بروز هر گونه مشکل در روابط گروه با افراد داخل یا خارج سازمان به سرعت در جهت رفع آن اقدام کنید. ۵۸ با سایر بخش های

سازمان ارتباط صمیمی و دوستانه برقرار کنید. ۵۹ برای برقراری ارتباط با حامیان گروه از تکنولوژی مناسب استفاده کنید. ۶۰ سوابق کلیه افراد خارج از گروه یاسازمان که با انها ارتباط دارید را برای استفاده های بعدی نگه دارید. ۶۱ به منظور اجتناب از دوباره کاریها ، نقش های گروهی را با دقت فراوان تعیین و تفویض کنید. ۶۲ همیشه به نکات مثبت موجود در ایده های افراد اشاره کنید و هرگز در حضور جمع از نظرات آنها انتقاد نکنید. ۶۳ برای حل مشکلات به دنبال افراد به تجربه بگردید. ۶۴ نقش هریک از اعضای گروه را به دقت تجزیه و تحلیل کنید. ۶۵ هرگز نسبت به ایده های که افراد مطرح می کنند بی توجه نباشید. این کار جریان ابتکار و خلاقیت را از بین می برد. ۶۶ با تمام اعضای گروه یکسان برخورد کنید تا باعث رنجش خاطر آنها نشوید. ۶۸ تقدیر و تشکر از افراد روحیه آنها را بالاـ می برد. ۶۹ همیشه با اعضای گروه، حتی افرادی که برای شما مشکل درست می کنند، رفتار احترام آمیز داشته باشید. ۷۰ از درگیری مستقیم با اعضای گروه اجتناب کنید. ۷۱ به جای شدت عمل در برخورد با اعضای گروه ، در رسیدگی به مشکلات از خود جدیت نشان دهید. ۷۲ شرایطی فراهم کنید که همه اعضای گروه بتوانند از فرایند حل مشکل درس بگیرند. ۷۳ با تعیین اهدافی چون کسب موفقیت های سریع و بزرگ در برابر رقبا،اعضای گروه را به تلاش و کوشش بیشتر تشویق کنید. ۷۴ ترتیبی اتخاذ کنید که هریک از اعضا با نقش سایر اعضای گروه آشنا شود. ۷۵ قبل از بررسی هزینه بهسازی کیفیت، هزینه های ناشی از کیفیت پایین را محاسبه کنید. ۷۶ هنگام تصمیم گیری در مورد بودجه یا برنامه عمل همیشه جایی برای بهسازی درنظربگیرید. ۷۷ همه اعضای گروه باید از معیارهای انتخاب استاندارد مطلع باشند. ۷۸ شرایطی فراهم کنید که بهسازی های انجام شده همچنان حفظ شوند و اهداف تعیین شده برای ارتقای عملکرد مورد توجه قرار گیرند. ۷۹ قبل از برگزاری جلسه به منظور بازنگری فعالیت های انجام شده، اطلاعات و اعداد و ارقام مربوطه را در بین اعضای گروه پخش کنید. ۸۰ در جلسه های بازنگری هرگز با غرض ورزی شخصی با افراد برخورد نکنید. ۸۱ به خاطر داشته باشید که روابط شما با افراد به تدریج و با گذشت زمان تغییر پیدا می کند. ۸۲ هرگز خبرهای بد و ناخوشایند را کم اهمیت جلوه ندهید و آنها را نادیده نگیرید. ۸۳ در پایان هر هفته از خود سؤال کنید که آیا گروه پیشرفتی داشته است یا خیر. ۸۴ به باز خوردی که در مورد دوره های آموزشی از آموزش گیرندگان می گیرید به دقت توجه کنید. ۸۵ از بهترین و مجهزترین تجهیزات آموزشی استفاده کنید. ۸۶ برای تدوین دوره های آموزشی داخل سازمانی از راهنمایی های مشاوران استفاده کنید. ۸۷ زمانی که برای آموزش به محلی خارج سازمان می روید از وقت نهار برای برنامه ریزی و گفت و گوهای غیر رسمی استفاده کنید. ۸۸ کلیه اعضای گروه را در تعیین هدف های خاص مشارکت دهید تا ضمن افزایش روحیه کار گروهی بتوانید اتفاق نظر آنها را نیز جلب کنید. ۸۹ به اعضای گروه اجازه دهید در مورد نحوه رسیدن به اهداف تعیین شده شخصاً تصمیم بگیرند.این کار باعث ایجاد انگیزه بیشتر در آنها می شود. ۹۰ اهداف باید در اعضای گروه شوق و اشتیاق ایجاد کنند، در غیر این صورت باید آنها را عوض کنید. ۹۱ عملکرد گروهی که دارای اهداف چالش برانگیز باشد خیلی بهتر از عملکرد گروهی است که فاقد این گونه اهداف باشد. ۹۲ به اعضای گروه اجازه دهید در مورد نحوه تعیین میزان پاداش اظهار نظر کنند. ۹۳ هنگام تعیین پاداش برای اعضای گروه ، آنها را رده بندی نکنید و استثنا قائل نشوید. ۹۴ فردی را برای نظارت بر تغییرات بازار در نظر بگیرید. ۹۵ آمادگی اعمال تغییر را داشته باشید، حتی اگر این کار مستلزم ایجاد تغییر در اصلی ترین ارکان یک برنامه باشد. ۹۶ فراموش نکنید که برخی افراد از تغییر هراس دارند. ۹۷ به دنبال افرادی باشید که بتوانند فرایند ایجاد تغییرات را تسریع کنند. ۹۸ در فواصل زمانی منظم پیشرفت شغلی هر یک از اعضای گروه را مورد ارزیابی قرار دهید. ۹۹ به خاطر داشته باشید که تشویق و تقویت تک تک اعضا به نفع کل گروه خواهد بود. ۱۰۰ در مورد برنامه های شغلی با اعضای گروه توافق و آنها را در رسیدن به اهدافشان حمایت کنید. ۱۰۱ پس از اتمام پروژه، ارتباط خود را با اعضای گروه حفظ کنید. شاید روزی مجدداً به همکاری آنها نیاز پیدا کردید.

فرمان برای فن آوری اطلاعات

...۱۰۱ order for information Technology گردآوری: مهدی یاراحمدی خراسانی به کارمندان خود کمک کنید تا با اهمیت فناوری اطلاعات در کسب موفقیتهای شغلی خود آشنا شوند. در جست و جوی فناوریهای جدیدی باشید که کارها را ساده تر می کنند. تمام توجه خود را به این موضوع معطوف کنید که فناوری اطلاعات چگونه می توانـد شـما و کارتان را تقویت کند . در سازمان خود بخشهایی را بیابید که هم اکنون از فناوری اطلاعات استفاده می کنند . سیستم هایی را انتخاب کنید که توانایی ایجاد برتری رقابتی را داشته باشند . طوری برنامه ریزی کنید که فناوری با نیازهای کاری منطبق باشد ، نه برعکس. برای افزایش دادن سرعت و انعطاف پذیری از سیستمهای ساده فناوری اطلاعات کمک بگیرید. تکنولوژی اطلاعات را بیاموزید و گروه خود را به استفاده از آن ترغیب و تشویق کنید . برای دانش و فعالیت انسانی ، بیشتر از سیستم های فناوری اطلاعات ارزش قائل شوید . در مورد تکنولوژی دیدگاه مثبت داشته باشید و برای استفاده از آن آموزش های لازم را ببینید. به خاطر داشته باشید که در هر کاری افراد بهترین منبع اطلاعات به شمار می روند. مطمئن شوید افراد پیش از وابسته شدن به ابزارهای ارتباطی مبتنی بر تکنولوژی اطلاعات مهارتهای میان فردی را بیاموزند . بروز تغییر اجتناب ناپذیر است ، بنابراین روش هایی پیدا کنید تا از این تغیرات بیشترین بهره را ببرید. تغیرات مفید را سریع تر از رقبای خود شناسایی و انتخاب کنید . به گروه خود کمک کنید تا بر تغییراتبارز و ارزشمند تمرکز کنند. امروزه اینترنت بهترین و سریع ترین ابزار مطالعه می باشد . تغییراتی که اینترنت در سیستمها به وجود می آورند را زیر نظر داشته باشید ، زیرا این تغیرات بر کار شما بیشترین تاثیر را خواهند داشت . با تکنولوژی هایی که به پیشرفت های کنونی منجر شده اند آشنا شوید. قبل از انتخاب ابزارهای جدید تکنولوژی اطلاعات آنها را آزمایش کنید . برای افزایش سرعت برنامه ها و فایلهای حجیم ، حافظه کامپیوتر خود را افزایش دهید . برای تامین تجهیزات مورد نیاز خود تولید کنندگان برتر را انتخاب کنید . برنامه های جدید معمولا به حداقل ۶۴ مگا بایت حافظه نیاز دارند . برای اجرای اکثر نرم افزارهای کاری ، به تراشه های کامپیوتری جدید و قوی نیاز ندارید . به خاطر داشته باشید که کامپیوتر های شخصی از نوع وینتل و مک می توانند به طور مشترک از یک شبکه استفاده کنند . فراموش نکنید در محاسبات خود هزینه های نگهداری را نیز در نظر بگیرید . برای کار طراحی از یک مانیتور بزرگ با کیفیت وضوح بالا استفاده کنید . به یاد داشته باشید که یک دیسک فشرده نسبت به فلاپی های قدیمی گنجایش بیشتری دارد . برای اسکن کردن سریع مقادیر کوچک اطلاعات ، از یک اسکنر دستی استفاده کنید . شبکه ای را انتخاب کنید که حتی هنگام مبادله پرونده های بزرگ نیز از سرعت بالایی برخوردار باشد. برای کار هنگام حرکت از کامپیوتر های کیفی استفاده کنید. برای کنترل امکان دسترسی کاربران به سرورها ، فایلها و پوشه ها از کلمه عبور استفاده کنید . از سیستمهای شبکه ای استفاده کنید که با شبکه اینترنت سازگار است . برای تسهیل در کار تقسیم و اشتراک اطلاعات یک اینترانت ایجاد کنید . برای جلوگیری از قطع ارتباط شبکه بهتر است دو سرور نصب کنید تا اگر یکی از آنها خراب شد دیگری ارتباط شما را برقرار کند . برای برآورده کردن نیاز کاربران به تقسیم و اشتراک مطمئن و سریع اطلاعات ، یک شبکه مخصوص ایجاد کنید . مزایای بالقوه و مثبت استفاده از زبان جاوا در اجرای برنامه های شبکه از یک سرویس دهنده را بررسی کنید . اجازه دهید دیگران اولین کسانی باشند که از نرمافزارهای جدید در بازار استفاده می کنند . برای سازگاری بیشتر هنگام به اشتراک گذاشتن اطلاعات، از نرم افزارهایی استفاده کنید که که به طور وسیع قبلا آزمایش شده اند به یاد داشته باشید که هشتاد در صد کاربران فقط به بیست درصد از قابلیتهای بیشتر برنامه ها نیاز دارند . در لیست کارهای مهم خود ، یاد گرفتن یک برنامه صفحه گسترده را در اولویت قرار دهید . با اتصال چند پایگاه اطلاعاتی به هم ، میزان دسترسی به اطلاعات را افزایش دهید . برای اطلاعاتی که همواره به آنها نیاز دارید، گزارش استاندارد تهیه کنید . اگر نیازهای خود را مشخص نکرده اید ، به جای برنامه

اختصاصی و سفارشی ، یک بسته نرم افزاری آماده را انتخاب کنید . به روشهایی که دیگران برای ارائه اطلاعات استفاده می کنند توجه کنید و آنها را یاد بگیرید . نمایش دو سویه را می توانید روی سی دی، از طریق ایمیل و یا وب سایت منتشر کنید . اگر برای شخصی از طریق پست الکترونیکی یک پیام فوری ارسال کرده اید با تلفن وی را مطلع کنید . با استفاده از آخرین تکنولوژی موبایل امکان استفاده از پست الکترونیکی را خارج از محیط کار برای خود فراهم کنید ابرای سازماندهی مشخصات تماسها و ایجاد گروههای تماس، از دفترچه نشانی پست الکترونیکی کامپیوتر خود استفاده کنید . برای استفاده از جدیدترین قابلیت های وب ، مرورگر خود را ارتقا دهید مرورگری را انتخاب کنید که سرعت زیادی داشته و استفاده از آن راحت باشد . برای افزایش سرعت گرفتن و بارگذاری صفخه وب ، دریافت گرافیکی مرورگر را خاموش کنید. شما باید به طور مستمر از اطلاعات خود پشتیبان تهیه کنید . برای خرید نرم افزار جدید ، ۳ تا ۶ ماه پس از تولید آن صبر کنید . هنگام طراحی سیستم های مهم کامپیوتری نقش کاربران را فراموش نکنید . برای حداکثر استفاده از تکنولوژی اطلاعات گروه خود را تشویق کنید تا با آغوشی باز آن را پذیرا باشند. برای نتیجه گیری بهتر از جلسات آموزشی، آنها را کوتاه برگزار کنید. کارمندانی که از مهارت بیشتری برخوردار هستند را تشویق کنید تا نحوه کمک به کارمندان کم تجربه را یاد بگیرند برای کاهش اتلاف وقت نحوه کار با نرم افزارهای پست الکترونیک را به کارمندان خود آموزش دهید. از کارمندان بخواهید استفاده شخصی از پست الکترونیک را به حداقل برساند . نحوه استفاده از فیلتر در نرم افزار پست الکترونیک را یاد بگیرید . کارمندان را تشویق کنید برای کمک به آموزش بهتر خود در منزل نیز از کامپیوتر و اینترنت استفاده کنند تصور کنید همواره راه بهتری برای انجام کار ها وجود دارد . برای شکار فرصت های تازه به صحبتهای مشتریان و کارمندان گوش کنید برای استفاده از ایده های نو در کار به صنایع پیرامون نیز توجه کنید . معیار شما برای آزمایش منابع جدید می تواند میزان بهره وری و کارایی بالای آنها باشد . کارهای خود را بیشتر از گذشته از طریق اینترنت انجام دهید . تحقیق کنید شرکتهای دیگر چگونه به آینده نگاه می کنند . سیستمهای شما باید آنقدر انعطاف پذیر باشند که بتوانند با هرگونه تغییر لازم منطبق شوند . کارمندانی را برای بخش خدمات فناوری اطلاعات انتخاب کنید که قادر به برقراری ارتباط خوب با کاربران باشند . یک پرسشنامه تهیه کنید که با تکمیل آن کاربران بتوانند کیفیت خدمات ارائه شده توسط بخش فناوری اطلاعات را ارزیابی کنند کارمندان بخش فناوری اطلاعات را ترغیب کنید تا بر روی نیازهای حقیقی سازمان تمرکز کنند . به هنگام استخدام مشاور ، همواره تعریفی از اهداف خاص سازمان خود مد نظر داشته باشید . مطمئن شوید کارمندان شما مهارت های مفید را دریافت کرده باشند. با ارائه به موقع اطلاعات به مشاوران ، از توانایی آنها در خلاقیت و ثمر بخشی اطمینان حاصل کنید. بررسی پیشنهادات در مورد قرار دادهای تکنولوژی اطلاعات را به همان بخش واگذار کنید. قراردادهای خود را کوتاه مدت منعقد کنید و اهداف عملکردی دقیق و مجازات های محکم را نیز در آن پیش بینی کنید . به منظور اداره موثر و موفقیت آمیز قراردادها ، کارمندان و منابع مورد نیاز را به اندازه کافی فراهم کنید . فراگیری روش استفاده از اینترنت در کار و تجارت باید در اولویت برنامه ها قرار بگیرد . در صورت امکان محصولات خود را روانه بازارهای جهانی کنید . برای برقراری ارتباط و دست یابی به بازارهای کوچک ولی مستعد از اینترنت استفاده کنید . فراموش نکنید که اینترنت قدرت و توانایی مشتریان را هم افزایش می دهد. از طریق اینترنت می توانید لیست قیمت تعداد زیادی از تامین کنندگان کالا و خدمات را دریافت کنید. برای کاهش هزینه و دسترسی بیشتر به متقاضیان کار ، امور مربوط به استخدام را از طریق اینترنت انجام دهید. برای کاهش هزینه و دسترسی بیشتر به متقاضیان کار ، امور مربوط به استخدام را از طریق اینترنت انجام دهید. برای کاهش هزینه و دسترسی بیشتر به متقاضیان کار ، امور مربوط به استخدام را از طریق اینترنت انجام دهید. مشتری را در انتخاب روش انجام معامله آزاد بگذارید . نحوه برخورد رقبا با مشتری را بررسی کنید. امکاناتی فراهم کنید تا مشتری بتواند به صورت آن – لاین با کارمندان ارتباط برقرار کند . کارمندان خود را به تقسیم اطلاعات تشویق کنید. مشخصات محصول و یا خدمات خود را وارد اینترنت کنید و منتظر شوید تا پیمانکاران قیمتهای خود

را پیشنهاد دهند. در ساخت اینترانت از وجود کاربران استفاده کنید. به خاطر داشته باشید که اینترنت مانند یک معدن طلا است و کار شما استخراج از این معدن است. با طریقه کارکرد موتورهای جستجوی معروف آشنا شوید. علاوه بر وب ، جستجو در گروه های خبری را نیز امتحان کنید. فراموش نکنید که رقبا نیز می توانند فعالیت های اینترنتی شما را ردیابی کنند. برای ایجاد ، حفظ و توسعه حریم شخصی در جستجو ، مرورگر خود را در وضعیتی قرار دهید که فایلهای متنی کوتاه را نپذیرد. وب در حقیقت مجموعه ای است متشکل از تعداد بیشماری سایت. تبلیغات آن لاین را نیز تجربه کنید بهتر چند سایت مهم را انتخاب و آگهی های خود را در آنجا قرار دهید . به یاد داشته باشید ممکن است رقبای کوچک شما بر روی وب به رقیب بزرگی تبدیل شوند. برای آشنایی با راه های موثر ورود به تجارت الکترونیک ، تلاشهای دیگران در این مورد را به دقت بررسی کنید . سودی را که از فروش محصولات در شبکه کسب می کنید ، برای کاهش قیمت و یا خدمات خود صرف کنید .

جملاتی برای مدیریت ذهن

Intelligence management برای آن که در جهت سلامت فکری ذهن خود را مدیریت نمائیم. نا مهربانی ها را با مهربانی پاسخ می دهی . به چهره های عبوس و اخمو لبخند هدیه می دهی . فریادهای حاکی از عصبانیت را با صدای بلند سکوت ، خاموش می کنی. در تمام کارهایت فقط به خدا توکل می کنی . * بار همه زندیگیت را به خدا می سپاری . هر روز صبح تصمیم می گیری بهتر از دیروز زندگی کنی . به جای ترسیدن از موانع ومشکلات ، با شور و شادی به راههایی فکر می کنی که تو را به موفقیت می رسانند. ایمان داری که خواستن ، توانستن است. برای کمک به دیگران سر از پا نمی شناسی . همیشه به خیر و صلاح مردم کار می کنی . اهداف بلند مدت و کوتاه مدت زندیگیت ، طعم معنوی دارند. با عدالت رفتار کنید تا اعتماد متقابل در سازمان افزایش یابد. لطفاً نظرات و پیشنهادات خود را با مدیریت سایت از طریق پست الکترونیکی؛

نقل قول مدیریتی

Managerial Passages بیان جملات آموزنده ی مدیریتی از بزرگان همیشه با ضرب طبل خودتان حرکت کنید. مهم نیست که صدای آن چقدر ضعیف یا دور باشد. هنری تورو زندگی مانند دوچرخه سواری است. برای حفظ تعادل باید حرکت کرد. آلبرت انیشتین مسائل را در همان سطح آگاهی که به وجود آمده است نمی توان حل کرد. آلبرت انیشتین ما به افرادی که در ورود به عرصه «غیر ممکن» تخصص دارند نیاز داریم. تئودور روتکی در عصر تغییرات مستمر، تنها «یادگیرندگان» آینده را به ارث خواهند برد. مابقی خود را برای زندگی در دنیایی مجهز کرده اند که دیگر وجود نــــدارد. اریک هوفر فردا همواره خواهد رسید و همیشه با روزهای دیگر متفاوت خواهد بود. فردا ، حتی بزرگ ترین شرکت ها نیز در معرض خطر هستند ، اگر در مورد آینده شان نیندیشیده باشند . پیتر دراکر اگر چیزی را دوست نداری ، آن را تغییر بده و اگر نمی توانی آن را تغییر دهی طرز فکرت را تغییر بده . مایا آنجلو انگیزه موتور بهبود است . اگر انگیزه زنده نگه داشته شود و تغذیه گردد ، کیفیت بوجود خواهد آمد . دکتر دمینگ تصمیم گیری مدیریتی معادل با کل فرآیند مدیریت است . هربرت سایمون مدیربوروکراتیک از تغییر احساس تهدید و با عدم قطعیت مضطرب می شود . پیتر دراکر یادگیری لذت دارد این انجام کارهاست که لذت را به اوج می رساند نوا درست انجام دادن کارها ، کارائی و انجام کارهای درست اثربخشی می باشد . پیتر دراکر تغییر مانند دوست است ، بهتر است مانند دوست یابی برای آن برنامه داشته باشی ، نه آن که بگذاری تصادفی از راه برسد . فیل کراسبی کارآفرینی قبول مخاطره و پیگیری فرصت ها و ارضای نیازها از طریق نوآوری می باشد . استیفن رابینز مشتری سنگ بنای سازمان است و بقای آن را تضمین می نماید . آر . دیوید نبوغ کاری را

انجام می دهد که ضرورت دارد و هوش کاری را که می تواند انجام می دهد . اون مردیت

چی می شد اگه

۲ دی ۱۳۸۷ ، ۲۰:۰۶ جملات مدیریت رفتار؛ چی می شد اگه؟...what if? چی می شد اگه خدا امروز وقت نداشت به ما برکت بده چرا که دیروز ما وقت نکردیم از او تشکر کنیم چی می شد اگه خدا فردا دیگه ما را هدایت نمی کرد چون امروز اطاعتش نکردیم . چی می شد اگه خدا امروز با ما همراه نبود چرا که امروز قادر به درکش نبودیم . چی می شد اگه هرگز شکو فا شدن گلی را نمی دیدیم چرا که وقتی خدا بارون فرستاده بود گله کردیم . چی می شد اگه خدا عشق و مراقبتش را از ما دریغ می کرد چرا که ما از محبت ورزیدن به دیگران دریغ کردیم. چی می شد اگه خدا فردا کتاب مقدسش را از ما می گرفت چرا که امروز فرصت نکردیم آنرا بخوانیم . چی می شد اگه خدا در خا نه اش را می بست چون ما در قلبهای خود را بسته ایم . چی می شد اگه خدا امروز به حرفهایمان گوش نمی داد چون دیروز به دستوراتش خوب عمل نکردیم . چی می شد اگه خدا خواسته هایمان را بی پاسخ می گذاشت چون فراموشش کردیم. و چی می شد اگه...و چی می شه اگه ما از این مطالب به سادگی عبور نمی کردیم.

کلمه

Word سازنده‌ترین کلمه گذشت است آن را تمرین کن پرمعنی‌ترین کلمه ما است آن را به کار ببر عمیق‌ترین کلمه عشق است به آن ارج بنه. بی رحم‌ترین کلمه تنفر است از بین ببرش. سرکش‌ترین کلمه حسد است با آن بازی نکن. خودخواهانه‌ترین کلمه من است از آن حذر کن. ناپایدارترین کلمه خشم است آن را فرو ببر. بازدارنده ترین کلمه ترس است با آن مقابله کن. با نشاط‌ترین کلمه کار است به آن بپرداز. پوچ ترین کلمه طمع است آن را بکش سازنده ترین کلمه صبر است برای داشتنش دعا کن.

جملات کوتاه درارتباط با اخلاق کار

..short sentences for ethic of work اخلاق کار اخلاق کار به عنوان یکی از زمینه های دانش مدیریت به شمار می رود؛ مخصوصاً از زمان تولد نهضت مسئولیت اجتماعی در دهه ۱۹۶۰. در این دهه نهضتها و جنبشهای آگاهی بخش اجتماعی توقعات مردم را از شرکتها بالا برد. مردم به این عقیده رسیده بودند که شرکتها باید از امکانات وسیع مالی و نفوذ اجتماعی خود برای رفع مشکلات اجتماعی نظیر فقر، خشونت، حفاظت از محیط زیست، تساوی حقوق، بهداشت و سلامت همگانی و بهبود وضع آموزش استفاده کنند. بسیاری از مردم ادعا می کردند که چون شرکتها با استفاده از منابع کشور به سود دست می یابند لذا به کشور مدیون بوده و برای بهبود وضع اجتماع باید کوشش کنند. بسیاری از محققان، مدیران و مدارس بازرگانی این تغییر و تحولات را درک کرده و لذا در برنامه ریزیهای خود و نیز درعمل کلمه ذینفعان را که شامل جامعه ای وسیع تر اعم از کارمندان، مشتریان و تامین کنندگان می شود جایگزین کلمه سهامداران کرده اند.اخلاق کار همانند دیگر رشته ها و زمینه های مدیریت به دنبال یک نیاز به وجود آمد. با پیچیده تر و پویاتر شدن تجارت، سازمانها فهمیدند که به راهنمائیهایی جهت انجام کارهای صحیح (ازنظر اخلاقی) و پرهیز از کارهای غلط و مضر برای دیگران نیاز دارند و لذا اخلاق کار متولد شد.از آنها مواجه هستند مانند تعارض منافع، استفاده ناصحیح از منابع و نقض قراردادها و موافقتنامه ها. فواید مدیریت اخلاق در محیط کار ۱ - توجه به اخلاق کار به بهبود اساسی اوضاع برخی جوامع انجامیده است. ۲ - برنامه های اخلاق باعث می شود که در شرایط آشفته، سازمان

عملکرد اخلاقی خود را حفظ کند. ۳ – برنامه های اخلاق باعث شکل گیری کـارهـای گروهی قوی و افزایش بهره وری می شود. ۴ – برنامه های اخلاق باعث رشد و بالندگی کارکنان می شود. ۵ – برنامه های اخلاق ما را از قانـونی بودن خط مشی های سازمان مطمئن می کنـد. ۶ – برنـامه هـای اخلاـق بـاعث جلوگیری از عمـل مجرمـانه اهمـال می شود. ۷ – برنـامه هـای اخلاق به مـدیریت ارزشـهای مطرح در مـدیریت کیفیت، برنـامه ریزی استراتژیـک و مـدیریت تنوع کمـک می کنـد. ۸ – برنـامه هـای اخلاق به ایجاد تصویری مثبت از سازمـان در نزد مردم کمک می کنـد. هشت دسـتورالعمل برای اخلاق کار و مـدیریت اخلاق ۱ – به یاد داشته باشید که مدیریت اخلاق یک فرایند است. برنامه های اخلاق خروجیهایی چون کدها، خط مشی ها، رویه ها، خبرنامه ها و... دارند امـا درعین حـال مهمترین جنبه این برنـامه هـا فراینـد تفکر و گفتگو است که به تـدوین این خروجیها می انجامـد. ۲ – هـدف نهایی برنـامه هـای اخلاـق این است که رفتارهای مشـخص شـده در کـد رفتار در محیط کار انجام گیرد. بنابراین، در کنار تـدوین لیسـت ارزشـهـای اخلاقـی یـا کــد اخلاق باید خط مشـی ها، رویه ها و آموزشهایی که ترجمان این ارزشها به رفتارهای مناسب باشد نیز ایجـاد شود. ۳ – بهـترین راه برای اداره کردن معضـلات اخلاـقی جلـوگیری از وقـوع آنهـا در گـام نخسـت اسـت. ۴ – بهتر اسـت تصـمیمات حوزه اخلاقیات را به صورت گروهی بگیرید تا احساس تعلق کارکنان نسبت به آن افزایش یابد. ۵ – مدیریت اخلاق را با دیگر فعالیتهای مدیریتی ادغام کنید. ۶ – هنگام تدوین و اجرای برنامه مدیریت اخلاق از تیم های میان وظیفه ای اسـتفاده کنید. ۷ – برای گـذشت و عفو ارزش قائل شویـد. ۸ – تلاش برای عملکرد اخلاقی و درعین حال داشـتن تعـداد انـدکی اشـتباه بهتر است از تلاش نکردن در این جهت.

فرمان برای ارزیابی کارکنان

۱ Personnel assessment- به منظور دستیابی به نتایـج موفقیت آمیز ، افراد را به بهرگیری از حداکثر توان موجود تشویق کنید. ۲- رضایت خود را از عملکرد مطلوب کارکنان ابراز کنید به ویژه زمانی که به آنها برای بهتر شده انگیزه می بخشد. ۳ –اطمینان حاصل کنید که افراد نسبت به میزان اهمیت نقش خود در سازمان واقف هستند ۴- اطمینان حاصل کنید که کارکنان از نحوی ارزیابی خود آگاهنـد. ۵- عملکرد ارزیـابی شونـده را از نقطه نظر دیگر افراد سازمان مورد بررسـی قرار دهیـد. ۶ – اطمینان حاصل کنید که سوالهای مربوط به فرم های مشتریان بازخورد مفیدی بدست می دهند. ۷- بازخوردها را به دقت ارزیابی کنید تا از میزان ارزش آن برای ارزیـابی فرد مطمئـن شویـد. ۸- یـک طرح کلی در نظر بگیریـم و برای ایجـاد تغییر در آینـده تلاـش کنیم ۹- اطمینـان حاصـل کنیـد که آمـادگی لازم را برای ورود کارکنان داریـد. ۱۰ – ارزیـابی فرصـتی است برای حصـول اطمینـان از واقع گرایانه بودن دیـدگاه افراد نسبت به قابلیت هایشان. ۱۱ – سـعی کنید تمایلات پسـندیده را به عمل تبدیل کنید. ۱۲- در نظر داشته باشـید که معیارهـای عملکرد چـالش برانگیز و در عین حال قابل حصول باشـند. ۱۴ – از اهـداف به عنـوان راهی برای تمرکز بیشـتر گروه در فعالیت ها و همکاری بیشتر اسـتفاده کنیـد. ۱۵- انعطاف پـذیر باشـید تا بتوانید در ضورت لزوم شـرایط را تغییر دهید. ۱۶- اسـاس کـار را طوری برنـامه ریزی کنیـد که هر یـک از افراد به دنبال انجام مطلوب وظایف خود باشـند. ۱۷- دیـدگاه افراد را برای راهی که در در پیش دارنـد را جویا شویـد. ۱۸- اطمینان حاصل کنیـد پاداش های که به کارکنان می دهیـد کاملا منطبق با اهـداف سازمان باشد. ۱۹- خود را متعهد کنید که به موفقیت افراد و اعضای گروه پاداش دهید. ۲۰- همواره برای تک تک افراد یک عامل ایجاد انگیزه قوی پیـدا کنید. ۲۱-به خـاطر داشـته باشـید که یـک موفقیت اغلب موفقیت هـای دیگری را به دنبال دارد. ۲۲- قبل از اجرای ارزیابی زمانی را به تفکر درباره روند آن اختصاص دهید. ۲۳- طوری گفت وگو کنید که بیشتر درباره شغل فرد بحث شود نه خود فرد. ۲۴- مطمئن شویـد که تمامی مسـتندات مورد نیاز ارزیابی را در اختیار داریـد. ۲۵- شـرح شغل باید هماهنگ ا سازمان باشد نه با افراد. ۲۶- به دنبال عملکرد ضـعیف افراد باشید. ۲۷- واقعیات را مورد بررسـی قرار دهید و به شایعات توجه نکنید. ۲۸-

مطمئن شوید که فرد از فرصت کافی برای تمرکز بر توسعه برخوردار بوده است. ۲۹- اهداف عملکردی را با اهداف و سیاست های سازمان هم سو کنید. ۳۰- برای خود و اعضای گروه لیستی از اهداف مورد نظر را تهیه کنید. ۳۱- بلند پرواز باشید و به هنگام تعیین اهداف بزرگ بیندیشید. ۳۲- همیشه سعی کنید در مورد انتظاراتی که از افراد دارید ثابت قدم باشید. ۳۳- از سیاست های شرکت درباره توسعه شغلی درک مناسب به دست آورید. ۳۴- فقط در مورد چیزهای به افراد قول بدهید که واقعا قادر به انجام آنها هستید. ۳۵- موانع و مشکلات که مانع دست یابی فرد به اهداف می شوند را شناسایی کنید. ۳۶- مطمئن شوی که افراد زمان کافی برای حمایت و پشتیبانی در اختیار دارند. ۳۷- موضوعاتی که به صورت محرمانه با ارزیابی شونده مطرح می کنید را محترم بشمارید. ۳۸- مراقب باشید گفته هایتان در مورد یک مسئله خاص به دو فرد مختلف متناقض نباشد. ۳۹- برای اتاق ارزیابی طرحی را در نظر بگیرید که فکر می کنید برای شروع مناسب است. ۴۰- از ارزیابی شونده بپرسید که در مورد موفقیت های مختلف چه نگرش یا احساسی دارد ۴۱ - اطمینان حاصل کنید که هر ارزیابی از همان ساختار شش مرحله ای پیروی می کند. ۴۲- ببینید آیا کاهش موضوعات دستور جلسه به نصف موجب رسیدگی بهتر به آنها خواهد شد یا نه؟ ۴۳- بر موضوعاتی تمرکز کنید که تاثیر مستقیمی بر عملکرد دارند. ۴۴- اطمینان حاصل کنید که ارزیابی شونده دقیق می داند که از این جلسه چه انتظاراتی باید داشته باشد. ۴۵- در طول جلسه و در اسرع وقت موجبات آرامش و آسودگی فرد را فراهم کنید. ۴۶- تاکید کنید که ارزیابی حتما نتیجه مثبت به دنبال خواهد داشت. ۴۷- مطمئن شوید که هر دو طرف (شما و ارزیابی شونده)در مسیر مشابهی حرکت می کنید. ۴۸- بر روی موضوعاتی متمرکز شوید که به اهداف تمامی گروه ارتباط دارد. ۴۹- مراقب باشید که جزییات اضافی یا کم اهمیت شما را از موضوع اصلی دور نکند. ۵۰- لازم است ارزیابی شونده به طور کامل در تهیه دستور جلسه مشارکت داشته باشد تا احساس کند مورد توجه جدی قرار گرفته است. ۵۱- مرتبا از ارزیابی شونده سوال کنید تا مشارکت فعال داشته باشد. ۵۲ - از قطع کردن صحبت ارزیابی شونده به ویژه در آغاز صحبت وی پرهیز کنید. ۵۳- سعی کنید سوال های بسته-پاسخ تبدیل کنید. ۵۴- همواره طبق برنامه زمانی که برای ارزیابی در نظر گرفته شده است پیش بروید. ۵۵- اگر ارزیابی شونده به مشکلی اشاره کرد بی درنگ به سراغ آن بروید٠ ۵۶- با لحن آرام صحبت کنید و از گپ زدنی که اتلاف وقت را به دنبال دارد بپرهیزید. ۵۷- سعی کنید در طول جلسه ارزیابی کمتر قول بدهید و بعد از آن بیشتر عمل کنید. ۵۸- به جای توجه بیش از حد به علامت خاص حرکات سر و دست وچهره افراد را در مجموع در نظر بگیرید. ۵۹- اگر احساس می کنید ارزیابی شونده ای مضطرب است مطمئن شوید که خود شما این حالت را ندارید. ۶۰- به حرکات چشم ارزیابی شونده بنگرید-این حرکات بیانگر نکات بسیاری هستند. ۶۱- به یاد داشته باشید که تن گفتار بیش از واژه ها حرف برای گفتن دارند. ۶۲- متمایل شدن ارزیابی شونده به عقب و ضربدری کردن دست ها نشانه بی میلی وی است. ۶۳- همواره از حالات بدنی خود آگاهی داشته باشید. ۶۴- با لبخندی دوستانه ارزیابی شونده را تشویق به صحبت کنید. ۶۵- در صورتی که احساس کردید ارزیابی شونده مردد است با پرسیدن یک سری سوال تعهد وی را جلب کنید. ۶۶- سوالها یا پیشنهادهای عمل گرایانه حاکی از آمادگی برای قبول تعهد است. ۶۷- بدانید که تا چه اندازه ارزیابی شونده برای پذیرش مسئولیت اشتیاق دارد. ۶۸- بر این نکته تاکید کنید که در کار دخالت نخواهید کرد اما انتظار دارید با شما مشورت شود. ۶۹- از پذیرش (بله) حاکی از چرب زبانی و بی قیدی بپرهیزید. ۷۰- سعی کنید واکنش های منفی را پیش بینی کنید و برنامه ای برای چگونگی برخورد با آن را داشته باشید. ۷۱- دقیقا مشخص کنید که چه زمانی نیازمند دریافت راهنمایی از همکاران یا متخصصین با تجربه هستید. ۷۲- در طول مدت ارزیابی آرامش و کنترل خود را حفظ کنید. ۷۳- برای رسیدن به یک راه حل مناسب از تکنیک پرسشگری استفاده کنید. ۷۴- از بحث درباره مشکلاتی که تاثیر چندانی بر عملکرد ندارند پرهیز کنید. ۷۵- اگر ارزیابی شونده تمایلی به انجام کار ندارد بر منافع حاصل از آن تاکید کنید. ۷۶- هنگام برنامه ریزی توسعه به موضوعات بلند مدت توجه داشته باشید. ۷۷- به یاد داشته باشید که طرح های توسعه فردی پویا و بهنگام هستند. ۷۸- ببینید فرد ارزیابی شونده کدام یک

از آموزش های قبلی را بهتر یاد گرفته است. ۷۹- افراد را تشویق کنید تا از هر فرصتی برای بهسازی خود استفاده کنند. ۸۰- همانطور که درباره اهداف کوتاه مدت بحث می کنید درباره دورنماهای بلند مدت نیز گفت و گو کنید ۸۱- اطمینان حاصل کنید که افرادی را برای پاسخگویی به اقدامات تعیین کرده اید. ۸۲- همواره در موعد مقرر به تعهدات خود عمل کنید. ۸۳- به دقت به گفته های ارزیابی شونده و نحوه بیان آن دقت کنید. ۸۴- از دیکته کردن مطالب به ارزیابی شونده اجتناب کنید و اجازه دهید وی با زبان خوش آنها را جمله بندی کنید. ۸۵- هر دو نفر شما باید در انتهای به درک مشترکی دست یافته باشید. ۸۶ – با وجود مناسب بودن پیشرفت فرد ، زود به زود به بازبینی روند آن بپردازید. ۸۷- اطمینان حاصل کنید افراد را به درستی درک می کنید. ۸۸- بکوشید تا مواقعی که ارزیابی شونده دچار مشکل می شود را پیش بینی کنید. ۸۹- دیدگاه ها وتجربیات مشترک را در بین افراد ترویج کنید. ۹۰- برای فرا گیری مهارت های جدید هیچ گاه دیر نیست. ۹۱- افراد را تشویق کنید تا با اشتیاق به سراغ چالش های جدید بروند. ۹۲- به افراد کمک کنید تا متوجه شوند چقدر می توانند از یکدیگر یاد بگیرند. ۹۳- از تلاش های گروهی تقدیر کنید تا نشان دهید که برای کمک افراد به یکدیگر چقدر ارزش قائلید. ۹۴- تمامی افراد گروه را در برنامه ریزی توسعه برای آینده مشارکت دهید. ۹۵- با تسهیم منابع حداکثر استفاده از بودجه آموزشی را به عمل آورید. ۹۶- نقادانه به کار خود بنگرید تا از اثر بخشی بیشتری برخوردار باشید. ۹۷- از هر فرصتی برای یادگیری و تمرین جدید استفاده کنید. ۹۸- مطمئن شوید ارزیابی رای تمامی افراد درگیر از نتایج برنده برنده برخوردار باشد. ۹۹- تمامی کارکنان تمایل دارند نظر مدیرشان را در ارتباط با خود بدانند. ۱۰۰- برای موفقیت نظام ارزیابی مدیران باید مهارت خود را نیز هماهنگ با مهارتهای کارکنان بهبود بخشند.

لحظاتی در زندگی

... Moments In Life سالها را نشمار ،خاطرات را بشمار! گاهی در زندگی دلتان به قدری برای کسی تنگ می شود که می خواهید او را از رویاهایتان بیرون بیاورید و در آغوش بگیرید! There are moments in life when you miss someoneso much that you just want to pick them fromyour dreams and hug them for real! وقتی در شادی بسته می شود، در دیگری باز می شود. ولی معمولاً آنقدر به در بسته شده خیره می مانیم که دری که برایمان باز شده را نمی بینیم. When the door of happiness closes, another opensBut often times we look so long at theClosed door that we don't see the one,Which has been opened for us به دنبال ظواهر نرو؛ شاید فریب بخوری. به دنبال ثروت نرو؛ این هم ماندنی نیست. به دنبال کسی باش که به لبانت لبخند بنشاند. چون فقط یک لبخند می تواند شب سیاه را نورانی کند. کسی را پیدا کن که دلت را بخنداند. Don't go for looks they can deceive.Don't go for wealth even that fades away.Go for someone who makes you smile, Because it takes only a smile toMake a dark day seem bright.Find the one that makes your heart smile. هرچه میخواهی آرزو کن؛ هرجایی که میخواهی برو؛ هر چه که میخواهی باش؛ چون فقط یک بار زندگی می کنی و برای انجام آنچه میخواهی فقط یک شانس داری. Dream what you want to dreamGo where you want to goBe what you want to be,Because you have only one lifeAnd one chance to do all the thingsYou want to do. خوب است که آنقدر شادی داشته باشی که دوست داشتنی باشی آنقدر ورزش کنی که نیرومند باشی آنقدر غم داشته باشی که انسان باقی بمانی و آنقدر امید داشته باشی که شادمان باشی. May you have enough happiness to make you sweetEnough trials to make you strong,Enough sorrow to keep you human andEnough hope to make you happy. شاد

ترین مردم لزوماً بهترین چیزها را ندارند؛ بلکه از هر چه سر راهشان قرار میگیرد بهترین استفاده را می کنند. The happiest of people don't necessarilyHave the best of everythingThey just make the most ofEverything that comes along their way. همیشه بهترین آینده بر پایه گذشته ای فراموش شده بنا می شود؛ تا غمها و اشتباهات گذشته را رها نکنی نمیتوانی در زندگی پیشرفت کنی. The brightest future will alwaysBe based on a forgotten pastYou can't go forward in life untilYou let go of your past failures and heartaches. وقتی که به دنیا آمدی تو گریه می کردی و اطرافیانت لبخند به لب داشتند. آن گونه باش که در پایان زندگی تو لبخند بزنی و اطرافیانت گریه کنند. When you were born, you were cryingAnd everyone around you was smiling.Live your life so at the end,You're the one who is smiling and everyoneAround you is crying. لطفاً این پیام را به کسانی بفرست که برایت ارزشی دارند (همان طور که من این کار را کردم) ؛ به کسانی که به طرق مختلف در زندگیت تأثیر داشته اند؛ به کسانی که وقتی نیاز داشتی لبخند به لبانت نشاندند؛ به آنهایی که وقتی واقعاً ناامید بودی دریچه های نور را نشانت دادند؛ به کسانی که به دوستی با آنها ارج می گذاری؛ و به آنهایی که در زندگیت بسیار پرمعنا هستند. Please send this message to those peopleWho mean something to you (I JUST DID)To those who have touched your life in one way or anotherTo those who make you smile when you really need itTo those who make you see theBrighter side of things when you are really downTo those whose friendship you appreciateTo those who are so meaningful in your life. سالها را نشمار ، خاطرات را بشمار! Don't count the years - count the memories!

یکصد و بیست فرمان برای مدیریت

...۱۲۰ order for management با اصول ساده روانشناسی آشنا شوید ۱- قاطع،امامهربان باشید. ۲- جدی ،اماالطیف باشید. ۳- در انجام کارها روی شیوه‌ای خاص تأکید نکنید. شاید کسی بتواند از مسیر کوتاه‌تر و بهتری شما را به مقصد برساند. ۴- توجه داشته باشید دانش و تجربه، هیچ کدام به تنهایی رهگشا نیستند، مثل اکسیژن و هیدروژن که از ترکیب معینی از آنها هوای تنفس ما تأمین می‌شود، می‌توان با آمیختن دانش و تجربه، راهکارهای حیاتی و استثنایی خلق کرد. ۵- به خاطر داشته باشید رعایت استانداردهای محیط کار در کارایی کارمندان مؤثر است. ۶- با فرق گذاشتن بیهوده بین افراد گروه، انگیزه کاری آنها را از بین نبرید. ۷- از مشورت و نظرخواهی با نیروی جوان ابایی نداشته باشید. ۸- با رفتارهای ضد و نقیض، اعتماد زیردستان را از خود سلب نکنید. ۹- در به وجود آوردن فضای رقابتی سالم، کوشا باشید. ۱۰- برای ارتقای سطح دانش کارمندان و افزایش بهره‌وری آنان، کلاسهای آموزشی ترتیب دهید و از لوازم کمک آموزشی بهره گیرید. ۱۱- دقت کنید که توبیخ کارمند خطاکار، باید متناسب با اشتباهاتش تعیین شود. ۱۲- در صورت لزوم با قاطعیت نه بگویید. ۱۳- سعی کنید با اصول ساده روانشناسی آشنا شوید. ۱۴- طوری رفتار کنید که دیگران شما را به عنوان الگو انتخاب کنند و آینده کاری دلخواه خود را در قالب شخصیت شما مجسم کنند. ۱۵- هرگز در حضور کارمندان با دیگر معاشرین خود، پشت سر افراد بدگویی نکنید. ۱۶- همواره معلمباشیدویادتانباشدکه همکاران شماازرفتارشمابیشترازگفتارشمامی آموزند. ۱۷- شمایانماینده شمابایددرهمه صحنه های شادی وغمهمکارانتان حضور داشته باشد. ۱۸- با شروع به موقع جلسات، وقت‌شناسی را عملاً به حاضرین بیاموزید. ۱۹- در انجام کارها به سه نکته بیش از بقیه نکات توجه کنید: اعتماد به نفس، اعتماد به نفس، اعتماد به نفس. ۲۰- انتقاد پذیر باشید. ۲۱- با بی‌توجهی، تلاش و زحمات زیردستان را

بی‌ارزش نکنید. ۲۲- با وسواس بیهوده در انتخاب، زمان را از دست ندهید و به خاطر داشته باشید زمان برای شما متوقف نمی‌شود. ۲۳- خواسته‌های خود را روشن بیان کنید و اطمینان حاصل کنید که کارمندان از جزئیات وظیفه‌ای که به عهده آنان است، مطلع هستند. ۲۴- از هر کس، مطابق دانش و تجربه‌اش توقع داشته باشید تا بهترین نتیجه را بدست آورید. ۲۵- وظایف کارمندان را متناسب با توانایی‌های فیزیکی و حرفه‌ای آنان تعیین کنید. ۲۶- اگر از موضوعی علمی اطلاعی ندارید، یا احتیاج به توضیحات بیشتری دارید، بدون هیچ تردیدی سؤال کنید. ۲۷- در موارد بحرانی، خونسردی خود را حفظ کنید و چند استراتژی بحران‌زدایی مناسب با فعالیت سازمانی خود را پیش‌بینی و طراحی کنید ۲۸- از رفتارهایی که شما را در سازمان عصبی معرفی می‌کند، پرهیز کنید. ۲۹- انتقامجو نباشید. ۳۰- زمان پیاده‌سازی تصمیم‌گیری‌ها، به اندازه اخذ تصمیمات، مهم است. چون ممکن است اجرای یک طرح خوب در زمان نامناسب با شکست روبه‌رو شود. ۳۱- در مورد چیزی که نمی‌دانید، به کسی اطلاعات اشتباه ندهید و از گفتن نمی‌دانم، هراسی نداشته باشید. ۳۲- با محول کردن مسئولیت به کارمندان مستعد و خلاق، زمینه رشد و خلاقیت آنان را فراهم کنید. ۳۳- بدون تفکر و درنگ پاسخ ندهید. ۳۴- نحوه چیدمان میز کارمندان و محل استقرار آنها را طوری انتخاب کنید که افراد در محل کارشان بیش از حد مجاز با هم به گفت‌وگونپردازند. ۳۵- همیشه به خاطر داشته باشید تواضع و متانت بر شکوه شما می‌افزاید. ۳۶- اگر قاطعیت مدیر با مهربانی توأم باشد، فرمانبری با ترس جای خود را به انجام وظیفه با حس مسئولیت‌پذیری می‌دهد. ۳۷- سیستم پیشنهاداتی را جهت اخذ پیشنهاد اختصاص دهید و به کارمندان اطمینان دهید که به پیشنهادهای مطرح شده رسیدگی می‌کنید. ۳۸- مطمئن شوید که حق و حقوق دیگران توسط مسئولین و سرپرستان سازمان رعایت می‌شود. ۳۹- چند ساعت از یک روز مشخص در ماه را به بازدید از سطوح مختلف سازمان و گفت‌وگوی رودررو با کارمندان اختصاص دهید. ۴۰- در سمینارهای مرتبط با فعالیت خود شرکت کنید. ۴۱- با درایت و زیرکی همیشه در کمین شکار فرصتهای طلایی باشید. ۴۲- صبر و حوصله را از مهمترین ارکان موفقیت تلقی کنید. ۴۳- مسئولیت‌پذیر باشید. ۴۴- به منظور اطلاع حاصل کردن از مطالب جدید علمی، در چند سایت اینترنتی مرتبط عضو شوید. ۴۵- چند تکه کلام اختصاصی و جالب برای خود انتخاب کنید. ۴۶- تفکر و تعمق قبل از پاسخگویی راحت‌تر از پیدا کردن چاره‌ای برای تغییر آنچه عنوان شده می‌باشد. ۴۷- با بی‌اهمیت جلوه دادن کارهای کارمندان، زحمات آنان را بی‌ارزش نکنید. ۴۸- به هر کس فراخور فعالیت و بازده کاری‌اش پاداش دهید و با در نظر گرفتن پاداشهای مساوی، حرکت افراد شایسته گروه را کند نکنید. ۴۹- اجازه ندهیدبارمسئولیت کارمندان بی‌کفایت بر دوش کارمندان ساعی تحمیل شود زیرا افراد ساعی انگیزه خود را از دست می‌دهند. ۵۰- دانش حرفه‌ای خود را تا حدی بالا ببرید که در موارد لزوم در مقابل کلیه سؤالات حرفه‌ای حاضر جواب باشید. ۵۱- هنگام دست دادن، دست افراد را محکم و صمیمانه بفشارید. ۵۲- وقتی عصبانی هستید، درباره دیگران تصمیم‌گیری نکنید. ۵۳- هرگز امید ارتقا را از زیردستان نگیرید، زیرا به طور یقین، انگیزه آنها برای تلاش از بین می‌رود. ۵۴- سعی کنید در صورت لزوم در دسترس باشید و شانس حرف زدن را به همه سطوح سازمان بدهید. ۵۵- به کارمندان ساعی و متعهد بگویید که چقدر برای سازمان مفید هستند و شما به آنها علاقه و اعتماد دارید. ۵۶- هیچگاه اجازه ندهید کسی حالت افسردگی و ناامیدی شما را ببیند. ۵۷- به شایعات بی‌اساس بی‌توجه باشید و در مورد زیردستان از روی دهن‌بینی قضاوت نکنید. ۵۸- خشکی جلسات طولانی را با شوخ‌طبعی قابل تحمل کنید. ۵۹- از سرزنش کردن دیگران در جمع خودداری کنید. ۶۰- برای همه سطوح سازمان حتی خدمه و نامه‌رسانها احترام قائل شوید. ۶۱- روز تولد کارمندان، کارت تبریکی را که توسط شما امضا شده است، برایشان ارسال کند. ۶۲- در موقع امضا کردن نامه ها و مکتوبات آنها را به دقت مطالعه کنید و از امضا کردن آنها، زمانی که حوصله و تمرکز ندارید پرهیز کنید. ۶۳- خوش ژست و خوش‌بیان باشید و در جمع با انرژی و اشتیاق حاضر شوید. ۶۴- با قدردانی به موقع از کارمندان، انرژی کاری آنان را افزایش دهید و حسن خلاقیت را در آنان تقویت کنید. ۶۵- موقع حرف زدن با اعتماد به نفس به چشمان افراد نگاه کنید و همیشه متبسم باشید. ۶۶- هرگز برای پیشبرد اهداف

کاری خود، دیگران را با وعده‌های بی‌اساس فریب ندهید. ۶۷- سعی کنید اسامی کارمندان را به خاطر بسپارید و در حین صحبت کردن با آنان، اسمشان را به زبان بیاورید. ۶۸- همواره به خاطر داشته باشید به کار بردن الفاظ مؤدبانه از اقتدار شما نمی‌کاهد. ۶۹- امین و رازدار افراد باشید. ۷۰- روی اشتباهات خود پافشاری نکنید و بی‌تعصب خطاهای خود را بپذیرید. ۷۱- تا صحت و سقم مسأله‌ای روشن نشده، کسی را مؤاخذه نکنید. ۷۲- معاشرین چاپلوس خود را جدی نگیرید. ۷۳- نکات جالب و پندآموز کتابهایی را که می‌خوانید، در دفتری یادداشت کنید و در موارد مناسب آنها را به کار ببرید. ۷۴- انعطاف‌پذیر باشید. ۷۵- بدون توهین به عقاید دیگران، با آنها مخالفت کنید. ۷۶- نسبت به قول خود پایبند باشید. ۷۷- در موقعیت‌های بحرانی بر خود مسلط باشید و نگذارید زیردستان از اضطراب شما آگاه شوند. ۷۸- برای حرف زدن زیباترین و خوش‌آهنگ‌ترین الفاظ را انتخاب کنید. ۷۹- ریسک پذیر باشید. ۸۰- نحوه استفاده از نرم‌افزارهای مرتبط با کار خود را بیاموزید. ۸۱- برای ثبت ایده‌های درخشانی که ناگهان به ذهن می‌رسند، همیشه یک قلم و کاغذ به همراه داشته باشید. ۸۲- کتابخانه سازمان را به روز کنید و اسامی کتابهایی را که اضافه می‌شود به صورت لیست منتشر شده در اختیار کارمندان قرار دهید. ۸۳- مطمئن شوید ابراز رضایت شغلی افراد به سبب ترس از توبیخ مسئولین و سرپرستان نیست. ۸۴- به واسطه مدیر بودن خود، از دیگران توقع بیجا نداشته باشید. ۸۵- در اولین فرصت به مشاجرات و کدورتهایی که بین کارمندان پیش می‌آید، حکمیت کنید و برقرار کننده صلح و آشتی باشید. ۸۶- از انحصاری کردن خدمات رفاهی سازمان پرهیز کنید و اجازه دهید همه سطوح از این خدمات بهره‌مند شوند. ۸۷- به منظور جلوگیری از تک‌روی و رقابت‌های ناسالم، روحیه انجام کار گروهی در سازمان را تقویت کنید. ۸۸- از عنوان کردن فرامین غیرقابل اجرا و غیرمنطقی احتراز جویید، زیرا جز خدشه‌دار کردن شخصیت حرفه‌ای شما پیامدی ندارد. ۸۹- عملکرد افراد را در زمان اضافه‌کاری کنترل کنید تا بدینوسیله از سوء استفاده افراد ناشایست در سازمان جلوگیری شود. ۹۰- اموال مهم سازمان را بیمه کنید. ۹۱- در سلام کردن و ایجاد ارتباط دوستانه پیشقدم باشید. ۹۲- مراقب سلامتی خود باشید و هرگز از یاد مبرید عقل سالم در بدن سالم است. ۹۳- عیب‌جو و بهانه‌گیر نباشید و اجازه ندهید این دو خصلت در شما به عادت مبدل شود. ۹۴- هرگز از خاطر نبرید انسان، اشرف مخلوقات است و با درایت و پشتکار می‌تواند برای هر مشکلی، راه حل مناسبی پیدا کند. ۹۵- از اشتباهات خود درس بگیرید و آن را به دیگران نیز درس بدهید. ۹۶- حتی وقتی موردی پیش آمده که به شدت ترسیده اید، اجازه ندهید اطرافیان از این حس شما مطلع شوند. ۹۷- سازمان را برای اخذ نشریه‌های تخصصی آبونه کنید. ۹۸- هیچکس را دست کم نگیرید. ۹۹- آرام و شمرده صحبت کنید. ۱۰۰- زمانی که از کسی اشتباهی سر می‌زند، با رفتار صحیح و منطقی او را شرمنده کنید، نه با توهین و ناسزا. ۱۰۱- به اندازه کافی استراحت کنید و اجازه ندهید خستگی و استرس به سلامت روحی شما لطمه وارد کند. ۱۰۲- هر از گاهی جلسه‌ای به منظور پرسش و پاسخ با حضور سرپرستان ترتیب دهید تا از صحبت عملکرد و برنامه‌های آنان مطمئن شوید. ۱۰۳- سرپرستان و مسئولین، پل ارتباطی مدیریت و کارمندان هستند، تا از استحکام این پل مطمئن نشده‌اید بی‌محابا گام برندارید. ۱۰۴- کارمندان را تشویق کنید تا با ابتکار در انجام کارهایشان راههایی برای صرفه‌جویی و پایین آوردن هزینه‌ها پیدا کنند. ۱۰۵- به دیگران فرصت جبران اشتباهاتشان را بدهید. ۱۰۶- نقاط ضعف و قوت خود را کشف کنید. ۱۰۷- با اولین برخورد، در مورد کسی قضاوت نکنید. ۱۰۸- حس ششم خود را نادیده نگیرید. ۱۰۹- هر کسی را فقط با خودش مقایسه کنید، نه با دیگران. ۱۱۰- اعجاز عبارات تأکیدی و مثبت را نادیده نگیرید. ۱۱۱- از انجام هر جابه‌جایی برای نیروی انسانی در محیط کار، نمی‌توان نتیجه مطلوب گردش شغلی را حاصل نمود. اگر جابه‌جایی کارمندان اصولی و حساب شده نباشد، باعث افت راندمان کاری و دلزدگی آنان از کارشان می شود. ۱۱۲- مراقب باشید و اجازه ندهید سرپرستان و مسئولان برای پیاده‌سازی نظرات شخصی و اجرای فرامین خود، خودسرانه دستوری را به اسم شما اعلام کنند، زیرا در این صورت اگر این دستورات صحیح و قابل اجرا نباشد، از حسن شهرت و محبوبیت شما کاسته خواهد شد. ۱۱۳- با هر نوع بی‌انضباطی مبارزه کنید. ۱۱۴- روز خود را با خوردن صبحانه‌ای مقوی آغاز کنید. ۱۱۵- حتی اگر سن

شما از کارمندان کمتر است، آنچنان دلسوزانه با مسائلشان برخورد کنید تا لقب" پدر سازمان "را کسب کنید. ۱۱۶- در برخی از برنامه‌ریزی‌ها و اخذ تصمیمات از کارکنان نیز نظرخواهی کنید تا با این مشارکت صمیمیت بیشتری بین مدیریت و کارکنان برقرار گردد و حس مسئولیت‌پذیری افراد افزایش یابد. ۱۱۷- از کارکنان بخواهید اگر با مشکلی روبه‌رو می‌شوند ضمن اعلام آن مشکل چند راه حل مناسب نیز ارائه دهند. ۱۱۸- گاهی اوقات بدون اطلاع قبلی وارد اتاق کارکنان شوید و شخصاً با آنان به گفت‌وگو بپردازید. ۱۱۹- با برقراری امنیت شغلی در محیط روحیه کاری افراد را بهبود ببخشید. ۱۲۰- مشوق و ترویج‌دهنده کار تیمی باشید تا هماهنگی و همسویی کارکنان جایگزین رقابت‌های ناسالم شود.

فرامینی برای مدیریت توازن کار و زندگی

Orders for work/life Management · ببینید موفقیت واقعاً از نظر شما چه مفهومی دارد. با خود صادق باشید. · هر روز فرصتی را به تفکر در مورد ارزش هایتان اختصاص دهید و سعی کنید نسبت به آنها وفادار بمانید. · فرصتی را به ایجاد یک تصویر ایده آل از زندگی اختصاص دهید. · دستیابی به موفقیت مستلزم داشتن نگرش مثبت است. · توجه داشته باشید که همیشه گرفتار بودن نشانه عدم کارایی و اثر بخشی شما در انجام امور است. · کارها را بر اساس میزان اهمیت اولویت بندی کنید نه بر اساس میزان فوریت · به خاطر داشته باشید که افزایش سرعت باعث کاهش کیفیت می شود. · ترتیبی دهید که کارتان با معیار هایی که برای موفقیت دارید هدایت شود. · *نقش های مهم خود در کار و زندگی را فهرست اولویت بندی و ارزیابی کنید. · در مورد کارهایی که در انجام آنها مهارت دارید فکر کنید و بکوشید نقاط قوت خود را تقویت کنید. · برای خود یک بیانیه موفقیت بنویسید و مرتبا به آن رجوع کنید. · موفقیت های خود را مرور کنید. مطمئن شوید که آمادگی سازگار شدن را دارید. · از افراد بخواهید به شما باز خورد های سازنده بدهند. از این باز خورد ها درس بگیرید. · برای تقویت نقاط قوت خود و غلبه بر موانع از روش مربی گری استفاده کنید. · هر روز در مورد گزینه ها و راه حل های جدید فکر کنید و به تدریج به دنبال شیوه های بهتر برای انجام امور باشید. · روی مثبت صحبت کردن با خود تمرین کنید و یاد بگیرید که ارزش نقش خود در انجام امور را ببینید. · تشخیص احساسات و درس گرفتن از آن ها · *تردید را در اعضای گروه خود تشخیص دهید و سعی کنید به علت نگرانی آنها پی ببرید. · به خاطر داشته باشید که داشتن روابط خوب با دیگران از جمله نیازهای اساسی انسان است. · تصمیم بگیرید که واقعا می خواهید چه نوع پدر و مادری باشید. · فرصتی برای استراحت وتفریح باعث ارتقای بهره وری می شود. · برای دستیابی به اولویت هایتان در خود تعهد ایجاد کنید. · در مورد آخرین پیشرفت های حاصله مطالعه کنید تا بتوانید اقدامات آگاهانه تری انجام دهید · برای هر یک از مراحل اقدامات خود تاریخ مشخصی را تعیین کنید. · توجه داشته باشید که همه به نحوی از برقراری توازن میان کار و زندگی شما بهره می برند. · حتما از مرخصی های سالانه به طور کامل استفاده کنید · برای تک تک ساعات روز ارزش قائل شوید و از آنها به شکلی موثر استفاده کنید. · اولویت های اصلی تان را ارزیابی، و همه حواس خود را معطوف آنها کنید تا عملکرد شما در سطح عالی باشد. · ببینید آیا لازم است کاری را شخصا انجام دهید یا امکان محول کردن آن به به دیگری وجود دارد. · از خود بپرسید که چه تغییراتی می توانید در زندگیتان ایجاد کنید؟ · *از یک مربی بخواهید شما را در ایجاد تغییرات مورد نظرتان کمک کند. · *توجه داشته باشید که تغییرات کوچک می توانند به کلی اوضاع را دگرگون کنند. · *اطمینان حاصل کنید که اعضای گروه به یکدیگر احترام · اعضای گروه را تشویق کنید که محل کار را سر وقت ترک کنند. · هدف کلی خود را به طور منظم مرور کنید تا از مسیر اصلی منحرف نشوید. · به خاطر داشته باشید که تفکر مثبت بسیار اثر بخش تر است. · در بله گفتن به اولویت های خود قاطع باشید و به واکنش خود

نسبت به افراد صریح، صادق و با اصالت فکر کنید. · اگر برای خودتان احترام قائل باشید دیگران نیز برای شما احترام قائل خواهند شد. · به چیز هایی که احساس توانمند بودن را در شما به وجود می آورند فکر کنید. · *علائم جسمانی خود را به هنگام بروز استرس شناسایی کنید. · *سعی کنید همه مسائل را خیلی جدی نگیرید. · *از خوب بودن تغذیه خود اطمینان حاصل کنید. · *با روشن کردن چند شمع معطر و دوش گرفتن می توانید قبل از خواب تمدد اعصاب کنید. · *در برنامه خود به طور منظم روز هایی را برای دری از محل کار و تجدید قوا در نظر بگیرید. · *نگرش و طرز برخورد شما باید بخشی از راه حل باشد، نه مشکل. · *از همکاران و مشتریان خود بازخورد بگیرید.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند

آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹